

اوضاع کنونی جنبش کارگری در ایران: مسائل و وظائف چپ انقلابی

نویسنده: ت.ث. - شهریور ۱۳۶۴

[این مقاله برای نخستین بار در "سوسیالیسم و انقلاب" (شماره ۲، دوره ۱، زمستان ۱۳۶۴) منتشر شد.]

مقاله‌ی زیر برای پیشبرد بحث با چند محفل از طرفداران سابق برخی از گروه‌های خط ۲ و ۳ آماده شده بود. هدف این بحث، بررسی امکانات همکاری نزدیک با این محافل برای مداخله در جنبش جاری طبقه‌ی کارگری بود (در چارچوب هسته‌های سوسیالیستی کارگری). به اعتقاد نویسنده، توافق بر سر خطوط کلی این مقاله می‌توانست به‌عنوان حداقل لازم و کافی برای آغاز این همکاری تلقی شود (۱).

۱. چند نکته مقدماتی

هر تحلیلی از وضعیت جنبش کارگری نخست باید روشن کند کدام دوره مشخص را در مدنظر دارد و این نحوه از دوره‌بندی را چگونه انتخاب کرده است. برای بررسی وضعیت کنونی این جنبش باید تابستان ۱۳۶۰ را مبنا قرار داد. دوره کنونی دوره بعد از این تاریخ است. یورش گسترده‌ی ضدانقلاب بورژوائی-آخوندی و سرکوب خونین جنبش انقلابی از مهم‌ترین مشخصات این دوره‌اند. دوره‌ای که می‌تواند دوره تعمیم یک‌جانبه‌ی جنگ داخلی (بشابه شیوه اصلی حفظ حاکمیت سرمایه) نامیده شود. اگر در دوره قبل نبرد میان انقلاب و ضدانقلاب وجه‌مشخصه‌ی اصلی اوضاع سیاسی بود، در این دوره با بسیج دائمی نیروهای سرکوبگر دولت ضدانقلاب مواجه‌ایم. بوضوح، خصوصیات عمده این دوره، چه از لحاظ نحوه‌ی عملکرد ضدانقلاب و چه در ارتباط با مسائل و وظائف جنبش انقلابی پرولتاریا، از بسیاری جهات با دوره قبلی تفاوت دارد.

بسیاری از دیگر جریان‌های چپ دوره‌بندی متفاوتی را پیشنهاد می‌کنند. این تفاوت، اما، قبل از آن‌که تئوریک باشد، بر یک مشکل مهم ذهنی دلالت دارد. بخش عمده‌ای از چپ ایران در کم‌اهمیت جلوه‌دادن یورش ضدانقلابی تابستان ۱۳۶۰ بعنوان نقطه‌ی عطفی در تحولات سیاسی پس از قیام بهمن‌ماه منافع ذهنی بخصوصی را دنبال می‌کند. عدم آمادگی آن برای مقابله با این یورش و دنباله‌روی آن از اپوزیسیون بورژوائی-اسلامی پس از این یورش، بهتر است که به فراموشی سپرده شود! نتایج وخیم این سیاست، بدینوسیله (با محوکردن اهمیت این نقطه عطف) پوشیده می‌ماند.

برخی از همین جریان‌ها که امروزه رهبری مجاهدین را محکوم می‌کنند، چون و چرای تازه‌ای ارائه داده‌اند: اگر تابستان ۱۳۶۰ را مبنا قرار دهیم، با رهبری مجاهدین که بتدریج مبدأ تاریخ را آغاز "فاز مقاومت مسلحانه" سازمان مجاهدین تلقی می‌کند، هم‌نظر شده‌ایم! یورش ضدانقلاب، اما، در واکنش به خطر مجاهدین صورت نگرفت. برعکس، ورود مجاهدین به "فاز نظامی" صرفاً معرف یک واکنش استیصال‌گونه در مقابله با یورش بود که به‌هیچ‌وجه برای آن آماده

نبودند. بعلاوه، این عدم آمادگی (مجاهدین و بخش عمده‌ی چپ) به دلیل ناگهانی بودن این یورش نبود. ضدانقلاب از مدتها قبل بطور آشکار چنین یورشی را تدارک می‌دید. و همه‌ی جریاناتی که بجای آماده‌ساختن توده‌ها برای مقاومت در برابر این تهاجم اجتناب‌ناپذیر، سازشکاری با ضدانقلاب را تبلیغ کرده بودند، اکنون سازش قبلی را با استیصال خود "تلافی" می‌کردند. دنباله‌روی اینان از رهبری مجاهدین نه در خود امر مقاومت بلکه در نحوه‌ی آن نهفته است.

برخی دیگر، اضافه بر کم‌بها دادن به این نقطه عطف، دوره بعد از آن را نیز به چند دوره جزئی‌تر تقسیم می‌کنند. از آن زمان تا به امروز، اما، هیچ‌گونه تغییر کیفی در خصوصیات اصلی این دوره صورت نگرفته است. وضعیت کنونی کم و بیش همان است که از چهارسال پیش تا به امروز ادامه دارد. پس این واقعیت که بخشی از چپ ویژگی دوره کنونی را چند سال پس از آغاز آن درک کرده است، وضعیت عینی را تغییر نمی‌دهد(۲).

دوم اینکه، غرض از طرح مسائل و وظائف چپ انقلابی در وضعیت کنونی جنبش کارگری نمی‌تواند به توضیح و تشریح کلیات عام و همیشه درست، از قبیل اهمیت تشکل برای پرولتاریا، محاسن کار توده‌ای، نقش آگاهی بخش اعتصابات و یا نکاتی این چنان بدیهی خلاصه شود؛ اگر چه برای بخشی از چپ درک حتی همین نکات بدیهی هنوز دشوار است. بحث را باید پیرامون مسائل مهم و وظائف اصلی پیشگام سوسیالیستی و در شرایط مشخص فعلی متمرکز کرد. دوران کلی‌بافی مدتهاست که سپری شده!

بعلاوه، هنگامی که گفته می‌شود "وضعیت کنونی"، تکرار مکرراتی نظیر اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی، خفقان، جنگ، ناراضی‌ت عمومی... هدف نیست. آنها که بحث را به همین خلاصه می‌کنند، درواقع، طفره‌رفتن از مسائل و وظائف اصلی را هدف قرار داده‌اند. فرض را بر این می‌گذاریم که در مورد این‌گونه خصوصیات واضح اوضاع فعلی اختلاف عمده‌ای در میان نیست. دستکم، هدف نوشته‌ی فعلی بررسی این‌گونه اختلافات نخواهد بود.

قصد آن را نیز نداریم که یکبار دیگر نقش کلیدی جنبش کارگری در ایران را اثبات کنیم. عنوان این بحث نیازی به توجیه ندارد. شاید چندسال پیش حتی این مطلب نیز محتاج اثبات بود؛ امروزه، اما، تداوم جنبش کارگری، علیرغم خفقان شدید، حتی اپوزیسیون بورژوائی را ب فکر انداخته است. امروزه، حتی بنی‌صدر و رجوی هم به اهمیت جنبش طبقه کارگر اذعان دارند(۲). هنگامی که موجوداتی از ما بهتر و تا به این اندازه مهم خود از اهمیت پرولتاریا صحبت می‌کنند، قاعدتاً نباید اثبات این اهمیت ضروری باشد!

سوم اینکه، "جنبش کارگری"، البته، کمونیست‌ها را نیز دربر می‌گیرد. چه آنها که "حزب کمونیست" را جایگزین طبقه کارگر می‌کنند و چه آنها که اصرار به جداکردن‌شان دارند، مدتهاست که در سطح نظری و تجربی نفی شده‌اند. رهائی پرولتاریا بدست خود او صورت خواهد گرفت و کمونیست‌ها هرگز منافع جدا از پرولتاریا ندارند. آنها صرفاً پیشرفته‌ترین و آگاه‌ترین بخش این طبقه را تشکیل می‌دهند - پیشگام رزمنده‌ای که کل طبقه را به حرکت درمی‌آورد و بروشنی، مسیر حرکت، شرایط و نتایج نهائی جنبش پرولتری را درک می‌کند. بحث با کسانی که حتی این ابتدائی‌ترین اصول "مانیفست کمونیست" را مورد تردید قرار داده‌اند، از حوصله نوشته فعلی خارج است.

بنابراین، از جنبه دیگر، بوضوح لازم است که در بررسی وضعیت جنبش کارگری به نظریات جریان‌های عمده‌ای که خود را جزئی از این پیشگام می‌دانند و بطور مثبت یا منفی بر آن اثر دارند، نیز برخورد شود – هم از لحاظ نحوه درکشان از مسائل مهم و وظائف اصلی و هم از لحاظ تحلیل مشخص‌شان از وضعیت کنونی. بطور مشخص: فدائیان (اقلیت)، "حزب" کومه‌له-اتحاد مبارزان کمونیست(۴) و راه‌کارگر. دیگران، یا مطلب مهمی برای گفتن ندارند(۵) و یا مطالب "منحصر به فرد"شان، درواقع، توسط یکی از این سه جریان نیز بیان می‌شود – و شاید به بیانی بهتر(۶).

نظریات این سه جریان در اثر تجربه انقلاب دستخوش تحولات مهمی شده که در هر بررسی جدی وضعیت کنونی باید در نظر گرفته شود. نادیده‌گرفتن و مسکوت‌گذاشتن این تحولات (چه مثبت و چه منفی)، به پیشبرد مباحثات جنبش کارگری کمک نمی‌کند. و دوری جستن از پلیمیک در رابطه با مسائل مهم مورد مشاجره میان جریان‌های مختلف کمونیستی، وحدت طبقه کارگر را نزدیک‌تر نمی‌سازد.

استراتژی انقلابی جنبش کارگری

قبل از تعیین استراتژی انقلابی، پرداختن به مسائل و وظائف جاری جنبش کارگری ممکن نیست. درواقع، بخش عمده مشاجرات فعلی در طیف کمونیستی، در تحلیل نهائی، به برداشت‌های متفاوتی از اهداف استراتژیک جنبش کارگری برمی‌گردد(۷).

به اعتقاد ما، آن انقلابی در ایران مسائل تاریخی این جامعه را حل خواهد کرد که انقلابی پرولتری باشد. یعنی، انقلابی که قدرت دولتی بورژوازی را منهدم سازد و پرولتاریای متکی بر دهقانان فقیر و سایر زحمتکشان شهر و ده (نیمه‌پرولترها) را به قدرت برساند. دولت انقلابی در ایران فقط می‌تواند دولتی کارگری باشد (و در شرایط ما، به شکل جمهوری فدراتیو شورائی). چنین دولتی نه‌تنها می‌تواند کلیه تکالیف دموکراتیک (سیاسی و اجتماعی) جامعه‌ی ایران را – که چندین قرن به تعویق افتاده – در همان چند ماه اول حیات خود تحقق بخشد، که باید به‌منظور حل تضاد اساسی جامعه ما، یعنی تضاد کار و سرمایه، بلافاصله و بدون انقطاع در فرایند انقلابی، وظایف انقلاب سوسیالیستی را آغاز کند. هر مداخله‌ای در جنبش کارگری براساس اهدافی غیر از این به معنی مداخله علیه انقلاب است.

تجربه‌ی خود انقلاب صحت این استراتژی را نشان داد. جنبش انقلابی در ایران، اگر به انقلاب پرولتری فرانوید، به ضدانقلاب بورژوائی منتهی خواهد شد. راه سوم را فقط می‌توان در رویاهای ارتجاعی خرده‌بورژوازی پیدا کرد.

انقلاب ایران نمی‌تواند بورژوا-دموکراتیک باشد، زیرا، بورژوازی مفلوک، عقب‌افتاده و تحت‌سلطه‌ی ایران قادر به حل کامل تکالیف حتی صرفاً دموکراتیک در این جامعه نیست و هم به‌نقد در مقابله با جنبش طبقات پائین به موضع ضدانقلاب روی کرده‌است. انقلاب ایران نمی‌تواند غیربورژوائی، اما، دموکراتیک باشد، زیرا، هم تکالیف عینی انقلاب ایران مجموعه‌ی مرکب و بهم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند که بدنبال ادغام ایران در نظام جهانی امپریالیستی مدتهاست

که از محدوده‌ی تکالیف صرفاً دموکراتیک فراتر رفته‌اند و هم رشد چشمگیر روابط تولیدی سرمایه‌داری در خود ایران بوضوح تضاد اساسی جامعه را به تضاد کار و سرمایه تبدیل کرده‌است.

انقلاب اخیر نشان داد که در هر اعتلای انقلابی در ایران، از همان ابتدا، جنبه‌ی ضدسرمایه‌داری انقلاب در کنار جنبه‌ی دموکراتیک مطرح خواهد بود. و در نتیجه، مبارزه‌ی انقلابی به‌ناچار طبقه‌ی کارگر را بسوی تسخیر قدرت دولتی سوق خواهد داد. اگر نکنند، پیروزی ضدانقلاب تضمین شده‌است. اما، در شرایطی که ماهیت طبقاتی قدرت دولتی به‌نقد بورژوازی است، به‌محض آن‌که پرولتاریا مبارزه برای تسخیر قدرت را در دستور کار قرار دهد، بورژوازی در تمامیت خود (منجمله بخش عمده‌ای از خرده‌بورژوازی) به‌سرعت به‌طرف ضدانقلاب خواهد رفت. دولت بورژوازی در ایران مانع اصلی برسر راه حل تکالیف انقلاب است و تنها وسیله برای انهدام آن نیروی است که بخواهد و بتواند با قدرت دولتی کارگری جایگزینش کند.

اگر در سطح تنوریک، جزم‌گرایی ایدئولوژیک نمی‌تواند سپری‌شدن دوران انقلاب دموکراتیک را بپذیرد، در عمل اثبات شد که در ایران کنونی نه‌تنها هیچ بخشی از بورژوازی نمی‌تواند رسالتی مترقی داشته باشد، بلکه سر تا پا ضدانقلابی شده است. "رادیکال"ترین و "ضدامپریالیست"ترین لایه‌های آن، جز با توسل به عقب‌مانده‌ترین بخش مردم، پوسیده‌ترین دستگاه‌های زور و تحمیق، و سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی، قادر به حفظ قدرت دولتی نیستند. خرده‌بورژوازی نیز نه فقط در کلیت‌اش متحد پرولتاریا نخواهد بود که بخش بالایی آن سرسختانه در برابر پرولتاریای انقلابی خواهد ایستاد و با چنگ و دندان از دستگاه دولتی بورژوازی دفاع خواهد کرد. بگذار "تنوری" چپ توهّمات خرده‌بورژوازی را توجیه کند، تجربه نشان داد که بخش‌های عمده‌ای از خرده‌بورژوازی ایران هم‌اکنون به گروه ضربت ارتجاع سیاه تبدیل شده‌اند(۸).

این حقایق را پرولتاریا بطور خودبخودی و در طول پیروسی انقلابی نخواهد توانست به‌سرعت لازم جذب کند. استراتژی انقلابی جز به‌واسطه‌ی مداخله‌ی پیگیر پیشگام سوسیالیستی پرولتاریا به هدف عمومی این طبقه تبدیل نخواهد شد. اما، پذیرش استراتژی تسخیر قدرت بدون مبارزه دائمی برای تحقق آن بی معنی است. استراتژی نه نقش تزئینی دارد و نه برای خاک‌خوردن در بایگانی "رهبران" تدوین می‌شود. تمام تاکتیک‌های پیشگام انقلابی در هر دوره و در هر شرایطی از جنبش کارگری باید بطور مستقیم از این استراتژی استنتاج شود. انقلاب اخیر همچنین نشان داد که این استراتژی هر لحظه می‌تواند فعلیت یابد. در دوران کنونی، اعتلای انقلابی می‌تواند بدون اخطار قبلی، به‌مثابه‌ی محصول اجتناب‌ناپذیر هر مبارزه‌ای جدی، به‌وقوع بپیوندد. صحت استراتژی تسخیر قدرت در همین آماده‌بودن شرایط عینی برای تسخیر قدرت نهفته‌است.

براساس این استراتژی، در دوران فروکش جنبش انقلابی نیز باید از طریق استقرار پیشگام سوسیالیستی درون پیشگام پرولتری برای ایجاد سازمان رزمنده‌ی پرولتاریا و آماده‌ساختن طبقه برای تحقق عملی آن در دوران اعتلای انقلابی تلاش کرد. و در خود دوران انقلابی، یعنی دورانی که شرکت میلیونی توده‌ها در مبارزات انقلابی مسأله‌ی تسخیر قدرت را به‌طور عینی در دستور روز قرار می‌دهد، باید کلیه مداخلات پیشگام سوسیالیستی در جنبش توده‌ای به‌منظور

سازماندهی پرولتاریا برای تسخیر قدرت و استقرار دولت کارگری صورت بگیرند.

در انقلاب ایران هیچیک از جریان‌های عمده و بانفوذ چپ نه تنها چنین حقایقی را به میان طبقه کارگر نبردند، بلکه دقیقاً کاری کردند که طبقه را در مقابل ضدانقلاب بورژوا-آخوندی و گروه‌های ضربت خرده‌بورژوازی خلع سلاح کند. دو تمایل عمده در چپ ایران، استالینیزم و مانوئلیسم (که خود نوع ویژه‌ای از استالینیزم است)، بجای این حقایق مسلم، مبلغ تز انقلاب مرحله‌ای، یعنی استراتژی "انقلاب دموکراتیک و ضدامپریالیستی" شدند^(۹). ضرورت سازش با بخشی از بورژوازی - چه بطور مستقیم و چه از طریق وحدت با کل خرده‌بورژوازی - رکن اساسی این تز را تشکیل می‌دهد. تا آنجائی که این جریان‌های درون طبقه کارگر فعالیت کردند و برآن تأثیر داشتند، جز تخریب روحیه‌ی انقلابی نتیجه‌ای بیار نیامد. و تا آنجائی خود طبقه‌ی کارگر در جهت تحقق استراتژی انقلابی مبارزه کرد که در حوزه نفوذ این‌گونه جریان‌ها قرار نگرفت^(۱۰).

عملکرد گروه‌های عمده‌ی مدعی دفاع از منافع تاریخی پرولتاریا در جنبش کارگری را می‌توان در یک کلام خلاصه کرد: اغتشاش آفرینی. انقلاب را البته ضدانقلاب شکست داد، اما، مسبب اصلی عدم آمادگی پرولتاریا چپ ایران بود. بخشی آگاهانه خیانت کرد، بخش دیگر ناآگاهانه راه را برای یورش ضدانقلاب هموار ساخت. بیهوده نیست که بسیاری از گروه‌هایی که در این انقلاب نقش داشتند، امروزه، از ارائه کارنامه‌ی سیاسی خود طفره می‌روند. بویژه کارنامه‌ی چند ماه نخست انقلاب. توکوئی اغلب آن‌ها فقط پس از تابستان ۱۳۵۸ (آغاز اولین یورش گسترده‌ی ضدانقلاب) وارد صحنه سیاسی شدند!

فدائیان خلق دو روز بعد از قیام اعلام کردند:

"در این انقلاب شکوهمند خلق ما، پیکار و اقدامات برحق آیت‌الله خمینی را در سرنگونی نظام سلطنتی و مبارزه بر علیه امپریالیسم و نوکران داخلی آن تأیید کرده و با تمام نیرو از اقدامات برحق ایشان حمایت می‌کنیم. شرط صداقت انقلابی است که با شرکت هرچه فعالتر در این پیکار، درحفظ، تحکیم و گسترش پیروزی‌های بدست آمده و شکست کامل حاکمیت امپریالیسم و نوکران داخلی آن بکوشیم. ما هرگونه تفرقه در صفوف خلق‌های ستمکش میهن را محکوم کرده و آن‌را توطئه‌های امپریالیسم و نوکرانش می‌شناسیم." (از "برنامه حداقل سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران"، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷).

بدین ترتیب، بانفوذترین و رادیکال‌ترین نیروی عمده‌ی چپ خواهان وحدت با ضدانقلاب بود. (البته، فقط با "اقدامات برحق" آن) و مبارزه‌ی پرولتاریای انقلابی علیه آن‌را بناچار "تفرقه در صفوف متحد خلق" ارزیابی می‌کرد. پس آیا این تصادفی بود که اکثریت رهبری این جریان یکسال پس از قیام رسماً به ضدانقلاب پیوست. در همان اول انقلاب گفته بود که مبارزات انقلابی علیه قدرت "برحق" رژیم جدید سرمایه‌داری را "توطئه‌های امپریالیسم و نوکرانش" می‌داند! صدها هزار نفر از انقلابیونی که به‌دور این سازمان گردآمده بودند، نه تنها نتوانستند در دوره بعد از قیام به مبرم‌ترین وظیفه‌ی روز، یعنی تلاش برای ایجاد قدرت نوین انقلابی در مقابل قدرت طبقات حاکم، جامعه‌ی عمل بپوشانند، بلکه در

پیروی از رهنمودهای رهبران سازشکار به تأیید اقدام "برحق" رهبر ضدانقلاب در تعیین رژیم بازرگان کشیده شدند. تحت عنوان حمایت از رژیم "ملی"!

رهبری فدائیان، اما، به حمایت از رژیم جدید ضدانقلاب اکتفا نکرد، حتی خواهان سهم‌شدن در ارگان قدرت آن، یعنی "شورای انقلاب اسلامی" شد:

"در این شورا، نمایندگان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، کارمندان و بازاریان، دانشگاہیان و فرهنگیان، روحانیون و روشنفکران باید شرکت داشته باشند." (همان‌جا). هرچند امروزه این مطالبه غریب به نظر آید، اما نتیجه‌ی منطقی استراتژی انقلاب مرحله‌ای است. اگر در "انقلاب دموکراتیک" روحانیون و بازاریان شرکت نداشته باشند، پس چه کسی باقی می‌ماند؟! سایر جریان‌ها، اگر بدتر از این نکرده باشند، بهتر نبودند(۱۱). استراتژی رفرمیستی را نمی‌توان با رادیکال‌ترین تاکتیک‌ها تغییر داد. از لحاظ استراتژیک، تفاوت کیفی میان هیچ‌یک از جریان‌ها طرفداران تز انقلاب دموکراتیک وجود نداشته و ندارد. یکی از طریق سازش از بالا، و دیگری حتی به واسطه‌ی "مبارزه مسلحانه"، خواهان سازش تاریخی با ضدانقلاب است.

هنگامی که استراتژی رفرمیستی پیشگام کارگری را تحت تأثیر قرار دهد، شکست قطعی است. طبقه کارگر علی‌رغم نقش مرکزی و کلیدی‌اش در پروسه‌ی اعتلای انقلابی نتوانست رهبری انقلاب را در دست بگیرد، انقلاب را تا انهدام کامل دستگاه دولتی بورژوازی تداوم بخشد و وضعیت انقلابی را به موقعیت قدرت دوگانه تبدیل کند. و در نتیجه، نتوانست راه را برای تسخیر قدرت و استقرار دیکتاتوری انقلابی هموار سازد. ضدانقلاب، اما، توانست بتدریج دولت ضربه‌دیده‌ی بورژوازی را ترمیم کند، ارگان‌های سرکوب و تحمیق را از نو بسازد و کارگران و زحمتکشان را شکست دهد. استبداد خودکامه تقویت شد و فقرزدگی توده‌ها افزایش یافت. اگر دیروز ارباب ضدانقلاب بین‌المللی کارگران و زحمتکشان را در بند و زنجیر کشیده بود، امروز نوکران آن هزارهزار را یکجا قتل عام می‌کنند. انقلابی که نتایجش این باشد، انقلابی است شکست‌خورده. تابستان ۱۳۶۰ نه تنها به این شکست قطعی داد که واقعیت شکست را حتی برای رهبران جریان‌ها مدعی چپ روشن کرد. چندماهه‌ی "مقاومت" کردند و نوشتند "انقلاب شعله می‌کشد". اما، شعله را ضدانقلاب برافروخته بود.

شکست انقلاب، شکست استراتژی انقلاب دموکراتیک بود. دقیقتر: این استراتژی خود مسبب این شکست شد. این شکست نمی‌توانست درون پیشگام کارگری تحولی ایجاد نکند. انقلابی به آن شکوه، و شکستی تا به این حد فجیع، در ذهنیت پیشگام کارگری اثری مهم بجا گذاشته است: بی‌اعتمادی به کل بورژوازی و در نتیجه بی‌اعتمادی به تمام مبلغین سازش با هر بخشی از آن. مهم‌ترین و نخستین مشخصه وضعیت کنونی جنبش کارگری ایران نیز در همین نکته نهفته است. روشنفکران خرده‌بورژوا به این زودی‌های زود از تز انقلاب دموکراتیک نخواهند برید، اما، پیشگام پرولتری نیز منبهد به سادگی گذشته در دام مبلغین سازش طبقاتی گرفتار نمی‌شود.

از دست رفتن پایه‌های کارگری اغلب جریان‌ها چپ صرفاً بخاطر شکست جنبش و دلسرد شدن توده‌ها نیست. تجربه‌ی

همین چندسال اخیر ثابت کرده است که مبارزات کارگران علیرغم این واقعیات ادامه دارد. اعتماد نسبت به این گونه جریانات چپ، اما، بدرستی از بین رفته است. آغازگاه سوسیالیسم انقلابی در دوره کنونی نیز همین مطلب است.

باید، قبل از هر مداخله‌ای، استراتژی انقلابی متناسب با وضعیت عینی مبارزه طبقاتی در ایران تدوین شود. و باید درک درس‌های عمده این شکست بمثابة شرط پذیرش هر جریانی درون پیشگام انقلابی کارگری تلقی گردد. این درس‌ها کدامند؟ هرگونه بررسی وضعیت جنبش کارگری بدون پاسخ صریح به این سوال نشانی از جدیت نخواهد داشت. نحوه مداخله چپ انقلابی در جنبش جاری کارگری بوضوح به این پاسخ بستگی دارد.

بخشی از چپ، پس از شکست، مبارزه را رها کرد. بخشی، اما، ادعا دارد که درس‌های انقلاب و شکست را درک می‌کند و در مداخلات روزمره بکار می‌گیرد. بنابراین، بررسی وضعیت کنونی جنبش کارگری باید از طریق مقایسه‌ای میان درس‌های واقعی و برداشت جریانات عمده چپ از آن‌ها انجام پذیرد.

درس‌های عمده انقلاب و شکست

نزد ما عمده‌ترین درس‌هایی که چپ انقلابی باید درک کند و در مداخلات خود در جنبش جاری کارگران بکار گیرد، از این قراراند (۱۲):

اول اینکه، تجربه انقلاب و شکست بوضوح نشان داد که هیچ‌یک از جریانات چپ نتوانسته بودند برای ایجاد یک سازمان انقلابی کارگری که بتواند از عهده وظائف متناسب با انقلاب ایران برآید و استراتژی انقلابی را تحقق دهد، به اندازه‌ی لازم و کافی تدارک ببینند - چه تدارک تنوریک و چه عملی و تشکیلاتی. به همین دلیل هیچ‌کدام نتوانستند در طول دوره‌ی اعتلای انقلابی به حزب رزمنده‌ی طبقه کارگر تبدیل شوند (۱۳). نه با وحدت عده‌ای روشنفکر پیرامون یک برنامه (حتی برنامه‌ای درست) چنین حزبی پایه‌گذاری می‌شود و نه با انباشت ساده‌ی کادر (حتی اگر میلیونی). حداقلی از کمیت و کیفیت، هر دو، ضرورت دارد.

هیچ‌یک از سازمان‌های عریض و طویل چپ به ارزیابی درستی از حتی خطوط کلی استراتژی انقلابی در ایران دست نیافته بودند و مفهوم روشنی از هدف این استراتژی یعنی سوسیالیسم نداشتند. و برای تشکیل حزب انقلابی این مطلب واقعاً حداقل لازم است. بعلاوه، حزب طبقه کارگر بدون پذیرش نظری و عملی اصول دموکراسی کارگری هرگز تشکیل نخواهد شد. بخش عمده‌ی چپ، اما، به این اصول بی‌اعتنا بود. دسترسی به این حداقل، البته، کافی نیست. باید درجه‌ی مشخصی از نفوذ در جنبش کارگری نیز بدست آمده باشد. والا، نه تنها عالی‌ترین برنامه‌ی انقلابی بخاطر بی‌اثری بی‌معنی می‌شود که از آن آزمایش عملی که در تحلیل نهانی تنها محک واقعی صحت و سقم آن است، بی‌بهره خواهد بود.

این کمبودها هنوز وجود دارند. بنابراین، از لحاظ مرحله‌بندی جنبش کمونیستی ایران در شرایط مشخص کنونی، باید

اذعان داشت که مبارزه در راه ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا هنوز در گام‌های اولیه‌ی خود درجا می‌زند. از روی این مرحله نمی‌توان در دنیای اراده جهش کرد. بدین ترتیب، فقط آن نیروهائی می‌توانند در دوره کنونی سوسیالیست انقلابی نامیده شوند که دستکم این واقعیت مسلم را درک کنند و وظیفه اصلی خود را مبارزه در راه شکل‌گیری گرایش‌های واقعاً سوسیالیستی و واقعاً انقلابی درون طبقه کارگر و تلاش در جهت تدارک گروه‌بندی نوینی از سوسیالیست‌های انقلابی قرار دهند.

تأکید ما بر ضرورت دامن‌زدن به مباحثات کلیدی نظری و برنامه‌ای درون چپ انقلابی و پیشگامان پرولتری در جهت تدقیق و تدوین استراتژی و برنامه انقلابی پرولتاریا و ضرورت مداخله جدی در جنبش جاری کارگری برای استقرار سوسیالیسم انقلابی درون پرولتاریا از همین نیاز سرچشمه می‌گیرد. تمام فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی ما در این دوره براساس محوری‌گرفتن این درس اصلی انقلاب ایران سازمان‌یافته است.

دوم اینکه، در عمل اثبات شد که علی‌رغم ادعاهای مشعشع، هیچ نیروئی نتوانسته بود واقعاً درون جنبش کارگری ریشه بدواند. در دوره‌ای که ضدانقلاب ضربات نهائی خود را وارد کرد، هیچ‌یک از سازمان‌های چپ قادر نبودند هیچ بخشی از پرولتاریا را برای مقاومت در مقابل ارتجاع بسیج کنند، حتی آن‌ها که از تمایل به این‌کار برخوردار بودند. بنابراین، چرخش جدی بطرف پرولتاریا (در همه‌ی جهات نظری، سیاسی و سازمانی) و تلاش برای ریشه‌دوانیدن در جنبش زنده‌ی طبقه کارگر وظیفه فوری هر فرد، محفل و یا جریانی است که خود را مارکسیست انقلابی می‌داند و از منافع تاریخی پرولتاریا حرکت می‌کند.

در تحلیل نهائی، ایجاد سازمان انقلابی پرولتاریا بدون ایجاد یک سازمان انقلابی درون خود پرولتاریا (اداری ترکیبی با اکثریت قاطع کارگری و نه خرده‌بورژوازی) غیرممکن خواهد بود. چپ ایران به بهانه‌های مختلف از انجام این وظیفه بدیهی و ابتدائی طفره رفته است. مبارزه با این تمایل خرده‌بورژوائی و روشنفکرانه یکی از وظائف کلیدی مارکسیسم انقلابی در دوره حاضر را تشکیل می‌دهد، بنابراین، استراتژی ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر ایران باید از همین امروز به معنای تلاش در راه ایجاد هسته‌های سوسیالیستی انقلابی درون کارخانه‌ها تلقی شود. هر برداشتی غیر از این فقط معرف تمایل به فرار از انجام وظائف اولیه است.

تدارک گروه‌بندی نوین انقلابی تجربه‌ی عملی خود را در گسترش هسته‌های سوسیالیستی کارگری پیدا خواهد کرد. و نه برعکس. نمی‌توان به بهانه‌ی فقدان حزب، امر ایجاد، تحکیم و گسترش هسته‌های سوسیالیستی درون پرولتاریا را به تعویق انداخت. در شرایط مشخص کنونی، تشکیل حزب، قبل از شکل‌گرفتن تعداد معینی از هسته‌های سوسیالیستی در کارخانه‌های عمده، فقط می‌تواند به مثابه یک شوخی بی‌مایه مفهوم داشته باشد. مسائل نظری و برنامه‌ای مارکسیسم انقلابی نیز در تحلیل نهائی قبل از گسترش این هسته‌ها برطرف نخواهند شد. بحث‌های عقیم میان روشنفکران بی‌تجربه عاقبت (در صورت موفقیت!) به ایجاد محفل عقیم دیگری منجر خواهد شد و بس. و با تکثیر این محافل به تحقق حزب انقلابی نزدیکتر خواهیم شد.

چنین هسته‌هائی، اما، نمی‌توانند برپایه‌هائی سست بنا شوند. شروط لازم (و نه هنوز کافی) برای بنیاد هسته‌های سوسیالیستی کارگری عبارتند از اتخاذ استراتژی صریح تسخیر قدرت (برش قطعی از کلیه مفاهیم رنکارنگ انقلاب مرحله‌ای)، درک روشن از سوسیالیسم (برش قطعی از دستکم کلیه مفاهیم سوسیالیسم خرده‌بورژوازی، بورژوارفرمیستی و استالینیستی) و تعهد جدی به اصول دموکراسی کارگری (در قدم اول: پذیرش عملی حق گرایش). و این هسته‌ها، بعلاوه، هسته‌های بحث نیستند، بلکه باید در مبارزات جاری نیز مداخله کنند. بدون توافق برسر یک خط‌مشی عمومی مبارزاتی، انسجام حداقل این هسته‌ها غیرممکن خواهد بود. و همه‌ی این‌ها، در همین شرایط تشتت فعلی، دست‌یافتنی هستند(۱۴).

سوم اینکه، تا زمانی که خود پیشگام کارگری در سطح سراسری شکل‌نگرفته و سازمان‌نیافته باشد، تأمین رهبری پرولتاریا در انقلاب ممکن نخواهد بود. تجربیات انباشت‌شده‌ی چندین سال مبارزه انقلابی پرولتاریا به شکل‌گیری لایه‌ای از پیشگام کمک کرده است. این لایه، علیرغم خفقان شدید رژیم آخوندی-سرمایه‌داری و علیرغم سازمان‌نیافتگی، تأثیر روزمره‌ی خود را بر روند مبارزات جاری طبقه کارگر بنقد نشان داده است. اما، اگر این پیشگام سازمان نیابد و در سطح سراسری عمل نکند، تناسب قوای نامساعد فعلی میان کار و سرمایه تغییر نخواهد کرد.

و این مسأله را نه می‌توان از طریق صرفاً گسترش هسته‌های سوسیالیستی حل کرد و نه از طریق صرفاً ایجاد تشکیلات توده‌ای. این لایه‌ی پیشگام از لایه‌ی سوسیالیستی کارگری گسترده‌تر است و بعلاوه قابل انحلال در کل طبقه نیست. جدا از حزب (و یا هسته‌های اولیه آن در کارخانه‌ها) و جدا از سازمان‌های توده‌ای، این لایه محتاج سازماندهی ویژه‌ی خود منطبق با شرایط ویژه‌حرکت خود است. درواقع، این لایه حلقه رابط اصلی میان پیشگام سوسیالیستی و کل طبقه است. بویژه در شرایط فعلی که هر دو انتهای این معادله ضعیف و فاقد سازمان‌یافتگی‌اند، اهمیت سازماندهی مستقل این حلقه‌ی رابط هرچه بیشتر برجسته می‌شود(و بعلاوه، ممکن‌تر!).

لایه‌ی پیشگام کارگری فعلی از درون کارگران مبارزی که در دوره بعد از قیام در مقابل گرایش سازش طبقاتی، گرایش مبارزه طبقاتی در کارخانه‌ها را تشکیل می‌دادند، بیرون آمده است. امروزه، این لایه بواسطه تأکیدش بر ضرورت تشکیلات دائمی و مخفی و انزجارش از فرقه‌کرائی مشخص می‌شود. بی‌توجهی چپ به مسأله اصلی سازماندهی سراسری پیشگام کارگری باعث شد که این لایه در همان آغاز شکل‌گیری خود تجزیه شود و هرگز نتواند قدرت واقعی خود را در عرصه مبارزه طبقاتی به نمایش بگذارد. هر گروهی سازمان‌دادن جزئی از آن‌را در مقابل امر واجب سازمان‌دادن کل آن در سطح سراسری قرار داد. بدین‌وسیله، چپ نه تنها در تضعیف جنبش نوده‌ای کارگری در عمل به ضدانقلاب کمک کرد، بلکه با کاهش حوزه عملکرد پیشگام سوسیالیستی درون پرولتاریا، تقویت و پایداری گرایش سازش طبقاتی را نیز سبب گشت(۱۵).

از لحاظ عقیدتی و سیاسی، این لایه، امروزه، هرچه بیشتر از بورژوازی بریده و تمایلات چپی پیدا کرده است. اما، به دلایل واضح، نفوذ گروه‌های مشخص چپ درون آن، امروزه، در پائین‌ترین سطح خود در کل دوره بعد از قیام است. بنابراین، ضرورت سازماندهی مستقل و سراسری این پیشگام نه تنها در دوره حاضر کم‌رنگ‌تر نشده که بیشتر از پیش

اهمیت یافته است.

چهارم اینکه، دوره‌ی بعد از تابستان ۱۳۶۰، قبل از هر چیز، معرف دوره تغییر تشدید تناسب‌قوای اجتماعی بضرر طبقه کارگر است. بنابراین، چشم‌انداز شکل‌گیری سازمانهای دائمی توده‌ای طبقه کارگر، مگر در شرایط اعتلای مجدد جنبش توده‌ای، نامحتمل است. هرگونه سازماندهی توده‌ای، موقتی و محلی خواهد بود و فقط در شرایط مشخص رشد مبارزه طبقاتی در مقاطع مشخص و در کارخانه‌های منفرد عملی خواهد شد. بعلاوه، در دوره انقلابی قبل از تابستان ۱۳۶۰، تشکیلات مستحکم سراسری و ریشه‌داری در میان توده‌ی طبقه شکل نگرفت که بتواند در دوره کنونی، علیرغم خفقان شدید، امر سازماندهی توده‌ای را از طریق یک شبکه‌ی گسترده‌ی مخفی هدایت کند. بهمین خاطر، در مجموعه‌ی به‌هم پیوسته‌ی تشکیلات سوسیالیستی، تشکیلات پیشگام کارگری و تشکیلات توده‌ای طبقه کارگر، این آخری بصورت علنی عملی نخواهد بود و بصورت مخفی از مداومت لازم برخوردار نیست.

اگر بخواهیم در میان ندانم‌کاری‌های چپ بر یک نکته تأکید بگذاریم، باید بگوئیم بزرگترین ضربه‌ای که چپ به انقلاب وارد آورد همانا بی‌توجهی‌اش به هرگونه تلاش جدی برای ممکن‌ساختن اتحاد سراسری شوراهای کارگری بود. برخی از جریانات، در وضعیتی که مبارزه در جهت ایجاد شرایط قدرت دوگانه محور اساسی پیشرفت انقلاب را تشکیل می‌داد، به بهانه‌ی اهمیت لایزال اتحادیه‌های صنفی-طبقاتی نه تنها بدنبال خرده‌کاری رفتند، بلکه اتحادیه را در مقابل شورا قرار دادند. برخی دیگر، از شورای کارگری فقط تجمع طرفداران خود را درک می‌کردند و فقط تاجائی در مسیر اتحاد شوراهای گام برداشتند که شوراهای تحت نفوذ خود (یعنی اقلیت ناچیزی از شوراهای موجود) را پیرامون سازمان خود جمع کنند و تحت عنوان اتحاد شوراهای جا بزنند. در سه سال گشایش انقلابی، عاقبت نه یک اتحادیه پایدار سراسری ساخته شد و نه حتی در یک‌شاخه از صنعت اتحاد واقعی شوراهای شکل گرفت.

در این دوره‌ی شکست، البته، امکان احیای مجدد شوراهای در کوتاه‌مدت وجود ندارد. اما، این مطلب بدین معنی نیز نباید تلقی شود که پس اتحادیه می‌توان ساخت. درست به همان دلیل که شورای واقعی پایدار نمی‌تواند ایجاد شود، تشکیل اتحادیه‌های توده‌ای نیز ممکن نیست. و اگر تناسب قوای فعلی در آینده‌ی نزدیک تغییر کند، اتفاقاً تشکیل شوراهای سریعتر از تشکیل اتحادیه‌ها در دستور کار قرار خواهد گرفت. بدین ترتیب، امر ساختن تشکیلات دائمی و توده‌ای طبقه کارگر در دوره کنونی به حوزه فعالیت ترویجی چپ منتقل شده است. و در سطح ترویج توده‌ای، و در اوضاع مشخص کنونی، شعار "شوراهای را احیاء کنید" نه تنها بر شعار "اتحادیه بسازید" ارجحیت دارد، بلکه از لحاظ آموزشی برای آماده‌ساختن پیشگام کارگری در دوره اعتلای بعدی جنبش طبقه کارگر مهم‌تر است (۱۶).

پنجم اینکه، بهر حال باید شکل مناسبی برای سازماندهی دائمی پیشگام کارگری در این شرایط خفقان و سرکوب پیدا شود. هرچند که سازماندهی دائمی توده‌ای ممکن نیست، نمی‌توان به صرف ترویج ایده‌ی شورا اکتفا کرد. باید از طریق سازماندهی پیشگام لاقلاً امر مداخله دائمی در حرکات اعتراضی و مبارزات جاری توده‌ی کارگران و سازماندهی موقتی آن‌را (که بتدریج می‌تواند زمینه را برای سازماندهی دائمی آن نیز فراهم سازد) ممکن ساخت. این شکل مناسب نه‌تنها باید متناسب با اوضاع سیاسی جاری باشد (یعنی، فشرده، مخفی و منضبط)، بلکه به تجربیات مشخص خود

پیشگام نیز مرتبط شود. شکل خاص سازماندهی در هر مرحله را نمی‌توان از کتب مارکسیستی استخراج کرد. این شکل باید در زندگی واقعی طبقه مطرح شده باشد و در وضعیت مشخص جنبش کارگری نه تنها لازم که ممکن و عملی نیز تلقی شود.

به اعتقاد ما از همان ابتدای دوره کنونی واضح بود که این شکل مناسب نمی‌تواند چیزی جز کمیته‌های عمل مخفی کارگران مبارز باشد. کمیته‌هایی که (متناسب با تجربه مبارزات شورایی دوره قبل و در تداوم مبارزه) برای هدف خاصی ساخته نمی‌شوند، بلکه در مورد همه مسائل مطروحه در جنبش کارگری مداخله می‌کنند (از مداخله برای سازماندهی تحریم فعال نهادهای دولتی در کارخانه گرفته تا سازماندهی مبارزات اقتصادی و صنفی). چنین کمیته‌هایی نه تنها براساس تحلیل مشخص اوضاع سیاسی ضرورت داشتند، بلکه بنقد در برخی واحدهای تولیدی شکل گرفته بودند و تجربه‌ی عملی خود ما نشان می‌داد که می‌توانند گسترش یابند. آن نیرویی که از کمترین آشنائی با مسائل جنبش کارگری برخوردار بود باید درک می‌کرد (درواقع، فقط مشاهده می‌کرد!) که آن بخش از پیشگام کارگری که توانسته بود علیرغم ضربات وحشیانه ضدانقلاب و خیانت همکاران انجمنی، توده‌ای و اکثریتی آن کماکان در هر کارخانه خود را حفظ کند، اکنون بتدریج خود را در کمیته‌هایی مخفی سازمان می‌دهد تا بتواند مبارزات توده‌ی کارگران را هدایت کند.

این‌گونه کمیته‌ها نه با شورای کارخانه یکسان‌اند و نه با اتحادیه و یا کمیته اعتصاب. شورای کارخانه کمیته‌ای است منتخب مجمع عمومی کارگران که بدون امکان برگزاری جلسات منظم این مجمع بی‌معنی خواهد بود. و چنین جلساتی در شرایط خفقان ممکن نیست. اتحادیه، چنانچه توده‌ی وسیع کارگران را دربر نگیرد، درواقع، همان بهتر که خود نباشد. و در شرایط خفقان، این نیز عملی نیست. بعلاوه، این کمیته‌ها را نمی‌توان هسته‌ی مخفی اتحادیه تلقی کرد، زیرا نه شکل مناسبی برای دربر گرفتن توده‌ی کارگران‌اند و نه هدف خود را تشکیل اتحادیه قرار داده‌اند. کمیته اعتصاب نیز بنابه ماهیت خود هم کمیته‌ای است موقتی و هم اهداف محدودتری را دنبال می‌کند. بهرحال، کمیته اعتصاب باید ارتباط گسترده‌تری با توده‌ی کارگران برقرار کند و درواقع تا اندازه‌ی زیادی منتخب آنان باشد. کمیته‌های عمل کارگران پیشرو، اما، می‌توانند در شرایط مساعد و در صورت لزوم نقش هر سه نوع تشکل را ایفا کنند. این کمیته‌ها می‌توانند هم به عامل موثری برای بسیج کارگران در جهت برگزاری مجامع عمومی در مقاطع مشخص و برای رسیدگی به مسائل مشخص تبدیل شوند، هم اعتصابات مشخص اقتصادی یا سیاسی را رهبری کنند و هم به ترویج دائمی سیاسی در کارخانه دست بزنند.

بنابراین، وظیفه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی در دوره کنونی عبارت است از کمک به ایجاد این کمیته‌ها و هماهنگ کردن آنها (در سطح منطقه‌ای و یا در رابطه با شاخه‌های مشخص صنعت، و عاقبت، در مقیاس سراسری) و تلاش برای متقاعدساختن‌شان به اتخاذ یک جهت‌گیری سیاسی واحد در رابطه با مقاومت سراسری در برابر ضدانقلاب و تدارک مبارزه برای سرنگونی نهائی رژیم (۱۷).

ششم اینکه، سازماندهی سراسری پیشگام کارگری نمی‌تواند به اتکای هیچ‌یک از نیروهای سیاسی چپ به‌تنهایی تحقق یابد - حتی اگر بپذیریم که هست آن سازمان چپی که به اهمیت چنین وظیفه‌ای بنقد پی برده باشد. اولاً، حتی

بزرگترین سازمان‌های چپ (مثلاً فدائیان اقلیت) از نفوذ قابل ملاحظه‌ای درون پیشگام برخوردار نیستند. ثانیاً، رفرمیزم و اپورتونیزم بخشی از سازمان‌های سیاسی مدعی چپ و سکتاریزم بخش دیگر، انزجار عمومی کارگران پیشگام را نسبت به اغلب سازمان‌های چپ برانگیخته است. ثالثاً، این پیشگام تقریباً در همه جا بدون استثنا، از عناصر عقیدتی پراکنده‌ای تشکیل یافته است. رابعاً، در هر حال کمیته کارگران پیشرو باید ترکیبی را در بگیرد که بتواند بر توده‌ی وسیع کارگران کارخانه اثر بگذارد. کمیته‌ی یکدست طرفدار یک گروه خاص جز در سطح رویاهای فرقه‌گرایان، در میان کارگران پیشگام شکل نخواهد گرفت.

بنابراین، شکل ویژه‌ای از تاکتیک جبهه واحد کارگری باید بشابه تاکتیک اصلی چپ انقلابی در مسیر ایجاد و گسترش این کمیته‌ها و هماهنگ‌کردن آن‌ها در سطح منطقه‌ای و سراسری تلقی گردد (۱۸). تعرض گسترده رژیم بورژوازی - آخوندی علیه طبقه کارگر روحیه وحدت را در میان توده‌ی وسیع این طبقه (و در نتیجه درون پیشگام آن) تقویت کرده است. تمایل عمومی طبقه کارگر در جهت چپ تحول یافته است. و هر روز لایه‌های جدیدتری به مبارزه کشیده می‌شوند. این شرایط نه تنها نیاز به شکل واحد سراسری برای دفاع از پرولتاریا در مقابل تعرض بورژوازی را هرچه بیشتر محسوس ساخته، بلکه برای چپ انقلابی موقعیتی را فراهم آورده است که می‌تواند با استفاده صحیح از تاکتیک جبهه واحد کارگری به نفوذ گسترده‌ای درون طبقه دست یابد.

جبهه واحد از بالا، میان آن بخش از چپ که به مبارزه برای شکل واحد و رزمنده‌ی پیشگام متمایل است، می‌تواند به اهرم نیرومندی برای گسترش جنبش کمیته‌های کارخانه تبدیل شود. و جبهه واحد از پائین، میان خود عناصر پیشگام در سطح هر واحد تولیدی، می‌تواند نیروی فشار موثری برای ترغیب گروه‌های فرقه‌گرای چپ به اتحاد عمل را به حرکت درآورد. با تلاش همه‌جانبه در جهت ایجاد وحدت رزمنده‌ی پیشگام کارگری در کمیته‌های مخفی، حول یک برنامه‌ی عمل انقلابی، امر ایجاد آلترناتیو انقلابی کارگری قدم‌های مهمی به جلو بر خواهد داشت.

هفتم اینکه، تجربه انقلاب ثابت کرد که هیچ‌گونه بهبود درازمدت موقعیت طبقه کارگر (و متحدین آن) بدون سرنگونی دولت بورژوازی ممکن نیست. بنابراین، متمرکز ساختن تمام انرژی طبقه کارگر پیرامون مبارزه برای برنامه‌ی حداقل و یا مجموعه‌ای از مطالبات حداقل که بطور تصنعی برجسته شده‌اند، نه تنها با واقعیات عینی مبارزه طبقاتی در جامعه مشخص امروز ایران منطبق نیست، بلکه توجه طبقه را از این خواست مرکزی منحرف خواهد کرد. باید بطور قطعی و برای همیشه روش برنامه‌ی حداقل کنار گذاشته شود.

خود جنبش خودانگیخته‌ی کارگری در ایران بنقد از حدود برنامه‌ی حداقل فراتر رفته و مطالبات انتقالی (مطالباتی که تحقق‌شان مستلزم شکستن چارچوب جامعه بورژوازی است) را در دستور کار مبارزات روزمره قرار داده است. هر مبارزه‌ای، حتی اگر برای ابتدائی‌ترین و جزئی‌ترین آغاز شود، می‌تواند بسرعت بسیاری از خواست‌های انتقالی را نیز به مسائل جاری و عملی تبدیل کند. در شرایط مشخص مبارزه طبقاتی در ایران کنونی، در واقع، کل مطالبات برنامه‌ی انتقالی به برنامه‌ی عمل انقلابی تبدیل شده است (۱۹).

سوسیالیست‌های انقلابی (حتی در کوچکترین محافل خود) باید بدانند که نمی‌توانند وظائف خود را به تبلیغ و ترویج محدود کنند و باید در مبارزه مشخص توده‌ها شرکت فعال داشته باشند. در این مبارزه، اما، سوسیالیست‌های انقلابی بجای برنامه‌ی حداقلی رفرمیستی مجموعه‌ای از مطالبات مشخص طبقه کارگر را پیشنهاد می‌کنند که در کلیت خود قدرت بورژوازی را زیر سوال می‌برد. به همان نسبت که بخش‌های هرچه بیشتری از پرولتاریا به مبارزه کشیده شوند، خواست‌های مشخص اقتصادی و سیاسی آنان به مبارزه برای تسخیر قدرت و کنترل کل اقتصاد تبدیل خواهد شد.

بدین ترتیب، گسترش، تعمیق و وحدت مبارزه حول مطالبات مشخص و بلاواسطه طبقه کارگر می‌تواند وضعیت تدافعی فعلی را بسرعت به یک وضعیت تهاجمی تبدیل کند. برنامه‌ی عمل پیشنهادی سوسیالیسم انقلابی، با در نظر گرفتن این نکات، باید از همان ابتدا شامل خواست‌های انتقالی منطبق با نیازهای فعلی و سطح مبارزات جاری باشد. باید در کنار خواست‌های حداقلی، خواست‌هایی نظیر افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، بازکردن دفاتر حساب و کتاب شرکت‌ها، حق وتوی کارگران در رابطه با مسائل مربوط به سازماندهی تولید در هر کارخانه، کمیسیون‌های کارگری برای رسیدگی به قانون کار، تحریم تمام نهادهای رژیم اسلامی، و غیره، نیز منعکس شوند. باید در کنار مطالبات اقتصادی، خواست‌های عمده سیاسی نیز برجسته شوند (لغو حکم اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، خاتمه جنگ، آزادی بیان و تشکل...).

هشتم اینکه، سرکوب خونین جنبش توده‌ای در عین حال معرف اعتلای سیاسی جنبش به سطح مبارزه برای سرنگونی رژیم آخوندی-سرمایه‌داری بود. فروکش بعدی جنبش توده‌ای شعار سرنگونی را از مرکز مبارزه سیاسی کنار نزده است. بحض آنکه تناسب قوای اجتماعی تغییر کند، تحقق این شعار دوباره در مرکز اقدامات توده‌ها قرار خواهد گرفت. از ظاهر تدافعی مبارزات فعلی نباید خصلت سیاسی اصلی دوره کنونی را نتیجه گرفت. باید در هر مبارزه‌ای و در هر حرکتی (چه برای ابتدایی‌ترین مطالبات، چه علیه جنگ، چه برای دموکراسی...) تبلیغ پیگیر ضرورت سرنگونی رژیم ارتجاعی را در مرکز توجه قرار داد.

تجربه جنبش انقلابی علیه رژیم شاه نشان داد که شعار سرنگونی، اما، باید به نحوه‌ی سرنگونی، نقش مرکزی پرولتاریا در امر سرنگونی و اهداف این سرنگونی مرتبط شود. همانطور که اتحاد بر سر صرفاً شعار سرنگونی عاقبت خمینی را بیار آورد، امروز نیز بی‌توجهی به نکات مرکزی بالا در بهترین حالات جز امثال رجوی‌ها و بختیارها را نتیجه نخواهد داد. بنابراین، تلاش مداوم برای احیاء روش اعتصاب عمومی سیاسی و تبلیغ پیگیر ضرورت استقرار حکومت کارگران و دهقانان و تشکیل مجلس موسسان انقلابی و دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خودسازماندهی توده‌ای، وظائف سیاسی مرکزی پیشگام انقلابی را تشکیل می‌دهند. این وظائف اصلی را نمی‌توان فدای دست‌آوردهای لحظه‌ای و جزئی کرد.

در این میان، از لحاظ عملی، مسأله اعتصاب توده‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وضعیت فعلی می‌تواند در هر لحظه‌ای حرکات اعتراضی توده‌ای را در دستور روز قرار دهد. و توده‌ای شدن مبارزه علیه رژیم فعلی، بطور اجتناب‌ناپذیر مسأله اعتصاب عمومی را مطرح خواهد کرد. اعتصاب عمومی سیاسی همانا روش حرکت توده‌ای پرولتاریا است. بعلاوه، خاطره اعتصاب عمومی قبل از قیام بهمن نه‌تنها هنوز در میان بخش‌های عمده‌ای از توده‌ها زنده مانده

است، بلکه دقیقاً بخاطر جو سرکوب و خفقان و تناسب قوای طبقاتی منتج از آن، و در نتیجه، ضرورت اعتصابات گسترده‌تر و اهمیت جلب همبستگی وسیع در هر حرکت اعتصابی منفرد بمثابة پیش‌شرط موفقیت، زمینه‌ی مساعدی برای ترویج شعار اعتصاب عمومی و درک ضرورت آن توسط پیشگام و لایه‌های وسیع‌تری از طبقه فراهم آمده است (۲۰).

بدین ترتیب، تبلیغ اهمیت اعتصاب عمومی و ارتباط آن با نحوه مداخله پرولتاریا در امر سرنگونی رژیم از وظایف کلیدی این دوره محسوب می‌شود. مشخص‌ترین گام عملی در جهت مداخله‌ی موثر و هدفمند پرولتاریا در شرایط اعتلای مجدد جنبش توده‌ای (و در نتیجه، در دستور روز قرار گرفتن اعتصاب عمومی سیاسی)، اما، عبارت است از گسترش کمیته‌های عمل کارگران پیشرو در کارخانه‌های منفرد و فعالیت مستمر و جدی برای هماهنگ کردن آن‌ها در سطح سراسری. اعتصاب عمومی، البته، صرفاً بخاطر سوسیالیست‌های انقلابی برپا نخواهد شد. اما، هنگامی که شرایط برای آن آماده می‌شود، باید پیشگام پرولتری نیز برای مداخله در آن آماده باشد و پیروزی آن را تضمین کند.

نهم اینکه، علیرغم چرخش تند تناسب قوای اجتماعی پس از تابستان ۱۲۶۰، نه می‌توان سپری شدن موقعیت عینی انقلابی در جامعه را نتیجه گرفت و نه از امکان رفع بحران اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری ایران صحبت کرد. تثبیت رژیم ضدانقلاب اسلامی در کوتاه‌مدت غیرممکن است. توده‌ها نیز علیرغم شکست تابستان ۱۲۶۰ به این سادگی دست از مبارزه نخواهند کشید. پیروزی ضدانقلاب هنوز ناپایدار است. غافلگیری جنبش انقلابی به معنای تسلیم شدن آن نیست. در چنین موقعیتی، حتی کوچکترین اعتصاب می‌تواند سرمنشأ حرکت نیروهای عظیم باشد. روحیه‌ی شورشی در میان توده‌ها از میان نرفته است. تحولات چندسال گذشته بخوبی صحت این ارزیابی را نشان داده‌اند (۲۱).

نادیده گرفتن اهمیت این شکست، چپ انقلابی را به عبارت‌پردازی بی‌محتوی و ناچیز جلوه‌دادن وظایف جاری سوق می‌دهد، و نادیده گرفتن موقعیت عینی انقلابی، خطر تسلیم شدن به وضعیت موجود و دنباله‌روی از عقب‌افتاده‌ترین لایه‌ها را تشدید می‌کند. آنارشیزم و رفرمیسم از امراض دوره حاضراند. "انقلاب کنیم" یا "ببینیم چه می‌شود"، دو روی سکه‌ی واحد بی‌توجهی به درس‌های عمده این دوره‌اند. بهمین خاطر، تأکید بر ضرورت تدارک عامل ذهنی (سطح آگاهی، مبارزه‌جویی و سازمان‌یافتگی طبقه و پیشگام)، امروزه، اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. این تدارک موقعی خواهد توانست به سطح لازم دست یابد که از یک طرف، تمام آژیتاسیون چپ انقلابی حول حمله مستقیم به نظام سرمایه‌داری متمرکز شده باشد، و از طرف دیگر، کلیه شعارها و تاکتیک‌های آن براساس ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از سیر تحول موقعیت عینی انقلابی فعلی به ذهنیت پیشانقلابی اجتناب‌ناپذیر آتی بنا شوند.

اهداف سازمانی سوسیالیست‌های انقلابی در دوره کنونی را نمی‌توان به رشد تدریجی هسته‌های سوسیالیستی و کمیته‌های کارخانه خلاصه کرد، بلکه باید تدارک نبردهای آتی را در تمام فعالیت‌های جاری در مد نظر داشت. بطور کلی، در شرایطی که تداوم موقعیت عینی انقلابی وجه مشخصه‌ی اصلی اوضاع سیاسی را تشکیل می‌دهد، سوسیالیسم انقلابی باید نیرویی تهاجمی باشد. هر چند که در سطح جنبش توده‌ای، در حال حاضر، فراتر رفتن از اقدامات تدافعی بعید به نظر می‌رسد.

بدین ترتیب، تدارک سازمان‌های نظامی کارگری از طریق آماده‌سازی عملی پیشگام (شناسایی عناصر و دستجات سرکوبگر ضدانقلاب، تشکیل گروه‌های مخفی دفاع از خود کارگری، تدارک نقشه‌های دفاعی برای مقابله با حملات احتمالی نیروهای سرکوبگر در حرکات اعتراضی توده‌ای، ارباب عناصر حزب‌اللهی در کارخانه‌ها و محلات...) و از طریق آماده‌سازی نیروهای مسلح (کمیته‌های سربازی، کمیته‌های مقاومت در محلات...) نباید در دوره فعلی فراموش شود.

۲. برداشت‌های مختلف چپ

سیر رویدادهای چهارسال گذشته صحت و اهمیت درس‌های فوق را نشان داده است. با این وجود، اغلب رهبران گروه‌های عمده چپ هنوز هم این نکات را قبول ندارند. لاقلاً، نهمه‌ی این نکات را الزاماً بمنزله‌ی درس‌های مهم تلقی می‌کنند و نه به ارتباط میان‌شان اعتقاد دارند. برخی شاید اصل نیاز به درس‌گرفتن را هم رد کنند. اما، در هر حال، هر کدام به شیوه‌ی خاص خود درباره‌ی هریک از این نکات مطالبی گفته‌اند و مواضعی اتخاذ کرده‌اند. بررسی کنیم و کنترل کنیم که چه گفته‌اند و چه کرده‌اند و تجربه زنده مبارزه طبقاتی بر کدام نظر صحنه گذاشته است. و از این طریق، بعلاوه، خود این نکات روشن‌تر خواهند شد.

فقدان حزب پیشتاز طبقه کارگر

در باب بحران رهبری پرولتاریا و ناتوانی چپ در اتخاذ اقدامات موثر برای رفع آن به تفصیل بحث شده است (۲۲). کفایت اشاره شود که امروز بجز رهبران این گروه‌های مدعی رهبری پرولتاریا کس زیادی باقی نمانده که به وجود بحران عمیق چپ اعتراف نکند. خود این رهبران نیز، تقریباً بدون استثناء، نتوانسته‌اند بیش از اقلیتی از اعضاء سابق خود را متقاعد و متعهد نگهدارند. اغلب، با مقداری دستکاری در مواضع قبلی، مسأله را حل شده تلقی می‌کنند. این توهم چندان هم ضعیف نیست. علت پایداریش، اما، شکل نگرفتن یک آلترناتیو جدی انقلابی است.

گرایش‌های انتقادی منشعب از سازمانهای سنتی که در اوائل این دوره شکل گرفتند، عمدتاً یا چون جرقه لحظه‌ای درخشیدند و ناپدید شدند، یا خود به عوامل جدیدی در تشدید بحران مبدل گشتند و با غرق در خرده‌کاری و محفل‌کاری بجای پرداختن به وظائف عمده این دوره علائق شخصی و مشکلات ذهنی خود را در مقابل مبارزه طبقاتی قرار دادند. آنچه مسلم است، تحول بعدی این گرایش‌ها، بطور کلی (و نه در تک تک موارد) به نفع بقای چپ سنتی تمام شد. البته، هنوز هستند بسیاری که صبورانه برای بازسازی چپ انقلابی تلاش می‌کنند. اما، در کنار باتلاق متعفن که از جمع این عناصر به اصطلاح انتقادی شکل گرفته و هر روز تازه‌ترین انحراف روشنفکران بی‌مایه‌ی خرده‌بورژوا را به "گنجینه‌ی" قبلی می‌افزایند و جز وسیله‌ای در دست چپ سنتی برای توجیه وجود خود نیست، این عناصر نتوانسته‌اند راه چاره‌ای جدی جستجو کنند (۲۲).

تنها محصول این دیالکتیک تداوم سنن نادرست و ناروشنی روش نو عبارت است از دست‌نخوردگی تناسب قوای طبقاتی و حتی وخامت آن در چهارسال گذشته. چپ انقلابی هنوز ناچیز و ضعیف است. چرخش قابل ملاحظه‌ای جز در سطح شعار در توجهات کل چپ به مسائل عمده جنبش کارگری مشاهده نمی‌شود. گرایش‌های رفرمیستی ورشکسته نه‌تنها جان دوباره یافته‌اند که تقویت شده‌اند، و آلترناتیوهای بورژوازی رنگارنگ کماکان دست بالا را دارند. مقصر این وضعیت را نباید در میان عناصر ناروشن بریده از چپ سنتی جستجو کرد. سازمانهای سنتی و در میان‌شان بویژه سازمان فدائیان که در هر حال سهم عمده‌ای از محاسن و معایب چپ ایران را بدوش می‌کشد، در ایجاد این وضعیت نیز مقصر اصلی هستند.

مباحثات پیش‌کنگره‌ی سازمان فدائیان (پاییز ۱۳۶۰) نشان داد که تمایل به درس‌گیری از گذشته در میان فدائیان قوی است. اما، اکثریت رهبری این سازمان حق‌گرایش را برسمیت نشناخت و بدینوسیله بجای دامن‌زدن به مباحثات سالم درونی و کمک به اعتلای نظری و تحول برنامه‌ای کل سازمان و در نتیجه تأثیرگذاری بر کل چپ، توسل به شیوه‌های تشکیلاتی برای حذف نظریات اقلیت را برگزید. این شیوه نه‌تنها انحطاط بعدی بخش عمده‌ای از همین اقلیت را سبب شد، بلکه بخش عمده‌ای از مبارزین چپ را که پیرامون این سازمان متشکل شده بودند نیز متلاشی کرد. شکل‌نگرفتن مبارزه سیاسی درونی در میان فدائیان در چهارسال پیش، امروزه اثرات خود را نشان می‌دهد. بخشی به محفل‌بازی و روشنفکرآمایی تمایل پیدا کرده است. بخش‌های بیشتری بطرف حزب توده رفته‌اند. و بخشی دیگر طرفدار جمهوری دموکراتیک اسلامی شده است.

رهبری فعلی این سازمان، اگر چه تحت‌تأثیر تجربه انقلاب، اصلاحاتی چند در نظریات قبلی خود را پذیرا شده (تأکید بر ضرورت درهم‌شکستن ماشین دولتی بورژوازی و جایگزینی آن با قدرت شورائی، تأکید بر اهمیت برخی خواست‌های انتقالی در برنامه عمل فعلی مثل کنترل کارگری، و جهت‌گیری هر چه بیشتر بطرف پرولتاریا...)، اما، با حفظ کم‌وبیش تمام معایب و مشکلات عمومی نظری و برنامه‌ای خط ۲ خود را در تناقضات لاینحلی گرفتار کرده است (دفاع سرسختانه از ایدئولوژی استالینیستی، سوسیالیستی دانستن شوروی و اعمار آن، رهاکردن تز انقلاب دموکراتیک، چشم امید دوختن به وحدت با کل خرده‌بورژوازی، رهاکردن برنامه حداقل...). بعلاوه، رهبری این سازمان، بجای هدایت مداخلات جدی طرفداران خود در مبارزات جاری و تلاش دائمی برای سازماندهی این مبارزات، سیاست پروپاگاندا ناپ را اتخاذ کرده و چشم انتظار تکرار تاریخ و روی آوردن مجدد توده‌ها به فدائیان است. بهمین خاطر، بجای متمرکز کردن تمام انرژی خود در مسیر پرداختن به مسائل و وظائف اصلی چپ، بخش عمده‌ای از تلاش خود را متوجه حذف رقبای هر چند فرعی درون "طیف فدائی" ساخته است.

حزب کومه‌له - اتحاد مبارزان کمونیست را فقط می‌توان بواسطه تشمت کامل طیف خط ۲ و اثبات ورشکستگی عمومی این طیف توضیح داد. اتحاد مبارزان کمونیست توانست در شرایط ازهم‌پاشی سازمان پیکار و رزمندگان از یکطرف و انحطاط تقریباً کامل رنجبران، توفان و اتحادیه کمونیست‌ها از طرف دیگر، و بواسطه ملغمه‌ای از رادیکالیسم صوری و سکتاریسم ماوراء‌چپی، بخشی از بازمانده‌های خط ۲ را بازسازی کند و بدنبال متقاعد کردن کومه‌له با نوشتن چند قطعنامه خود و کومه‌له را دچار این توهم سازد که حزب کمونیست ایران را ایجاد کرده‌اند. این ملغمه، اما، در واقع

چیزی جز استالینیزم "دوره سوم" (استالینیزم در دوران زیگزاگ به چپ: ۲۲-۱۹۲۸) نیست و علیرغم برش ظاهری از استالینیزم و مانوئیزم (آن هم به روش قطره‌چکانی برای قبولاندن به پایه‌ها)، نخواهد توانست از تناقضات خط ۲ رها شود (۲۴).

رهبری این گروه به درستی وجود سوسیالیسم در شوروی را انکار می‌کند، اما، در عین حال، بخاطر عدم برش از تز سوسیال امپریالیسم از درک اوضاع بین‌المللی و اتخاذ جهت‌گیری صحیح در مبارزات طبقاتی عاجز است. تضمینی نیست که چون سایر جریان‌ها خط ۲ این گروه نیز در دام آنتی شورویسم راست گرفتار نشود. و از جدیت رهبران این جریان همین بس که اعلام حزب کرده‌اند (و حتی "حزب کمونیست ایران")، بدون آنکه قبلاً مواضع خود را در باب مسأله‌ای به اهمیت ماهیت طبقاتی دولت شوروی به بحث گذاشته باشند. این "جدیت" را در مورد سایر مسائل عمده تنوریک و پروگراماتیک نیز مشاهده می‌کنیم. همه‌ی کمونیست‌های ایران برای ایجاد حزب کمونیست تلاش می‌کنند، اما، آیا می‌توان خود را حزب کمونیست نامید و حتی در دوجمله توضیح نداد که چرا اولین حزب کمونیست ایران از میان رفت؟ چرا انترناسیونال کمونیستی به انحطاط کشیده شد؟ و اساساً چرا انقلاب اکتبر به شوروی امروز انجامید؟

برنامه‌ی این گروه نه بر یک تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه ایران استوار شده و نه متکی بر تجربیات جنبش جهانی کارگری است. و علیرغم ادعاهای پرلاف و گراف در باب برش از "پوپولیسم"، نه از مفهوم انقلاب مرحله‌ای (مرحله اول: جمهوری دموکراتیک با ماهیت طبقاتی نامعلوم!) بریده‌اند و نه از روش برنامه حداقلی. رهبران این سازمان همه را به پیوستن به حزب خود دعوت کردند (حتی رنجبران!)، اما، تا به امروز، از پذیرش اولین اصل حزب انقلابی طبقه کارگر یعنی دموکراسی کارگری (پذیرش حق گرایش) طفره رفته‌اند (۲۵). دو سال پس از تأسیس حزب، این جریان نه هنوز به آن حداقل لازم تدارک نظری و برنامه‌ای دست یافته و نه توانسته است از نفوذ سازمانی و سیاسی قابل ملاحظه‌ای درون پیشگام کارگری برخوردار شود. و تأثیر آن بر کل چپ ناچیز بوده است. تنها علت پابرجائی آن، بقای سازمان زحمتکشانش کردستان است، و در تحلیل نهایی، سرنوشت آن به تداوم این سازمان گره خورده است. سرنوشت جنبش انقلابی در کردستان، اما، خود به سرنوشت جنبش کارگری در ایران وابسته است که مسائل و وظائف آن، دقیقاً بخاطر تشکیل چنین حزبی، از حیطه درک رهبران این جریان خارج شده است.

"راه‌کارگر" با تشکیل "سازمان انقلابی کارگران ایران" و آنچه خود "مرزبندی قاطع" با سوسیالیسم خرده‌بورژوازی می‌داند، بظاهر اشتباهات گذشته را اصلاح کرده است. در واقع، اما، از هیچ‌یک از انحرافات اساسی (خرده‌بورژوازی) خط ۲ برش نکرده است. این جریان کماکان خواهان حفظ "بلوک دموکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده‌بورژوازی شهر و روستا" است و با همین بلوک "سازمان دادن قدرت دولتی" و "گذار بی‌وقفه به سوسیالیسم" را بمثابة "هدف استراتژیک" مبارزات پرولتری دنبال می‌کند. این، اما، همان تعریف سوسیالیسم خلقی است! مبانی "روبیونیسم خروشچفی" را در "مشی استالین" می‌داند، اما اعتقاد دارد که استالین معرف "تداوم بلشویزم" و "شاگرد وفادار لنین" (و گاهی شاگرد "پولادین" لنین) بود. تجربه انقلاب اخیر خود ما، لاقلاً، بوضوح نشان داد که دولت شوروی با چه صراحتی حاضر است بخاطر منافع تنگ‌نظرانه‌ی ناسیونالیستی خود به یک انقلاب خیانت کند، اما، راه‌کارگر هنوز در باب ضرورت "اتحاد با اردوگاه سوسیالیسم" قلم می‌زند. تنها تفاوت با حزب توده در اینست که راه کارگر در عین "اتحاد" خواهان حفظ

"استقلال کامل" خود نیز هست. حزب توده نیز ۴۰ سال پیش همین را می‌گفت. صرفاً تجربه‌ی تلخ زندگی اثبات کرد که "اتحاد" با دولت شوروی یعنی "اتحاد" اسب و اسب‌سوار. راه‌کارگر، در اولین گام خود در راه حفظ "استقلال کامل"، ضرورت ایجاد بین‌الملل جدید را نفی کرده است! مگر می‌توان بدون رضایت "اردوگاه سوسیالیزم" بین‌الملل جدید ساخت؟!

برش از سوسیالیزم خلقی بدون برش از مرکز بازتولید روزمره‌ی آن یعنی آکادمی مارکسیزم لنینیسم مسکو و بدون برش از پدر معاصر آن یعنی استالین به همین تناقضات می‌انجامد. بدین ترتیب، آنچه در ارزیابی‌های جدید راه‌کارگر از اهداف مبارزات فعلی و ابراز تحقق این اهداف مثبت به نظر می‌رسد (ضرورت چرخش بطرف پرولتاریا، روش کار توده‌ای، مبارزه با سکتاریسم...)، در کنار پافشاری آن بر ضرورت حفظ ایدئولوژی استالینیستی و تمام انحرافات ناشی از آن (بلوک طبقاتی با خرده‌بورژوازی و راه رشد غیرسرمایه‌داری در اتحاد با شوروی) نه تنها بی‌معنی که به ضد خود یعنی تعمیق هرچه بیشتر انحرافات گذشته تبدیل می‌شود. راه‌کارگر پا را براتب عقب‌تر از خط ۲ قرار داده و هرگونه مخالفتی با "اردوگاه سوسیالیستی" را "مبین انحرافات ناسیونالیستی خرده‌بورژوازی در عصر کنونی" قلمداد کرده است. بدین ترتیب، در واقع، فقط به خط یک‌ونیم تبدیل شده است (۲۶).

حزب انقلابی طبقه کارگر دستکم از میان چنین جریاناتی شکل نخواهد گرفت. این جریانات ظاهراً عمده چپ فعلی ما نه تنها علانی در جهت جدی گرفتن وظائف مرحله کنونی یعنی مرحله تدارک حزب انقلابی بروز نداده‌اند که اصولاً به ضرورت چنین مرحله‌ای اعتقاد ندارند و به نقد حتی چندین مرحله‌ی بعدی را نیز در توهیات و تناقضات خود پشت سر گذاشته‌اند. هنگامی که نظریات این سه جریان را در رابطه با مسائل و وظائف جنبش کارگری در وضعیت کنونی بررسی کنیم، مشاهده خواهیم کرد که هر سه از تشخیص درست مرحله مشخص حزب‌سازی در ایران کنونی (یعنی اولین وظیفه یک مارکسیست) عاجزند و بهمین خاطر حتی قادر به انجام آنچه خود ادعا می‌کنند، نیستند.

استقرار سوسیالیزم در جنبش کارگری

کمتر کسی، منجمله این سه جریان، با ضرورت این استقرار مخالف است. فدائیان (از بعد از انشعاب از اکثریت) بارها از ضرورت تشکیل "هسته‌های سرخ کارخانه" بمثابة "واحد پایه‌ای سازمان پرولتری" و بمنزله "اساسی‌ترین نوع تشکل مخفی کمونیستی در کارخانه" صحبت کرده‌اند. حزب، بطور مرتب، درباره ضرورت "تکثیر حوزه‌های حزبی در میان پرولتاریا" مقاله منتشر کرده است. راه‌کارگر نیز شاید بیشتر از همه بر ضرورت "استقرار در جنبش کارگری" پافشاری کرده است. این، البته، بخودی خود بسیار مثبت است. اما، دو ایراد عمده به هر سه جریان وارد است.

اول اینکه، از گفتن تا عمل کردن فاصله زیاد است و معمولاً اگر قصد جامه‌ی عمل پوشاندن به گفتار در کار نباشد، با گفتن بیشتر پر می‌شود. پس از دوره‌ای از گفتن، اما، یک جریان جدی باید کارنامه‌ی عملی خود را نیز ارائه دهد (چه مثبت چه منفی): ترکیب اجتماعی سازمان‌های سوسیالیستی تا چه اندازه از عمدتاً خرده‌بورژوازی به عمدتاً پرولتری

تبدیل شده است؟ تا چه اندازه در ایجاد هسته‌های سوسیالیستی در واحدهای عمده تولیدی موفقیت داشته‌ایم؟ هیچ‌کس چنین کارنامه‌ای ارائه نداده است. در عوض، همه‌ی گروه‌ها با تکرار مکررات و هربار تعیین وظائف جدید عملی برای هسته‌هایی که خود عملی نشده‌اند و هربار جدل با دیگران بر سر الگوی درست یا نادرست‌شان که خود از حد حرف فراتر نرفته است، بخش عمده‌ای از انرژی لازم برای عملی‌کردن چرخش به صنعت را به هدر داده‌اند.

ایراد اصلی، اما، جای دیگری است. از آن‌جا که هر سه جریان خود را تنها سازمان راستین طبقه کارگر می‌دانند (چه بگویند و چه نگویند، چه در حال حرکت "بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر" باشند و چه در آستانه‌ی "جشن دومین سالگرد تأسیس حزب کمونیست")، طبعاً، هنگامی که می‌گویند "هسته‌های سرخ کارخانه" یا "حوزه‌های حزبی" و یا "سلول کارگری"، در واقع، هدفی جز واحدهای سازمانی وابسته به خودشان و متشکل از هواداران خودشان را در مدنظر ندارند.

در مورد کومه‌له-سهند این امر البته بدیهی است. بدنبال "طرح برنامه‌ی حزب" (یعنی مقدمات) و تصویب آن توسط کومه‌له (یعنی ابزار)، حزب در عالم توهمات ساخته شده است. پس، آنچه باقی می‌ماند همانا ساختن آن در واقعیت است. بنابراین: "تکثیر حوزه‌های حزبی". همین مطلب بخودی‌خود پوچی ادعاها را اثبات می‌کند. حزب را می‌سازند که مبارزه را سازمان دهند، اما کومه‌له و سهند حزب ساخته‌اند که حزب را بسازند! به‌جرات می‌توانیم بگوئیم که نفوذ این حزب دستکم در میان پیشگام پرولتری در تهران و اهواز (یعنی دو مرکز عمده پرولتاریای صنعتی) حتی از ما هم کمتر است. و ما حتی آنقدر نیستیم و آنقدر تدارک ندیده‌ایم که بتوانیم ادعا کنیم هیأت‌تحریریه یک نشریه انقلابی کارگری را واقعاً ساخته‌ایم (تا چه رسد به حزب کمونیست ایران). این را باور نکنیم، واقعیت مسلم تر این است که این حزب در میان کارگران سوسیالیست در سراسر ایران بمراتب کمتر از راه‌کارگر و دوصد چندان کمتر از فدائیان طرفدار دارد. بنابراین، محاسبه اینکه این حزب به تنهایی در چند سال آینده موفق به ایجاد چند حوزه‌ی حزبی "در میان پرولتاریا" خواهد شد، از حساب دودوتا مشکل‌تر نخواهد بود (مگر اینکه "در میان" را عرفانی تفسیر کنیم: برای "اهل عشق"، ارتفاعات کردستان و دبیرستان‌های شمال تهران نیز می‌تواند معانی دیگری داشته باشد).

بحران کنونی چپ انقلابی و تشنت و پراکندگی پیشگام سوسیالیستی کارگری (و یا به‌عبارت دیگر، مرحله فعلی تدارک حزب طبقه کارگر)، در عین حال بدین معنی است که هر هسته‌ی سوسیالیستی که یکی از گروه‌های موجود بتواند در کارخانه‌ای بسازد (و واقعاً بسازد!)، فقط اقلیت ناچیزی از کارگران سوسیالیست و انقلابی را دربر خواهد گرفت. تشکیل این‌گونه هسته‌ها نه‌تنها کمکی به تدارک وحدت اصولی کارگران انقلابی نمی‌کند، بلکه تشنت و پراکندگی را تثبیت خواهد کرد. تشکیل موفقیت‌آمیز هسته‌های طرفدار گروه‌های مشخص فعلی در کارخانه‌های مشخص فعلی یا به معنای ایجاد چندین هسته‌ی بی‌یال و دم و اشکم است که حتی جمعاً هم نخواهند توانست کل پیشگام سوسیالیستی کارگری را متشکل کنند و از عهده هیچ‌یک از وظائف خود برآیند و یا به معنای ائتلاف بخش عمده انرژی کارگران سوسیالیست در تکرار رقابت‌گونه‌ی حرکات جزئی یکدیگر است. در هر حال، مطابق هیچ تفسیری نمی‌توان این کار را استقرار سوسیالیسم در جنبش کارگری قلمداد کرد.

در مرحله تدارک حزب انقلابی طبقه کارگر نمی‌توان روش‌هایی را بکار گرفت که فقط در مرحله وجود آن معنی دارند. خود نحوه‌ی استقرار سوسیالیسم درون طبقه کارگر در مرحله فعلی می‌تواند تشکیل حزب انقلابی پرولتری را برای مدت‌های مدید به تعویق بیندازد. همانطور که ده‌ها سال بنقد از دست رفته است.

حزب تصنعی البته بطور تصنعی نیز مستقر خواهد شد. اما، هنگامی که فدائیان و راه‌کارگر – که بظاهر می‌پذیرند امر تشکیل حزب انقلابی پرولتاریا هنوز در مقابل ماست – روشی مشابه را دنبال می‌کنند، فقط اسباب تعجب‌اند. اگر حزب انقلابی طبقه کارگر هنوز شکل نگرفته است، این در عین حال نشان می‌دهد که پیشگام انقلابی واقعاً موجود نیز پراکنده است. هیچ گروهی نه می‌تواند ادعا کند که بنقد بخش تعیین‌کننده‌ای از پیشگام را سازمان داده است و نه اینکه تمام حقایق لازم را در برنامه‌ی خود گنجانیده است. اما، این دو گروه کماکان اصرار دارند که سازماندهی سوسیالیستی پرولتاریا را در چارچوب محدود عقیدتی و تشکیلاتی خود قالب بگیرند.

شاید این دو جریان چنین می‌پندارند که رشد تدریجی بعدی آن‌ها به تشکیل حزب خواهد انجامید. پس به نقد نطفه اولیه حزب آینده را تشکیل داده‌اند. در این صورت، دیگر این همه جنگ و جدال با حزب کومه‌له و سهند چه معنی دارد؟ اگر قرار باشد حزب کمونیست ایران حول برنامه یکی از این دو جریان (پس از مدتی تلاش و رشد) ساخته شود، پس فقط در رقابت با خط ۲ عقب افتاده‌اند. کومه‌له و سهند صرفاً زودتر از این دو بفکر اعلام آن افتادند.

به عقیده‌ی ما هیچ‌گونه تضمینی نیست که حزب انقلابی طبقه کارگر بتواند بوسیله یکی از سه جریان (آنهم به تنهایی) ساخته شود. بنابراین، باید امر استقرار سوسیالیسم در جنبش کارگری را در چارچوب دیگری به پیش برد. اگر جریانات سوسیالیستی فعلی منافع فرقه‌ای خود را در برابر منافع کل پیشگام سوسیالیستی قرار ندهند، باید بپذیرند که برای ایجاد هسته‌های سوسیالیستی در کارخانه‌ها چارچوبی غیر از محدوده اعتقادات خاص آن‌ها ضرورت خواهد داشت. این تنها روشی از "استقرار" سوسیالیسم است که وحدت اصولی پیشگام انقلابی و بنیاد حزب انقلابی طبقه کارگر در آینده را تدارک خواهد دید. نپذیرفتن این روش فقط معرف فرقه‌گرایی است و بس.

تجربه هرچند محدود خود ما نشان می‌دهد که می‌توان در کوتاه‌مدت در بسیاری از واحدهای عمده تولیدی هسته‌های سوسیالیستی کارگری را ایجاد کرد. کارگران سوسیالیست و متقاعد به ضرورت تشکل کم‌وبیش در همه‌ی کارخانه‌ها و به تعداد کافی برای آغاز کار وجود دارند. اما، این توهم محض است اگر تصور شود که می‌توانند در طرفداری از سازمان خاصی در چپ فعلی ایران متحد شوند. مدتها آموزش، بحث و تجربه‌ی عملی لازم است تا این هسته‌ها بتوانند به هسته‌های منسجم انقلابی و واحدهای پایه‌ای حزب انقلابی آینده تبدیل شوند. با اعلام حزب (و یا نطفه حزب) نمی‌توان این فاصله را پر کرد. خود حزب فقط پس از دوره‌ای از فعالیت این هسته‌ها و پس از تشکیل تعدادی صدها برابر بیشتر از تعداد موجود می‌تواند شکل بگیرد. گرایش‌های فعلی، اگر فرقه‌گرا نیستند، باید فقط بمثابه یکی از چند گرایش فعال در این هسته‌ها عمل کنند – همراه با حفظ استقلال خود بمثابه یک گرایش اعلام شده و مشخص.

بعقیده ما، علیرغم اغتشاش نظری فعلی در طیف سوسیالیستی می‌توان به میزها و اصول مشخصی برای تشکیل این

هسته‌ها دست یافت. خود تجربه انقلاب برای بسیاری از کارگران آگاه چارچوب اولیه چنین هسته‌هایی را روشن کرده است. ممکن است، اما، با برداشت ما از نکات اصلی این چارچوب توافق نشود و یا برداشت ما اساساً درست نباشد. جا برای بحث، البته، باز است. اما، تاکنون هیچ جریانی (منجمله سه جریان فوق) نه پیشنهاد دیگری (جز اینکه: به ما بپیوندید!) ارائه داده و نه به نقد جدی پیشنهادات ما مبادرت ورزیده است. دلیل این کمبود نیاز به گفتن ندارد، هیچ‌کدام هنوز حتی درس اول انقلاب و شکست را نپذیرفته‌اند و همه کماکان سرنوشت پرولتاریا را به رشد بعدی فرقه خود زده‌اند.

آن جریانی که ادعا می‌کند خواهان "مبارزه ایدئولوژیک علنی" است (مثلاً فدائیان) و یا "مبارزه با فرقه‌گرایی ایدئولوژیک" را کلید حل مسأله هژمونی پرولتاریا در انقلاب قلمداد می‌کند (مثلاً، راه کارگر)، اما، در عمل همان می‌کند که کومه‌له و سهند کردند، صرفاً نشان می‌دهد که چندی بعد بطور رسمی نیز این تشابه در روش را اعلام خواهد کرد: با اعلام حزب کمونیست شماره ۲ و شماره ۲... در غیر اینصورت، باید از پذیرش ضرورت ایجاد هسته‌های سوسیالیستی در کارخانه‌ها این نکته ساده را نیز می‌فهمید که نه تنها صفوف خود را برای بحث چارچوب این هسته‌ها باز کند، بلکه خود به نیرویی برای سراسری کردن این بحث در کل چپ تبدیل شود. پس از چهارسال، هنوز حتی اصل عدم وابستگی این هسته‌ها به یک گروه خاص به بحث گذاشته نشده است. نتیجه اینکه، هنوز چون همیشه، چپ سوسیالیستی در طبقه کارگر ریشه ندارد.

سازماندهی مستقل پیشگام کارگری

وظیفه چپ در این ارتباط روشن‌تر است: سازماندهی مستقل و سراسری پیشگام کارگری در کمیته‌های مخفی کارخانه. اما، نباید توقع داشت که از این سه جریان عاقبت پاسخ صریحی دریافت خواهیم کرد. قبل از هرچیز باید گفت هیچ‌کدام تعریف روشنی از مفهوم پیشگام نیز ارائه نداده‌اند: منظور از "پیشگام کارگری" چیست؟ تفاوت آن با پیشگام سوسیالیستی (پیشگام انقلابی) از یکطرف و با توده‌ی کارگران از طرف دیگر در چیست؟ پاسخ به این پرسش‌های ابتدائی مهم است، زیرا مشاهده می‌کنیم که در دست این سه جریان تفاوت میان سازماندهی هسته‌های انقلابی سوسیالیستی، کمیته‌های کارگران پیشرو و تشکیلات توده‌ای اغلب فراموش می‌شود. گاهی کارگران پیشرو در توده‌ی کارگران منحل می‌شوند و گاهی در حوزه‌های حزبی، بدین ترتیب، حلقه رابط میان پیشگام سوسیالیستی و مبارزات توده‌ای حذف می‌شود.

در میان جریان‌ات چپ شاید به‌نظر برسد که فدائیان بیشتر از دیگران به اهمیت سازماندهی مستقل پیشگام پر برده باشند. اما، درک فدائیان از "پیشگام" را همه می‌دانیم: هواداران سازمان که به تشخیص رهبری هنوز صلاحیت عضویت را ندارند! در تمام دوران فعالیت‌های توده‌ای انقلابی، سازمان فدائیان کل وظائف تشکیلاتی خود را به گسترش سازمان هواداران خود خلاصه کرده بود: در یکطرف سازمان و هواداران آن و در طرف دیگر توده‌ها، پیشگام اگر هوادار فدائیان نبود، پیشگام محسوب نمی‌شد. گاهی در ادبیات فدائیان مقوله "کارگران مبارز" نیز مشاهده می‌شد. ظاهراً، این

چیزی است بالاتر از توده‌ی کارگران و پائین‌تر از کارگران پیشرو. اما، نزد فدائیان این مقوله صرفاً واژه‌ای بود انعطاف‌پذیر که گاهی برای اشاره به هواداران سازمان‌های دیگر و گاهی برای توصیف همه‌ی کارگران در حال مبارزه بکار گرفته می‌شد.

چندماه پس از انشعاب از اکثریت، فدائیان مقوله‌ای تحت عنوان "هسته‌های سرخ کارخانه" را نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. این هسته‌ها قرار است واحدهای پایه‌ای خود سازمان باشند و "پیوند مستقیمی" میان سازمان و توده کارگران برقرار کنند (کار، شماره ۸۱، آبان ۵۹). پس، ظاهراً، تشکیلات "کارگران پیشرو" بی‌معنی است. اما، بتدریج دوباره "اعلامیه‌های کارگران پیشرو" صفحات کار را پر می‌کنند (بویژه از بهمن ۵۹ به بعد). بدین ترتیب، عاقبت معلوم نمی‌شود کانال "پیوند مستقیم" سازمان با توده‌ها چیست؟ در عمل، کارگران پیشرو همان هواداران‌اند و هسته‌های سرخ همان سازمان‌دهندگان این هواداران. به همین سادگی. اما همین سادگی اغتشاش می‌آفریند.

پس از یورش ضدانقلاب، تشکیلات "کارگران پیشرو" که تقریباً بطور کامل علنی بود، بتدریج از میان می‌رود. در کنگره سازمان از بازمانده‌های همین عناصر علنی خواسته می‌شود که به سازماندهی کمیته‌های اعتصاب مخفی بپردازند ("برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی"، نشریه کار، شماره ۱۴۲، دی ۶۰). و از آن زمان تا به امروز، تنها شکلی از تشکل غیرحزبی کارگران که توسط فدائیان پیشنهاد شده همین است. با این تفاوت که همگام با کاهش تدریجی هواداران سازمان، معیار عضویت در این کمیته‌ها گل‌وگشادتر می‌شود.

چندماه پس از کنگره، "کار" توضیح می‌دهد که کمیته اعتصاب "در آغاز از پیشروترین و آگاه‌ترین عناصر کارگری در درون کارخانه‌ها تشکیل می‌گردد" (شماره ۱۵۲، تیر ۶۱). قاعدتاً، "پیشروترین و آگاه‌ترین" همان اعضای "هسته‌های سرخ" هستند. اما، خیر: "نباید تصور کرد این کمیته‌ها تنها از رفقای هوادار خطومشی سازمان و یا کارگران هوادار دیگر گروه‌های م-ل تشکیل خواهند شد. بلکه بالعکس... باید دربرگیرنده‌ی تمام کارگران با گرایش‌ها و اعتقادات سازمانی مختلف باشند که در جهت برانداختن رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند" (همانجا).

بدین ترتیب، بازمانده‌های "کارگران پیشرو"، به اضافه عناصر هوادار سایر سازمان‌های م-ل (که مطابق ملاحظات تاکتیکی فدائیان می‌تواند در هر آن تغییر کند) و به اضافه سایر کارگرانی که برای سرنگونی رژیم مبارزه می‌کنند، می‌شود: "پیشروترین و آگاه‌ترین". اما، خیر! چند سطر بعد (و نیز در مقالات دیگر) کماکان از "کارگران پیشرو" بمثابه یک مقوله مستق صحبت می‌شود. پس هم "هسته سرخ" سازمانی داریم، هم "کارگران پیشرو" و هوادار سازمان و هم کمیته انتلافی "پیشروترین و آگاه‌ترین" که در عین حال "تمام کارگران" مبارز "درجهت برانداختن رژیم" را نیز دربر می‌گیرد. اگر کسی از سروته این قضیه چیزی می‌فهمد برای "کار" بنویسد.

چندماه بعد، اغتشاش تعمیق می‌شود: کمیته‌های اعتصاب این‌بار از "مبارزترین کارگران پیشرو" تشکیل شده‌اند. ولی در عین حال "دربرگیرنده‌ی کلیه کارگران مبارز"‌اند (کار شماره ۱۶۷، اردیبهشت ۶۲). دوسال بعد، "پیشروترین و آگاه‌ترین عناصر" به "آگاه‌ترین و پیشروترین نیروها" تبدیل می‌شود که این‌بار "دربرگیرنده کلیه کارگرانی است که

خواهان مبارزه علیه رژیم‌اند" ("کار"، شماره ۱۸۷، بهمن ۶۲).

در ضمن، پس از این همه چون و چرا روشن می‌شود که غرض از تمام این پیشنهادات ضدونقیض به هیچ وجه سازماندهی مستقل لایه پیشگام نیست، بلکه، در واقع، این کمیته‌ها صرفاً "نطفه‌های تشکیلات اقتدار توده‌ای کارگران" اند (شماره ۱۱۶۷). و "باید در آینده به تشکل‌های حقیقتاً توده‌ای کارگری تبدیل شوند" (شماره ۱۸۷). پس، صرفاً بخاطر اینکه خفقان فعلاً شدید است و توده‌ها را نمی‌توان مستقیماً سازمان داد، باید نطفه‌های سازمان‌های توده‌ای آینده را متشکل کرد!

همه‌ی این تناقضات فقط چند مسأله را روشن می‌کنند: اولاً، فقدان هرگونه درک مشخص (تا چه رسد به درک درست) از مقوله‌ی پیشگام کارگری. ثانیاً، بی‌اعتقادی به ضرورت سازماندهی مستقل لایه پیشگام. ثالثاً، و از همه وخیم‌تر، بی‌تجربگی محض کار مشخص کارگری (اولاً، مگر می‌شود کسی که تجربه عملی ساختن حتی دو کمیته کارخانه را داشته باشد، چنین پیشنهاداتی را به زبان بیاورد؟). در هر حال، بدیهی است که فدائیان پیشگام کارگری را سازمان نخواهند داد!

منظور راه‌کارگر از پیشگام کارگری "آن گروه‌ها و مدارج کارگری است که نسبت به سطح معین جنبش در رأس حرکت قرار دارد" (نشریه راه‌کارگر، شماره ۲، خرداد ۶۲). از واژه‌های غریب بوروکراتیک نظیر "درجه" و "رأس" که بگذریم، این تعریف از حد توضیح لغت "پیشگام" فراتر نمی‌رود: پیشگام کسی است که پیش‌گام باشد. حزب کومه‌له-سهند کارگران پیشگام را "رهبران عملی" کارگران می‌داند (قاعدتاً در مقابل "رهبران نظری" که خودشان باشند!). "زیرا، این دسته از کارگران نقش مهمی در شکل‌دادن به خواست‌ها و شعارهای مبارزات جاری کارگری دارند" (نشریه کمونیست، شماره ۲، آذر ۶۲). پس، یعنی هم تا اندازه‌ای عملی و هم نظری! این تعاریف بوضوح چندان کمکی به روشن شدن مسأله نمی‌کنند.

در نگاه اول، کارگران پیشرو هم مبارزتر و هم آگاه‌تر از توده‌ی وسیع کارگران‌اند. هرچند که الزاماً به حد پیشگام انقلابی نمی‌رسند. پیشگام، در دوران رکود نیز مبارزه را رها نمی‌کند و از طرق مناسب ادامه می‌دهد. از این لحاظ، کارگر پیشگام حلقه تداوم مبارزه طبقاتی است (مبارزه‌ای که بنا به ماهیت خود بطور مقطعی و ناپیوسته پیش می‌رود). اهمیت پیشگام نیز در همین نکته نهفته است. پیشگام منبع انباشت تجربیات طبقه است. چه حزب انقلابی طبقه کارگر وجود داشته باشد و چه نه، این انباشت صورت می‌گیرد. به همین دلیل است که پیشگام را "رهبر طبیعی" (و نه "عملی") طبقه می‌نامند.

این نکات را، البته، در مقابل "تعاریف" دیگر جریان‌ات قرار نداده‌ایم. فرض کنیم منظور از "رهبر عملی" و "در رأس حرکت" نیز همین باشد. ایراد اینجاست که باید از این نگاه اول فراتر رفت (بگذریم که نگاه اول را نیز باید عمیق‌تر افکند). باید نتایج منطقی این تعریف را استخراج کرد.

بوضوح، آگاهی پیشگام کارگری عملکردی قابل مقایسه با آگاهی علمی مارکسیستی (متکی بر درک تعمیم‌یافته‌ی تئوریک) ندارد. پیشگام، اما، در بسیاری موارد می‌تواند، به اتکای تجربه‌ی انباشت‌شده به درک مناسب‌تری از تکالیف و مشکلات سازماندهی مبارزه دست یابد. مگر نه اینست که در تحلیل نهائی، تئوری "تجربه‌ی فشرده" است؟ حتی در شرایط وجود احزاب انقلابی باسابقه و دارای نفوذ گسترده در میان مبارزترین کارگران، کم‌نبوده‌اند مواردی که حتی رهبری حزب از پیشگام کارگری عقب افتاده باشد. در شرایط کنونی ایران، یعنی در شرایط فقدان حزب انقلابی طبقه کارگر و استمرار ترکیبی از گروه‌های عمدتاً خرده‌بورژوازی و بی‌تجربه در فعالیت‌های کارگری طیف چپ، در شاید ۹۹٪ موارد، روشنفکران سوسیالیست از رهبران طبیعی کارگری عقب‌تر باشند. اگر هم در این باره شکی وجود داشت، تجربه انقلاب لاقط برای خود کارگران پیشگام تردیدی باقی نگذاشته است.

در واقع، قبل از جذب برنامه‌ی انقلابی توسط لایه پیشگام، امکان سازماندهی عمل توده‌ای هدفمند سوسیالیستی کم‌تر فراهم خواهد شد. پیشگام سوسیالیستی نمی‌تواند از فراز سر پیشگام کارگری به توده‌ها دست یابد. حلقه رابط در دست پیشگام کارگری است. هم بدین معنی که به‌مثابه رهبران طبیعی طبقه می‌توانند توده‌ها را بحرکت درآورند و هم از این لحاظ که در هر مرحله حلقه کلیدی و مقطعی زنجیر مبارزه را در دست دارند. در اساس، فقط آن برنامه‌ای واقعاً برنامه حزب کمونیست (به مفهوم مارکسیستی کلمه) است که قبل از تدوین توسط پیشگام کارگری آزمایش شده باشد. و خود این پیشگام در تدوین آن سهم باشد. چنین برنامه‌ای بنقد میزانی از پذیرش توده‌ای را در بطن خود حمل می‌کند. چنین برنامه‌ای می‌تواند، از طریق این رهبران طبیعی، عمل توده‌ای را رهنما شود. و تجربه‌ی حاصل از آن عمل توده‌ای که چنین مکانیزمی را پشت‌سر داشته باشد، در تطبیق هرچه دقیق‌تر برنامه انقلابی با شرایط مشخص مبارزه طبقاتی موثر خواهد افتاد. در شرایطی که برنامه واحدی توسط بخش‌های عمده پیشگام پذیرفته نشده است، اما، نه تنها وجود دارد که لایه نیرومندی از طبقه را تشکیل می‌دهد (یعنی، شرایط فعلی ما)، بوضوح نمی‌توان از طریق تدوین برنامه توسط یک محفل کوچک سوسیالیستی (هرچند نامش را حزب بگذاریم) پیشگام (و در نتیجه توده‌ها) را سازمان داد. بر عکس، با سازمان‌یافتگی خود پیشگام امر تدوین برنامه دوصدچندان ساده‌تر می‌گردد.

در جنبش کارگری ما این دیالکتیک مداوم برنامه‌انقلابی-عمل انقلابی-برنامه‌ی (دقیق‌تر و کنکرت‌تر) انقلابی، فقط به شکل کاریکاتور آن وجود دارد. بخش عمده چپ ایران از نیروهایی تشکیل شده که برنامه را یا از طریق دزدی ادبی از "متون کلاسیک" و یا بواسطه اندیشه‌بافی ناب (که خود نمی‌تواند عاقبت جز الگوبرداری باشد) "تدوین" می‌کنند. براساس پاره‌ای اخبار و مشاهدات دست‌دوم (و در هر حال خارج از جنبش زنده‌ی کارگری) "کنکرت" می‌سازند، و بدنبال جنگ و جدال و خط‌کشی‌های فرقه‌ای "تمایز" می‌بخشند (یعنی تک‌بعدی می‌کنند). سپس تلاش می‌کنند که همین "برنامه" من‌درآوردی را بزور تشکیلات و تبلیغات به حلقوم پیشگام کارگری فرو کنند. و پیشگام، البته، در مقابل دهها "برنامه انقلابی" این‌چنانی چاره‌ای جز براه خود ادامه‌دادن ندارد. با این کار، اما، کاربرد تجربه پیشگام نیز محدود می‌شود.

مثلاً، روش حزب کومه‌له-سهند را مشاهده کنیم. کاریکاتور حزب به کاریکاتور سازماندهی انقلابی تبدیل می‌شود: "رهبر" پرولتاریا از زبان منصور حکمت دستور می‌دهد: "ما می‌گوئیم کارگران باید فوراً و کاملاً مستقل از دولت دست

بکار تشکیل شوراهای واقعی خود شوند. مجمع عمومی کارخانه خود را تشکیل دهند، جلسات آن را منظم کنند و آن را بعنوان عالیترین ارگان تصمیم‌گیری کارگران برسمیت بشناسند و در مقابل دولت و کارفرما و وزارت کار قرار دهند" (نشریه کمونیست، شماره ۲، آذر ۶۲). بدین ترتیب، در همان قدم نخست، پیشبرد امر "سازماندهی غیرحزبی کارگران پیشرو" (عبارت خودشان است) بالکل کنار گذاشته می‌شود؛ ما می‌گوئیم توده و پیشگام و حزب همه با هم پیش بسوی قدرت دوگانه (والبته، "فوراً")! آن کارگر پیشگامی که این دستورات را گوش کرده باشد، وجود خارجی ندارد. بطور حتم تاکنون سر خود را بیاد داده است.

اما، از خصلت تراژی‌کمیک دستور بگذریم؛ نقش ویژه‌ی کارگران پیشرو در این میان چیست؟ از حق نباید گذشت، حزب به "ایجاد ارتباط جدی میان کارگران پیشرو" نیز اعتقاد دارد. اما "ارتباط" (و از نوع جدی) برای انجام چه کاری؟ صرفاً، برای "هماهنگی و هم‌زمانی مبارزات کارگران در بخش‌های مختلف". بزبان ساده‌تر، یعنی برای هرچه بهتر و سریع‌تر اجراشدن همان دستور کمیک. تازه تصور نکنید لغت "جدی" در این عبارت تصادفی است؛ "ایجاد ارتباط جدی"، در واقع، "عالیترین شکل ایجاد ارتباط" است. و این "عالیترین" شکل، در واقع، "پیوستن این رفقا (یعنی، کارگران پیشرو!) به حزب و تأمین ارتباط آنان از طریق شبکه سازمانی حزب کمونیست" است. هرچند سخاوت حزب بیش از این چیزهاست و "نباید به این بسنده کنیم": "کمونیست‌ها (یعنی، اعضای کومه‌له-سهند) باید بطرق مختلف (یعنی، طرقی غیر از شبکه حزبی) کارگران پیشرو را در ارتباط با یکدیگر قرار دهند" (نشریه کمونیست، شماره ۴، دی ۶۲).

بدین ترتیب، مسأله‌ای به اهمیت "سازماندهی غیرحزبی کارگران پیشرو" عملاً به جوک تبدیل می‌شود: سازماندهی برای اجرای دستورات حزبی (و چقدر معقول!)، از طریق شبکه حزبی (و چقدر گسترده!) و یا "بطرق مختلف" اما بازم از طریق اعضای حزب (و چقدر بی‌شمار!). غیر از این، "ترتیب‌دادن اتحاد عمل‌های مختلف" و یا "تشکیل کمیته‌های انقلابی بر مبنای تاکتیک‌های عمومی حزبی" نیز برای کارگران پیشرو مجاز شمرده شده (قطعنامه کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست، مهر ۶۱). این‌ها هم، البته، فقط بطور موقتی و درهرحال تحت نظارت حزب معنی دارند.

راه‌کار فرودتن‌تر است، اما نه معقول‌تر. راه کارگر از همان شماره اول دوره جدیدش (فروردین ۶۲) پا را در یک کفش کرده است که باید "اتحادیه‌های صنفی طبقاتی" ساخت - به‌مثابه تشکیلات توده‌ای. این، البته، عملی نیست. پس، فعلاً، به ایجاد "هسته‌های پایه‌ای اتحادیه" (یعنی چیزی غیر از اتحادیه!) رضایت داده است. و اما این هسته‌های پایه‌ای را چه کسی قرار است بسازد؟ البته، کارگران پیشرو! و چرا کارگران پیشرو باید کار و زندگی و مبارزه خود را رها کنند و هسته‌های پایه‌ای اتحادیه‌های صنفی طبقاتی آینده را بسازند؟ برای آنکه راه‌کارگر اعتقاد دارد که اتحادیه‌ها بحال توده کارگران مفید واقع خواهند شد. حتی اگر بپذیریم اتحادیه‌های صنفی طبقاتی برای طبقه کارگر ایران در شرایط فعلی مفیدند، چرا باید بپذیریم که هسته‌های پایه‌ای غیرتوده‌ای و مخفی آن هم مفید خواهند بود؟ برای اینکه، درهرحال، بنا به تعریف، این‌ها "پایه" اتحادیه هستند! اما، اگر قرار است نتوانیم بخاطر تناسب قوای طبقاتی فعلی اتحادیه‌های توده‌ای بسازیم، ساختن پایه‌های آن چه دردی را دوا خواهد کرد؟ قاعدتاً راه کارگر را خوشحال خواهد کرد. جز این جوابی نداریم.

اما، برفرض نه‌چندان محال، اگر خود پیشگام کارگری علاقه‌ای به این پیشنهادات راه‌کارگر نشان ندهد و بجای پایه‌های اتحادیه‌ها تشکل‌های منطبق با نیازهای خود را ایجاد کند، چه خواهد شد؟ (آیا به عقل خود پیشگام نمی‌رسید که اتحادیه بسازد؟) راه‌کارگر دوسال نشریه را سیاه خواهد کرد تا به او اثبات کند که خیر باید حتماً اتحادیه ساخت. و این همان راه‌کارگری است که مدعی "مرزبندی قاطع با فرقه‌گرایی" نیز شده. اما، اگر باز هم این پیشگام کارگری متقاعد نشود، چطور؟ راه‌کارگر در آخرین بیانات خود (عاقبت پس از دوسال) پاسخ داده است: "درواقع، واقعیت‌بخشیدن به هسته‌های مخفی کارگران پیشرو، حلقه مقدم واقعیت‌بخشیدن به تشکل‌های توده‌ای است" (راه‌کارگر، شماره ۱۷، مرداد ۶۴).

هر کارگر پیشگامی که پس از این دو سال چنین دستورالعمل بدیعی را از راه‌کارگر بشنود، بدرستی خواهد گفت: تازه چیزی را در حرف قبول کرده‌ای که من خود نه امروز و نه دوسال پیش، بلکه چهارسال پیش عمل می‌کردم! و دقیقاً به‌همین دلیل است که او پیشگام کارگری نامیده می‌شود و راه‌کارگر فرقه استالینیستی. باید به آن کارگر پیشرو توصیه کرد: به این گفته‌ی راه‌کارگر هم اکتفاء نکن! از او بپرس، منظورت از "هسته‌های مخفی کارگران پیشرو" چیست؟ هسته برای انجام چه کاری؟ مطمئناً راه‌کارگر جواب خواهد داد: هسته برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای! اگر غیر از این باشد، قاعدتاً خود راه‌کارگر روشن خواهد کرد. امیدواریم، بعلاوه، عاقبت توضیح دهد، آیا به سازماندهی مستقل و سراسری پیشگام کارگری اعتقاد دارد یا خیر؟ آیا نیروی خود را در خدمت این سازماندهی قرار خواهد داد یا خیر؟ (۲۷).

پیشگامی که بنقد دل‌پرخونی از جریانات چپ تنها دست‌آورد ارتباطش با آن‌هاست، بوضوح، در دوره بعد هرچه بیشتر از این‌گونه جریانات فاصله خواهد گرفت. و بهمین خاطر، سازماندهی مستقل آن نیز هرچه بیشتر اهمیت خواهد یافت. سرنوشت جنبش کارگری در چندسال آینده، قبل از آنکه به وجود و بقای این‌گونه جریانات ربط یابد، به تعداد کمیته‌های کارگران پیشرو در واحدهای تولیدی و میزان هماهنگی میان‌شان بستگی خواهد داشت.

تشکیلات توده‌ای کارگران

این حقیقت که در وضعیت کنونی ایجاد تشکل‌های توده‌ای کارگری ممکن نیست، پیش از آنکه بخواهد بواسطه تحلیل اثبات شود، در خود واقعیت نشان داده شده. پس از چهارسال هنوز کوچکترین اثری از چنین تشکل‌هایی دیده نمی‌شود. مبارزات توده‌ای ادامه داشته، اما، تشکل‌های دائمی توده‌ای شکل نگرفته‌اند. این را می‌توان تقصیر چپ انداخت و می‌توان به خود طبقه ایراد گرفت. گروه‌های مختلف هر دو کار را کرده‌اند. دلیل، اما، تناسب قوای موجود اجتماعی است.

راه‌کارگر، بیشتر از همه خواهان ایجاد تشکل‌های توده‌ای است. همانطور که در بالا اشاره شد: اتحادیه‌های صنفی

طبقاتی. خواهیم دید این تمایل قبل از آنکه متکی بر تحلیل مشخص شرایط جنبش کارگری ایران باشد، از تعاریف متافیزیکی راه‌کارگر از طبقه و وظائف آن برخاسته است. چون و چرای راه‌کارگر چیزی از این قرار است:

۱- "عاجلترین وظیفه کمونیست‌ها... کمک به تفکیک و آرایش طبقاتی مورد نظرشان می‌باشد" - که این، البته، درست نیست. این تفکیک بواسطه خود مبارزه‌ی طبقاتی صورت می‌پذیرد. وظیفه کمونیست‌ها روشن کردن اهداف این مبارزه است. اما، بگذریم!

۲- "کرایش به ادغام و درهم‌آمیزی طبقات در مقوله بسیط و یکدست خلق مهمترین سد راه تفکیک طبقاتی است" - که این هم درست نیست. علیرغم خلق‌گرایی چپ ایران (منجمله راه‌کارگر)، این تفکیک در واقعیت صورت می‌گیرد، چه چپ مقوله‌ی خلق بر عینک داشته‌باشد چه نه. از این هم بگذریم. بهرحال، راه‌کارگر در مجموع درست می‌گوید. این خلق‌گرایی بر بخشی (هرچند ناچیز) از طبقه اثری مخرب داشته است.

۳- "چپ ایران در پیوند با طبقه، هستی و منافع خود را در برابر هستی و منافع پرولتاریا نهاده و مرزهای ایدئولوژی و مرزهای طبقاتی را بهم آمیخته است. بجای آنکه عناصر پیشرو را در خدمت طبقه و تشکل آنان قرار دهد، در خدمت فرقه خود و جداکردنشان از طبقه و لاجرم شقه‌شقه کردن آنان قرار داده است" - تا اندازه زیادی درست است. اشاره به این نکته از محسنات راه‌کارگر است. اما، اولاً، این فرقه‌گرایی را نمی‌توان به "شقه‌شقه کردن" ایدئولوژیک طبقه خلاصه کرد. مشاهده کردیم که چگونه طرح ایجاد هسته‌های حزبی و یا طرح‌های من‌درآوردی سازمانی (نظیر طرح خود راه کارگر) موجب تضعیف پیشگام کارگری می‌شود. ثانیاً، خود راه کارگر از این قاعده مستثنی نیست. راه کارگر نیز مارکسیزم لنینیسم را ایدئولوژی طبقه کارگر تلقی می‌کند. هرجرایی با چنین تعریفی آیا می‌تواند جز تأکید بر ضرورت انتقال این ایدئولوژی (و تفسیر خاص خودش از آن) به درون طبقه کار دیگری انجام دهد؟ (۲۸). اما، باز بگذریم!

۴- "ما تأکید داریم که مهمترین مانع تشکل مستقل طبقه کارگر ذهنیت نیروی چپ است که هنوز هم حاضر نیستند (۱) به تفکیک دو حوزه متفاوت تشکل سیاسی طبقه (تشکل عناصر پیشرو) و تشکل توده‌ای سراسری طبقه (تمام آحاد طبقه، اعم از لایه‌های پیشرو، متوسط و عقب‌مانده) دست بزنند و رابطه درستی بین آن‌ها برقرار کند" - محتوای کلی، اگر به واژه‌ها و عبارات چندان دقت نکنیم، تا اندازه زیادی درست است (با این تبصره که اغراق نکنیم: "مهمترین مانع". و نیز حلقه رابط میان حزب و توده یعنی پیشگام را فراموش نکنیم).

۵- "طبقه کارگر اساساً از طریق مبارزات اقتصادی خود است که در مقابل تعرض رژیم جمهوری اسلامی، در مقابل گسترش فلاکت و خانه‌خوابی مقاومت کرده و براین اساس خود را متشکل می‌سازد" - درست است (تا جایی که یک واقعیت را بیان می‌کند. اما، به شرط اینکه از آن فضیلت نسازیم. اگر در دوره قبل تدارک دیده بود، می‌توانست از طرق دیگر، مثلاً مبارزه سیاسی، بهتر مقاومت کند).

۶- "به نظر ما سازماندهی اتحادیه‌ای این جنبش اقتصادی مناسب‌ترین و مستعدترین سازماندهی برای تشکل پرولتاریا

در شرایط کنونی است" (همه نقل قول ها از راه‌کارگر، شماره ۱، فروردین ۶۲) - اصلاً و ابداً درست نیست! حتی اگر همه‌ی تزه‌های فوق را بپذیریم، این نتیجه‌گیری پذیرفتنی نیست. و کوچکترین ارتباطی (جز از لحاظ ترتیب سطور مقاله) به مقدمات بالا ندارد: طبقه کارگر باید خود را از سایر طبقات تفکیک دهد؛ خلق‌گرائی سد راه تفکیک طبقاتی است؛ وحدت طبقه مهم است؛ تشکل حزبی از تشکل توده‌ای متمایز است؛ مبارزات فعلی طبقه کارگر ایران اقتصادی است؛ پس باید اتحادیه ساخت؟!

تمام بحث برسر همین مسأله است که سازماندهی جنبش فعلی طبقه کارگر ایران چگونه باید باشد. راه کارگر، اما، از کلیات عام ضرورت اتحادیه را نتیجه می‌گیرد. باید تحلیل مشخص اوضاع فعلی نه‌تنها این ضرورت، که امکان تحقق عملی آن را نیز نشان دهد. راه‌کارگر، اما، خوش‌آمدهای خود را جایگزین تحلیل مشخص می‌کند:

"با توجه به زمانی که به‌سرعت می‌گذرد، می‌توان دریافت که آهنگ گسترش نفوذ کمونیست‌ها در میان طبقه کارگر به‌هیچ‌وجه مطلوب و متناسب با شرایط دوره طوفان و اوضاع بحرانی جامعه نیست... این موازنه منفی را چگونه باید پایان داد؟ بایستی سبک‌کار اصلاح گردد. باید بجای گسترش ارتباطات فردی به سازماندهی تشکل‌های توده‌ای سازمانده مبارزات کارگری پرداخت" (راه‌کارگر، شماره ۱۵، خرداد ۶۴).

خواستن اما توانستن نیست! عوض کردن "سبک کار" بسیار عالی است. سازمان دادن توده‌ها نیز همینطور. اما از گفتن این مطالب تا اثبات ضرورت (و عملی بودن) اتحادیه‌های صنفی طبقاتی بمثابه یک وظیفه سازمانی فوری فاصله‌ای منطقی وجود دارد که با جهش در عالم تخیل ناپدید نمی‌شود.

بعلاوه، راه‌کارگر برداشت ناصحیحی از خود مفهوم اتحادیه‌های کارگری دارد. اولاً، به‌هیچ‌وجه اینطور نیست که تشکیل اتحادیه‌ها یک مرحله ضروری و اجتناب‌ناپذیر در رشد جنبش طبقه کارگر است. در روسیه که دارای جنبش اتحادیه‌ای براتب ضعیف‌تری از مثلاً آلمان بود، انقلاب کارگری زودتر رخ داد. اتحادیه‌های توده‌ای کارگری در روسیه، در واقع، فقط پس از تسخیر قدرت شکل گرفتند. در ایران خود ما، طبقه کارگر قبل از آنکه اتحادیه بسازد و یا تجربه کار اتحادیه‌ای داشته باشد، شورا ساخت (۲۹). ثانیاً، این برداشت که اتحادیه‌ها الزاماً تشکل‌های صنفی اقتصادی طبقه کارگر هستند و حزب تشکل سیاسی آن، برداشتی است در اساس رفرمیستی. اتحادیه داریم تا اتحادیه. تلاش برای جداکردن سیاست از اقتصاد یکی از حربه‌های همیشگی بورژوازی (و نمایندگان آن) در جنبش کارگری است. اگر قرار است چپ بتواند در ایجاد اتحادیه‌ها نقش موثری را ایفا کند، پرسیدنی است، چرا تلاش خود را متوجه تشکیل اتحادیه‌های رفرمیستی کند؟ چرا اتحادیه‌های انقلابی طبقه کارگر نسازد؟

جمع‌بندی چهار کنگره‌ی اول کمینترن درباره اتحادیه‌ها و رابطه آن‌ها با حزب انقلابی طبقه کارگر کاملاً با خوش‌آمدهای راه‌کارگر متفاوت است: "کمونیست‌ها در تمام کشورها باید به اتحادیه‌ها بپیوندند و آن‌ها را به تشکیلاتی که آگاهانه برای سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد کمونیزم می‌جنگند، تبدیل کند" (قطعنامه درباره "جنبش اتحادیه‌ای و کمیته‌های کارخانه" - کنگره دوم). و یا: "تمام مسائل مهم زندگی سیاسی باید نه‌تنها برای حزب کارگری بلکه برای اتحادیه‌های کارگری نیز اهمیت داشته باشند. همینطور، تمام مسائل مهم اقتصادی باید هم توجه اتحادیه‌ها و هم حزب را بخود

جلب کنند" (قطعنامه درباره‌ی "بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری" - کنگره سوم). و یا "نفوذ بورژوازی درون پرولتاریا خود را در تئوری بی‌طرف بودن جنبش اتحادیه‌ای منعکس می‌کند. معنای این تئوری این است که اتحادیه‌های کارگری باید خود را به مسائل صرفاً صنفی و اقتصادی محدود کنند و نباید تلاش کنند که اهداف عمومی طبقاتی را پیش بکشند. بی‌طرفی همواره یک تئوری بورژوائی بوده و مارکسیزم انقلابی بطور قاطع با آن مقابله کرده است. اتحادیه‌ای که اهداف عمومی طبقه کارگر را دنبال نکند، یعنی اهدافی که در جهت سرنگونی نظام سرمایه‌داری قرار دارند، علیرغم ترکیب پرولتری آن بهترین مدافع نظم بورژوائی و جامعه بورژوائی است" (قطعنامه درباره "کار کمونیست‌ها در اتحادیه‌های کارگری" - کنگره چهارم) (۲۰).

راه‌کارگر، اما، خواهان تشکیل اتحادیه‌های صنفی اقتصادی است که بواسطه‌ی آن "تفکیک و آرایش طبقاتی موردنظر" خود را شکل دهد! این برداشت غریب (که البته اگر ریشه‌های ایدئولوژیک آن در استالینیزم را درمدنظر داشته باشیم بسار هم منطقی است: سازش طبقاتی)، هنگامی که به مسأله درس‌های انقلاب ایران مرتبط می‌شود، منطوق خود را آشکارتر می‌سازد. راه‌کارگر می‌نویسد: "در مقطع پس از قیام علاوه بر خواست کنترل تولید، مطالبات و مبارزات اقتصادی صنفی کارگران در ابعاد گسترده‌ای وجود داشت و بهمین دلیل از همان موقع با دو سطح و دو کیفیت از خواست‌ها مواجه بودیم... در شرایطی که قدرت سیاسی به چنگ پرولتاریا نیفتاده است، شوراها می‌توانستند یک شکل پایدار تلقی شوند و حال آنکه خواست‌های معیشتی و رفاهی مستقل از بحران انقلابی، عقب‌نشینی و رکود دارای خصلتی پایدار هستند... نمی‌بایست بی‌اعتناء از کنار تشکلهای نوع دوم [می‌گذشتیم].. باید به تدارک و تقویت آنها پرداخته می‌شد" (راه‌کارگر، شماره ۱، فروردین ۶۲).

درهمین چند جمله، ریشه‌های راست‌روی راه‌کارگر در کل دوره انقلابی تشریح شده است: از آنجا که قدرت بدست طبقه کارگر نیفتاد پس باید مبارزه برای تسخیر قدرت را کنار می‌گذاشتیم و اتحادیه‌های پایدار ("مستقل از بحران انقلابی") ایجاد می‌کردیم! راه کارگر از "تئوری شکست انقلاب"، درواقع، تئوری تسلیم به وضعیت موجود را نتیجه می‌گیرد. راه‌کارگر درک نمی‌کند که مبارزه برای گسترش شوراها کارخانه و برای سراسری کردن کنترل کارگری تنها طریقه‌ای بود که می‌توانست "شکست" بهمین را جبران کند و شرایط را برای ایجاد قدرت دوگانه مهیا سازد. مبارزه برای گسترش کنترل کارگری راه را برای تسخیر قدرت هموار می‌کرد. راه کارگر، اما، کنترل کارگری را فقط پس از تسخیر قدرت جایز می‌داند. کنترل کارگری اصولاً پایدار نیست. اگر قدرت تصرف شود به‌مدیریت کارگری تحول می‌یابد و اگر قدرت تسخیر نشود، از میان می‌رود. راه‌کارگر درک نمی‌کند که کلیه مطالبات اقتصادی ("معیشتی و رفاهی") و سیاسی طبقه کارگر می‌توانست از طریق همین شوراها مطرح شود و اتفاقاً درست به همین دلیل اتحاد شوراها و اعمال کنترل کارگری سراسری بر تولید را از شعار به واقعیت تبدیل کند. راه‌کارگر، بین "این دو دسته خواست" و بین "تشکلهای مربوط به آنها" فقط "گسیختگی" می‌بیند. این گسیختگی، اما، فقط در برداشت رفرمیستی از هر دو نوع خواست و تشکل معنی دارد.

ایراد نظریه راه‌کارگر فقط در تخیلی بودن یا راست‌روانه بودن آن نیست. این نظریه راه را برای طعمه حزب توده شدن فراهم می‌کند. حزب توده که از اول انقلاب تاکنون از این نظریه دفاع می‌کرده، امروزه تنها نیرویی است که با استفاده

از امکانات مالی و تشکیلاتی خود می تواند چند دستگاه بوروکراتیک از بالا بسازد و نام آنها را "اتحادیه‌های صنفی طبقاتی" بگذارد. تبلیغات راه‌کارگر می تواند جاده‌صاف‌کن این جریان بشود. فردا که حزب توده چنین کند، هواداران خود راه‌کارگر و سایر عناصری که تحت‌تأثیر عقاید آن بوده‌اند، بدون تردید گنج خواهند شد. حزب توده نیز همین را خواهد خواهم است.

اگر راه‌کارگر خوش‌آمدهای راست‌روانه‌ی خود را دنبال می کند، حزب کومه‌له-سهند با تمایلات ماوراء چپی-آنارشیستی به همان نتایج می‌رسد. اگر راه‌کارگر لااقل پس از دو سال تا اندازه‌ای به تخیلی‌بودن پیشنهادات خود پی برده است، حزب حتی پس از چهار سال هنوز تکرار می کند: ما می گوئیم باید فوراً شوراهای واقعی را بسازید! از همان شماره اول کارگر کمونیست (دوران اتحاد مبارزان کمونیست، بهمن ۶۰) تا آخرین شماره کمونیست (دوران حزب) همین شعار را تکرار کرده‌اند. اینکه تاکنون یک شورای واقعی ساخته نشده (و حتی شوراهای زرد هم جمع‌آوری شدند) به حزب چیزی جز ضرورت تبلیغات بیشتر را نشان نمی‌دهد: حوزه‌های حزبی را تکثیر کنید! (۲۱).

حزب از درک این مطلب ساده که شوراهای را فقط می‌توان در شرایط اعتلای جنبش انقلابی و در دستور روز قرارگرفتن مسأله تسخیر قدرت ایجاد کرد، عاجز است. تجربه ده‌ها انقلاب (و جمع‌بندی کمینترن) نشان می‌دهد که هنگامی می‌توان این شعار را بمشابه یک شعار مرکزی تهییجی برای سازماندهی طبقه کارگر مطرح کرد که اولاً، جنبش توده‌ای انقلابی در میان کارگران، سربازان و زحمتکشان شکل گرفته باشد. ثانیاً، بحران اقتصادی و سیاسی طبقه حاکم به آن حد رسیده باشد که قدرت بتدریج از دست حکومت خارج شود. ثالثاً، لایه‌های مهمی از کارگران بنقد مبارزه برای تسخیر قدرت را آغاز کرده باشند. در شرایطی که تناسب قوای اجتماعی حتی اجازه نفس‌راحت‌کشیدن را نیز نمی‌دهد، حزب من‌درآوردی با خیال راحت دستور می‌دهد، شورا بسازید، نمایندگان خود را انتخاب کنید و در مقابل دولت بایستید! پرولتاریا خواهد گفت: ما می‌خواهیم بسازیم، منتظر دستور شما هم نبودیم؛ اما، فعلاً نمی‌شود. شما هم کوتاه بیایید و فعلاً چهار عدد کمیته ناچیز مخفی بسازید. بعدها، در شرایط آماده‌تر، با هم شورا هم خواهیم ساخت!

حزب می‌توانست در کنار نیروهایی که ضرورت اتحادیه‌های صنفی اقتصادی را ترویج می‌کنند، دستکم ایده شوراهای را زنده نگه‌دارد. حزب، اما، خود ایده‌ی شورا را به تخریب کشانده است. شوراهای ارکان قدرت کارگران و زحمتکشان‌اند. والا هیچ نیستند. شورائی واقعی است که انقلابی باشد. حزب، اما، میان شورای واقعی و انقلابی تمایز قائل می‌شود. بدین ترتیب، شورا به یک نحوه صرفاً اداری کاهش می‌یابد (۲۲). بدین ترتیب، حزب، همان مفهوم طالقانی از شوراهای را (بمشابه گامی اولیه در راه شوراهای انقلابی) پذیرفته است! اگر باور نمی‌کنید به عبارات خود رهبران حزب رجوع کنیم:

"ما، در آغاز پروسه حرکت بسوی سازماندهی کارگران در ارگان‌های اعمال اراده‌شان - شوراهای واقعی - به محتوا و ماهیت سیاست‌ها و عملکردهایی که این شوراهای واقعی در پیش خواهند گرفت، کاری نداریم."

پس، رهبران پرولتاریا در آغاز کار به ماهیت شوراهای کارگری کاری ندارند! پس چرا اساساً تشکیل شوند؟
وامرا شورابینهم!

"حال آنکه اگر بخواهیم محتوای شورای انقلابی را هم اکنون به سازمانی که کارگران را بدان فرامی‌خوانیم الصاق کنیم، تنها کسانی در کنار ما خواهند بود و با ما همکاری خواهند کرد که برنامه حداقل ما را قبول کنند و با ما در تعریف انقلابی وحدت‌نظر داشته باشند."

پس، از آنجا که شورای انقلابی را فعلاً فقط این رهبران درک می‌کنند و خواهان ساختن آن هستند، باید به‌قدم ساده‌تری رضایت داد: شورای واقعی! به‌گفته‌ی خودشان:

"همه‌ی طرفداران شورای واقعی را برای ایجاد آن بسیج کنیم... همکاری با کارگران پیشرو برای تاسیس شورای واقعی را موکول به پذیرش برنامه حداقل خود نمائیم" (نقل قول‌ها همه از کارگر کمونیست، شماره ۱، بهمن ۶۰). اما، چرا نام این قدم اول را شورا بگذاریم؟ بخاطر اینکه شکل اداری آن شبیه شورا است. کارگران در مجمع‌عمومی جمع می‌شوند و مشورت می‌کنند: پیرامون مسائلی کمتر از برنامه حداقل!

حرفی که در حد شعار بسیار هم چپ است، در عمل به همان هسته پایه‌ای اتحادیه صنفی اقتصادی راه‌کارگر شبیه می‌شود. شورای واقعی حزب، در واقع، همان سندیکای کارخانه است که کارگران را برای انجام پاره‌ای امور جزئی تشکل می‌دهد. راه‌کارگر شعار حزب را آناشیشستی می‌نامد و حزب شعار راه‌کارگر را رفرمیستی ارزیابی می‌کند. اما، در واقع، هر دو یک چیز می‌خواهند: تشکل کارگران برای اهداف صنفی اقتصادی (بگذریم که حتی این نیز در شرایط فعلی ممکن نیست).

آخرین جمع‌بندی حزب درباره این شعار بسیار گویا است: "ما همواره تاکید کرده‌ایم که وقتی از امکان و ضرورت تشکیل شورا بحث‌ها به یک وظیفه روز سخن می‌گوئیم، منظورمان شوراها با خصوصیات که در شرایط انقلابی می‌توانند داشته باشند نیست، یعنی ما در شرایط کنونی کارگران را به تشکیل شورا بحث‌ها به ارکانهای قیام و پایه‌های حکومت انقلابی منبعت از قیام فرامی‌خوانیم، بلکه تشکیل شورا بعنوان یک ارکان مبارزاتی، یک تشکل غیرحزبی و توده‌ای کارگری برای مبارزه در راه خواست‌ها و مطالباتی که در شرایط حاضر در دستور جنبش کارگری است" (کمونیست، شماره ۲۱، تیر ۶۴). بدین ترتیب، هر چه عدم امکان تحقق دستورات حزبی بیشتر می‌شود، حزب، بجای درس گرفتن، دستورات را رقیق‌تر می‌کند: شورای صنفی!

بویژه در شرایطی که ضرورت بررسی جدی تجربیات سازماندهی انقلابی توده‌ای و آموختن درس‌های آن برای دوره بعدی اهمیت می‌یابد، و این، صراحت در ترویج را می‌طلبد، این‌گونه آشفته‌فکری‌ها هر چه بیشتر مخرب می‌شوند (۲۲). بی‌توجهی به سازماندهی مستقل پیشگام کارگری با ترویج ایده‌های رفرمیستی در میان توده کارگران تکمیل می‌شود.

کمیته‌های عمل کارگران پیشرو

همانطور که در سطح ترویج، راه‌کارگر و حزب کومه‌له-سهند سازماندهی غیرانقلابی را آموزش می‌دهند، در سطح عملی نیز پا را از اغتشاش‌آفرینی فراتر نمی‌گذارند.

راه‌کارگر، مدتها پس از تکرار شعار "اتحادیه‌ها را بسازیم"، تحت عنوان بررسی تجربه اعتصابات کارگران ساختمانی ذوب‌آهن اصفهان به نتیجه‌ی زیر می‌رسد:

"کافیست به روند اعتصاب نگاهی بیفکنیم تا مطمئن شویم که اعتصاب دارای درجه معینی از سازمان‌یافتگی بوده است. سازمان‌یافتگی‌ای که صرفاً محصول مبارزه علنی کارگران و تشکل آنان در مجمع عمومی نبوده بلکه از هسته مخفی از کارگران پیشرو برخوردار بوده است. بدون تلفیق اقدامات یک هسته‌ی مخفی از کارگران پیشرو جهت هدایت اعتصاب و تنظیم درخواست‌های کارگران با مجمع عمومی کارگران، اقدام متشکل، یکپارچه و مصمم کارگران در مقابل مانورها و تضعیقات مدیریت و دولت ممکن نبود" (راه‌کارگر، شماره ۱۱، بهمن ۶۳).

کاملاً درست است و نه تنها "روند اعتصاب" ذوب‌آهن بلکه بسیاری از اعتصابات قبلی (مثلاً، اعتصابات دخانیات دوسال قبل) نیز می‌توانست همین نکته را اثبات کند. تاکنون کم نبوده‌اند علائم وجود هسته‌های مخفی کارگران پیشرو. در تمام این مدت، اما، شعار مرکزی راه‌کارگر "اتحادیه‌صنعی طبقاتی" بود. شاید گفته شود که این تغییر موضع، اگرچه چند سال دیرتر از موعد، در هر حال مثبت است. راه‌کارگر، اما، در واقع، نمی‌تواند موضع خود را تغییر دهد و باید علیرغم همین تجارب زنده و غیرقابل انکار شعار فرقه‌ای خود را حفظ کند.

چند جمله بعد از "درس" بالا، راه‌کارگر آن را نفی می‌کند: هسته‌های مخفی کارگران پیشرو به هسته‌های مخفی "حول خواست‌های اتحادیه‌ای" تبدیل می‌شوند. به عبارت ساده‌تر، پیشگام کارگری باید مبارزه‌ای را که خود حتی به تصدیق راه‌کارگر بطور مستقل سازمان داده است (و حتی اعتصابات را رهبری کرده)، رها کند و دستورالعمل راه‌کارگر را به اجراء درآورد. خود پیشگام این هسته‌ها را بدون کمک راه‌کارگر ساخته است، و نه "حول خواست‌های اتحادیه‌ای"، بلکه برای مبارزه بر سر همه‌ی خواسته‌های طبقه. راه‌کارگر، اما، حتی اکنون که موضع قبلی خود را نادرست یافته است، باید که این واقعیت را در قالب دستورالعمل قبلی خود ترسیم کند.

برای پیشگام کارگری مسأله چندان پیچیده نبود: اگر پیشگام خود را در کارخانه سازمان دهد، در واقع، ابزار رهبری و تداوم مبارزه طبقاتی در آن واحد تولیدی را سازمان داده است. بدین ترتیب، مبارزات توده وسیع کارگران (چه اقتصادی و چه سیاسی) از مقدمات مناسب تری برخوردار می‌شوند و بهتر سازمان می‌یابند. این، نه تنها امر دفاع از خود پیشگام را تسهیل می‌کند که از ضربه‌پذیری همه‌ی کارگران نیز می‌کاهد. پس پیشگام خود را در کمیته‌های مخفی سازمان می‌دهد و در مسائل روزمره طبقاتی در کارخانه مداخله می‌کند. بطوری‌که حتی راه‌کارگر هم، پس از دو

سال، دیگر قادر نیست منکر واقعیات شود و عاقبت به این نتیجه می‌رسد که تشکیل کمیته های مخفی کارگران پیشرو مقدم بر تشکل توده‌ای (اتحادیه) است. اما، کماکان باید ادعا کند که شعار او نیز درست بوده است. بنابراین، به پیشگام دستور می‌دهد که ماهیت کمیته‌های مخفی خود را به حد شعار رفرمیستی راه‌کارگر تنزل دهد و آنها را به هسته‌های پایه‌ای اتحادیه‌های صنفی اقتصادی تبدیل کند. اگر پیشگام قبلاً به حرف راه‌کارگر توجه نکرد، دلیلی نیست که امروز چنین کند. بویژه که دستورالعمل جدید حتی بی‌معنی‌تر از قبل است.

حزب، پس از مدتی تبلیغ شعار "شوراها را فوراً بسازید" خود را با وضعیت زیر مواجه می‌یابد:

"در شرایط محدود بودن دامنه‌ی نفوذ، قدرت بسیج توده‌ای و پیکر تشکیلاتی حزب در کارخانجات و یا فقدان شوراها و اتحادیه‌های واقعی و نیرومند کارگری، یعنی شرایطی که امروز ما در ایران با آن مواجهیم، سازماندهی و رهبری آکسیون‌های کارگری نظیر کمیته‌های اعتصاب هر بار از نو و ابتداء به ساکن ایجاد شوند" (کمونیست، شماره ۱۲، مهر ۱۳۶۳).

لغت کلیدی در این استدلال، "امروز" است. توگویی سه سال پیش از این "امروز"، اوضاع چنین نبوده است! اما، از این بگذریم، درس جدید کجاست؟ در این‌که هر زمانی که قرار شد اعتصاب بشود، می‌توان با اجازه‌ی حزب "هر بار از نو و ابتداء به ساکن" کمیته اعتصاب تشکیل داد؟ (۲۴).

کارگر پیشگام، اما، سوال خواهد کرد: اگر قرار است "مجمع عمومی منظم" تشکیل دهیم، چه نیازی به کمیته موقت اعتصاب است؟ و اگر مجمع عمومی منظم ممکن نیست، چرا شعار قبلی خود را پس نمی‌گیرید؟ بعلاوه، اگر می‌توان کمیته موقت رهبری‌کننده‌ی آکسیون‌های کارگری را "هر بار از نو و ابتداء به ساکن" ایجاد کرد، چرا نمی‌توان بطور دائمی ساخت؟ چرا کمیته دائمی کارگران پیشرو را نسازیم و در همه موارد ضروری و در همه آکسیون‌ها مداخله نکنیم؟ حزب، جز توسل به فرقه‌گرایی پاسخی ندارد:

"حزب کمونیست برای گسترش تشکل حزبی کارگران و نیز برای تشکیل شوراها و واقعی کارگری و اتخاذ سیاست انقلابی توسط شوراها مبارزه می‌کند. اینها شرایط ضروری رهبری و سازماندهی مبارزات کارگری در مقیاس گسترده است و ما مجاز نیستیم که یک لحظه توجه خود را از این اهداف اساسی منحرف کنیم" (همانجا)

بدین ترتیب، علیرغم آنکه وظیفه فوری چهارسال پیش اکنون به "اهداف" تبدیل شده، "مجاز نیستیم" که حتی "یک لحظه" توجه خود را از آنها منحرف کنیم. مگر، البته، در برخی از مقاطع که "هر بار از نو و ابتداء به ساکن" می‌توانیم کمیته اعتصاب بسازیم! آیا عاقبت کسی از خود رهبران حزب درک می‌کند که قرار است چه وظیفه‌ای را انجام دهیم؟

دلیل این التقاط، اما، واضح است. حزب به تجربه دریافته است که مبارزات جاری کارگران از مسیر پیشنهادی حزب گذر نمی‌کند، بنابراین، همانند راه کارگر ناچار است حرف‌های گذشته را در قالب مطالب جدید تکرار کند. خود حزب

توضیح داده است: "مبارزه برای گسترش نفوذ حزب و تشکیل شوراهای نیز خود در جدایی کامل از همین مبارزات و اعتراضات جاری نمی‌توانند دنبال شود". پس، هرچند این مبارزات و اعتراضات جاری برخلاف میل حزب انجام می‌گیرند، برای گسترش نفوذ حزب و در نتیجه سازمان‌دادن مبارزات و اعتراضات عالی‌تر بعدی مطابق دستورات حزب، بهتر است که فعلاً به مداخله در همین‌ها رضایت داد.

و این است جمع‌بندی حزب: "در رابطه با سازماندهی توده‌ای و غیرحزبی کارگران، مجمع عمومی منظم بعنوان اولین گام عملی در راه ایجاد شوراهای واقعی کارگری محور فعالیت ما قرار دارد... همچنین، تشکیل کمیته‌های اعتصاب بعنوان تشکلهای موقت با وظیفه هدایت اعتصابات و آکسیون‌های معین باید در دستور کار ما قرار گیرد." و در اینجا، لغت کلیدی "همچنین" است: ارتباط به اصطلاح "منطقی" در تمام نظریات التقاطی. هر دو گام متناقضی را می‌توان با یک لغت "همچنین" به یکدیگر مرتبط کرد. و بعلاوه، با همین تردستی‌های کودکانه، از برداشتن اولین گام واقعاً عملی، یعنی ساختن کمیته‌های دائمی کارگران پیشگام کماکان طفره رفت.

سازمان فدائیان، علیرغم طرح نادرست اولیه، یعنی کمیته‌های اعتصاب برای برپائی فوری اعتصاب عمومی سیاسی، در طول چهارسال گذشته، بتدریج مواضع خود را اصلاح کرده است. البته، بدون آنکه نادرست بودن نظریات اولیه را بپذیرد. و بدون آنکه الزاماً نظریات جدیدش درست باشند.

فدائیان، پس از دوره‌ای از تبلیغ ایده‌ی "جوخه‌های رزمی"، در اولین کنگره‌ی خود "وظیفه اساسی" آن دوره را "تدارک قیام به صورت امری فوری" تعیین کردند و در کنار "جوخه‌های رزمی" به ضرورت "کمیته‌های مقاومت در محلات و روستاها"، "کمیته‌های مخفی هماهنگی در ادارات و مدارس" و نیز به "کمیته‌های مخفی اعتصاب" – "به منظور برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی" – اشاره نمودند (قطعنامه "درباره وضعیت کنونی و وظائف و تاکتیک‌های سازمان").

از اواسط سال ۶۱ به بعد، بتدریج امر تدارک "فوری" قیام از طریق برپائی فوری یک اعتصاب عمومی سیاسی به امر آماده ساختن پرولتاریا برای "نبرد آتی" تغییر کرد (مثلاً، در سری مقالات مربوط به توضیح شعار اعتصاب عمومی در "کار"های از شماره ۱۵۶ به بعد). به عبارت دیگر، شعار اعتصاب عمومی از یک شعار تهییجی به یک شعار ترویجی تبدیل شد. اما، زیر نشریه کار کماکان شعار قبلی نوشته می‌شد: "کمیته‌های مخفی اعتصاب را برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی ایجاد کنیم" (۲۵).

این "اصلاح"، البته، متناقض است. کمیته اعتصاب را بسازیم که ایده اعتصاب عمومی را ترویج کنیم! یعنی، قاطی کردن کار عملی با کار ترویجی. اگر اعتصاب عمومی در دستور روز نیست، چرا باید کمیته‌های دائمی تحت عنوان "کمیته اعتصاب" ایجاد کرد؟ و این تناقض را با توسل به التقاط می‌پوشانند: "مهمترین شکل تشکل، کمیته‌های کارخانه است". ولی، این کمیته‌های کارخانه "در دوران انقلابی کنونی می‌باید بمشابه کمیته‌های اعتصاب عمل کنند" (کار، شماره ۱۶۸، خرداد ۶۲). یعنی، کمیته‌های دائمی کارخانه مهمترین شکل تشکل است، اما، باید به شکل کمیته‌های موقت

آخرین جمعبندی فدائیان اینست که کمیته‌های کارخانه "مناسب‌ترین شکل تشکل کارگران در شرایط کنونی" هستند و اگر "روند عمومی اوضاع همچنان در جهت تشدید بحران پیش رود، این کمیته‌ها بمشابه ارگانهای اعتصاب و قیام نقش انقلابی خود را ایفاء خواهند نمود" (کار، شماره ۱۸۷، بهمن ۶۳). آنچه ما از این جمعبندی می‌فهمیم اینست که فدائیان شعار "کمیته اعتصاب بسازید" را رها کرده‌اند و اکنون معتقدند باید کمیته دائمی کارخانه ساخت و اگر اوضاع در آینده مساعد شد و اعتصاب عمومی براه افتاد، همین کمیته‌ها نقش رهبری اعتصاب را نیز ایفاء خواهند کرد. اگر این‌طور باشد، درست است. اما، ما مطمئن نیستیم فدائیان هنوز فهمیده‌باشند که چه می‌گویند.

اولاً، شعار کدائی کمیته اعتصاب برای برپائی اعتصاب عمومی کماکان صفحات کار را مزین می‌کند. ثانیاً، در توضیح همین جمعبندی نوشته‌اند: "در چنین شرایطی، بنا به تجارب جنبش کارگری جهانی و رهنمودهای کمینترن، ایجاد کمیته‌های کارخانه مناسب‌ترین شکل تشکل است." این جمله نشان می‌دهد که فدائیان بالکل همه چیز را قاطعی کرده‌اند. در آن رهنمودی از کمینترن که فدائیان به آن اشاره می‌کنند، منظور از کمیته کارخانه، در واقع، شورای منتخب کارگران کارخانه است و نه کمیته مخفی کارگران پیشرو (۲۶). آیا فدائیان، عاقبت می‌خواهند کمیته مخفی کارگران پیشرو را بسازند، یا کمیته اعتصاب، یا شورای منتخب (و یا شاید هم هیچ‌کدام: شورای مخفی)؟!؟

در شرایط کنونی (یعنی از چهارسال پیش تاکنون)، نه می‌توان کمیته‌های دائمی اعتصاب ساخت، نه اتحادیه‌های صنفی توده‌ای و نه مجمع عمومی منظم. هیچ‌یک، نه عملی است و نه می‌تواند به وظائف این دوره جواب دهد. باید کمیته‌های مخفی کارگران پیشرو را سازمان داد تا تا دوام مبارزه در این شرایط خفقان و سرکوب حفظ شود و زمینه برای رفتن از حالت دفاعی به تعرضی در مقاطع مناسب و یا در دوره اعتلای مبارزات توده‌ای فراهم گردد. اینکه چه نوع تشکل‌هایی در آینده برای طبقه کارگر مهم خواهد بود و یا بطور کلی همواره مهم‌اند، کوچکترین ارتباطی به آنچه اکنون باید ایجاد کرد، ندارد. آیا این مطلب ساده را این سه جریان عاقبت خواهند پذیرفت، یا خیر؟ در مورد راه کارگر و حزب تردیدی نداریم که جواب منفی است، در مورد فدائیان هنوز هم باید منتظر بود. در هر حال، آنچه مسلم است، در چهارسال گذشته هیچ‌کدام حتی یک قدم مشخص در راه انجام این وظیفه برنداشتند.

وحدت جبهه کارگری

تاکتیک جبهه واحد را دو گرایش هرگز نخواهند پذیرفت: گرایش سوسیال‌دموکراتیک و گرایش ماوراء‌چپ‌فرقه‌گرا. اولی، بخاطر آنکه تحقق این تاکتیک به معنی وحدت رزمنده‌ی پرولتاریاست. دومی، بخاطر آنکه وحدت جبهه کارگری همواره تمایزات تصنعی فرقه‌ها را برجسته می‌کند.

در چپ ایران، باید نکته دیگری را نیز افزود: درک سنتی سوسیالیسم خلقی (استالینیزم و مائوئیزم) از "جبهه واحد

خلق" به اغلب گروه‌های ایرانی اجازه نمی‌دهد تفاوت میان تاکتیک جبهه واحد کارگری (کنگره‌ی چهارم کمینترن لنینی) و جبهه ائتلافی خلق (کنگره هفتم کمینترن استالینیستی) را بفهمند. برخی از این گروه‌ها، هنگامی که می‌گویند با تاکتیک جبهه واحد کارگری موافقت، در واقع، همان برداشت سازشکارانه‌ی جبهه ائتلافی خلق را در مدنظر دارند. و برخی دیگر، هنگامی که می‌گویند با این تاکتیک مخالف‌اند، در واقع، با جبهه خلقی مخالفت می‌کنند.

تاکتیک جبهه واحد کارگری در هر دوره‌ای که توده‌ها خواهان مبارزه‌اند، اما، انقلابیون اقلیتی کوچک در آن را تشکیل می‌دهند، ضرورت دارد. نه می‌توان این ضرورت را با شعارهای فرقه‌گرایانه و ماوراء‌چپی پنهان کرد و نه می‌توان اجازه داد که سازشکاران با منزوی کردن انقلابیون در میان توده‌ی وسیع کارگران سد راه وحدت رزمنده آنها بشوند. چپ انقلابی می‌تواند بواسطه این تاکتیک با پیشنهادکردن برنامه‌ای عملی برای سازماندهی مبارزات جاری طبقه، هم از بالا رهبران سازشکار را افشاء کند و هم از پائین وحدت توده‌ی مبارز را ممکن سازد. و بدین ترتیب، قدم در راه جلب توده‌ها بگذارد.

سازمان فدائیان، در دوره دنباله‌روی از مجاهدین، از "ضرورت وحدت نیروهای انقلابی" صحبت می‌کرد (کار، شماره ۱۲۲، مهر ۶۰). پس از قطع امید از مجاهدین نه‌تنها این شعار را رها کرد که حتی جبهه واحد کارگری بر سر مطالبات جاری را نیز به فراموشی سپرد. تاکنون کوچکترین اشاره‌ای حتی به‌وجود چنین تاکتیکی در سنن کمونیزم بین‌المللی نکرده است (یعنی، اطلاع ندارند؟). باید پرسید چرا؟

حزب، که البته رهبر طبقه کارگر ایران شده است و تنها شکل توده‌ای شدن مبارزات را تکثیر حوزه‌های وابسته به‌خود می‌داند، نمی‌تواند چنین تاکتیکی را بپذیرد. حزب، همانند همه‌ی فرقه‌گرایان عبارت‌پرداز ماوراء‌چپ، وحدت جبهه کارگری را سدی بر سر راه نفوذ ایدئولوژیک خود تلقی می‌کند و همانند یک فرقه مذهبی در مقابل آن ضرورت "تبلیغ و اشاعه‌ی توده‌ای ایدئولوژی مارکسیستی" را قرار می‌دهد (و البته، بعلاوه دستورات آقای حکمت).

راه‌کارگر بظاهر طرفدار این تاکتیک است. اما نه قصد عملی‌ساختن آن را دارد و نه برداشت درستی از آن ارائه داده است. برای راه‌کارگر، جبهه واحد کارگری عبارت است از وحدت پرولتاریا حول یک برنامه تدافعی و حداقل که "در وهله اول" به‌معنای همکاری برای ایجاد اتحادیه است (راه‌کارگر، شماره ۶، شهریور ۶۲). راه‌کارگر بواسطه این تاکتیک خواهان "تدارک هژمونی پرولتاریا" در جامعه است، در صورتی که این تاکتیک باید راه را برای هژمونی سوسیالیزم انقلابی درون خود پرولتاریا هموار سازد (راه‌کارگر، شماره ۲، خرداد ۶۳).

راه‌کارگر، اما، اعتقاد دارد که "مبارزه اتحادیه‌ای طبقه کارگر مبارزه بورژوائی اوست" (راه‌کارگر، شماره ۱، فروردین ۶۳). بنابراین، هدف فعلی راه‌کارگر از جبهه واحد کارگری همانا وحدت پرولتاریا در سطح مبارزه بورژوائی است. به عبارت ساده‌تر، همه گرایش‌های ایدئولوژیک باید در این "مخرج مشترک" با یکدیگر توافق کنند. این، اما، همان مفهوم جبهه ائتلافی خلق است. و دیدیم که برداشت راه‌کارگر از اتحادیه‌ها نیز از سطح مفاهیم رفرمیستی فراتر نمی‌رود. بدین ترتیب، نه‌تنها بواسطه این تاکتیک هژمونی پرولتاریا در جامعه تدارک دیده نمی‌شود که گسترش نفوذ بورژوازی

راه کارگر، اما، در جاهای دیگر تفاسیر دیگری از جبهه واحد کارگری نیز ارائه داده است. در برخی شمارات، غرض از جبهه واحد کارگری، در واقع، نه وحدت طبقه برای ایجاد اتحادیه‌ها، بلکه وحدت عناصری از طبقه برای تشکیل هسته‌های کوچک (هسته‌های پایه‌ای) اتحادیه است: "هسته‌ی مخفی کارگری پایه‌گذار وحدت در جنبش کارگری" (راه‌کارگر، شماره ۱۶، تیر ۶۴). قبلاً مشاهده کردیم که برای راه کارگر (در برخی مقالات) این هسته‌های مخفی کارگری، در واقع، همان هسته‌های مخفی کارگران پیشرو نیز هستند. بنابراین، اگر راه‌کارگر خواهان وحدت عمل کارگران پیشرو برای سازمان‌دادن مبارزه‌ای است که خود بورژوازی می‌نامد، پس، در واقع، خواهان سوءاستفاده از تاکتیک جبهه واحد کارگری است برای تنزل پیشگام به سطح سازمانهائی نظیر حزب‌توده و اکثریت! والا، چه معنی دارد که پیشگام وحدت عمل خود را در سطح صنفی اقتصادی محدود نگهدارد؟

راه‌کارگر، از قبل، مضمون جبهه واحد کارگری را به مبارزه برای "مطالبات پایه‌ای" (حداقل) محدود کرده است (راه‌کارگر، شماره ۱۶، تیر ۶۴). در دست راه‌کارگر، "مضمون اتحاد و همگرایی کارگران پیشرو" به مطالباتی نظیر افزایش دستمزد و حق بیمه (یا بقول خود راه‌کارگر: "نظارت بر شرایط کار و امور صنفی رفاهی") کاهش می‌یابد. این، در واقع، سیاست جبهه واحد نیست، سیاست دنباله‌روی از مخرج مشترک فعلی توده‌ها، یعنی از عقب‌افتاده‌ترین لایه‌ها و تلاش برای کاهش دامنه عمل انقلابی پیشگام به محدوده تمایلات این لایه‌هاست. پیشگام کارگری باید وظایف خود را بر مراتب فراتر از محدوده مطالبات حداقل جاری تلقی کند و شکل و مضمون فعالیت‌های خود را بر امر تدارک عمل انقلابی توده‌ای نیز متکی سازد.

این درست است که پرولتاریا بطور کلی در یک وضعیت تدافعی قرار دارد. سیاست تدافعی رفرمیستی، اما، امر دفاع را به دفاع از وضع موجود کاهش می‌دهد، در صورتی‌که سیاست تدافعی انقلابی سیاستی است که در مبارزات تدافعی جاری زمینه برای تعرض بعدی را فراهم می‌سازد. بنابراین، باید تمام گرایش‌های تعرضی در همین وضعیت موجود را نیز تقویت کرد. برنامه‌ی عمل پیشنهادی نیروهای انقلابی برای وحدت عمل پیشگام کارگری (و در نتیجه، توده‌ی کارگران) باید در کنار خواست‌های حداقل خواست‌های انتقالی را نیز مطرح کند.

امروزه، در تلاش برای گسترش کمیته‌های مخفی کارگران پیشرو، سیاست جبهه واحد کارگری، به این دلیل ضرورت دارد که امر ایجاد آلترناتیو انقلابی کارگری را تسهیل کند و نه اینکه مرز میان رفرم و انقلاب را مخدوش سازد. پیشگام کارگری لایه‌ی مشخصی است. مثلاً، درون آن نه توده‌ای هست و نه اکثریتی. نه کشتگری و نه حتی از حواریون رجوی. عقاید التقاطی رنگارنگ (مذهبی و مارکسیستی) فراوان هست، اما نه چندان رفرمیستی و نه چندان بورژوازی. حداقل نه بصورت رگه‌های نیرومند.

بعلاوه، جبهه واحد کارگری نمی‌تواند فوراً تمام لشکرهای توده‌ای پرولتاریا را در بر بگیرد. زیرا توده پراکنده است، نه بصورت لشکرهای پراکنده، بلکه افراد پراکنده. جبهه واحد میان افراد پراکنده ممکن نیست. اما، در سطح کمیته‌های

عمل کارگران پیشرو و در چارچوبی که بتواند نقش این پیشگام را در رهبری مبارزات توده‌ای موثرتر کند، نه تنها میسر است که بنقد صورت پذیرفته.

باید با کلیه جریاناتی که بتوانند در ایجاد این وحدت عمل سهم داشته باشند، حاضر به مشارکت در سطح کمیته های کارخانه (و برای تسهیل مبارزات توده‌ای) باشیم. و باید از کلیه جریانات موجود بخواهیم که سیاست صریح خود درباره‌ی جبهه واحد کارگری را توضیح بدهند. مثلا، اگر فدائیان و حزب در مورد پیشنهادات خود جدی هستند باید از آنها سوال شود: همین کمیته‌های اعتصاب و یا شوراهایی را که خود پیشنهاد می‌کنید، مگر می‌توان جز از طریق اتخاذ سیاست جبهه واحد کارگری بنا کرد؟

از راه‌کارگر، اما، باید صراحت بیشتری طلبیده شود. آیا، در چشم‌انداز راه‌کارگر از جبهه‌ی واحد کارگری توافق با توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها نیز پیش‌بینی شده یا خیر؟ جبهه واحد شعار نیست، سیاست است. سیاست هم باید مشخص باشد. نمی‌توان دائم شعار جبهه واحد داد، بدون آنکه جهت و هدف آن روشن باشد. آیا راه‌کارگر این تاکتیک را در جهت وحدت عمل بیشتر با مثلا فدائیان (در ایران) و کومه‌له (در کردستان) بکار می‌گیرد و یا در جهت وحدت با خط ۱ و حزب دموکرات کردستان؟ آیا عاقبت شامل مجاهدین نیز می‌شود یا خیر؟ راه‌کارگر نمی‌تواند پشت عنوان مبارزه با فرقه‌گرایی از روشن کردن سیاست طفره برود.

در خاتمه، برای آزمایش کردن روحیه وحدت‌طلبی همه‌ی مدعیان وحدت، یک پیشنهاد داریم:

ساده‌ترین و آشکارترین مثال از یک خواست اولیه توده‌ای در ایران کنونی عبارت است از "اعدام‌ها را متوقف کنید!" آیا حاضرید با هر کسی که با این خواست موافق است و حاضر است برای آن مبارزه کند، در عمل وحدت کنید؟ دنبال الگو و مدل در کتب کلاسیک نگردیم، آری یا خیر؟

در وضعیت کنونی، یعنی در شرایط توسل رژیم آخوندی به روش‌های جنگ داخلی برای سرکوب توده‌ها، اعدام یکی از مهمترین ابزار ضدانقلاب است. زندانی کردن، حتی حبس ابد، پیشگام رزمنده را از پا نمی‌اندازد. زیرا، در چنین دوره‌ای، هیچ‌کس عمر رژیم را دراز نمی‌بیند. اگر کسی به حبس درازمدت محکوم شود، ممکن است، چندسال بعد، با اولین برخاست توده‌ای آزاد شود. به عبارت ساده‌تر، امروزه، کسی از زندان‌افتادن آنقدر هراس ندارد که از مفت‌مفت اعدام شدن!

بنابراین، شکل گرفتن مبارزه‌ی توده‌ای بر سر مسأله لغو مجازات اعدام می‌تواند یکی از موثرترین ابزار تدافعی پرولتاریا برای تدارک تعرض بعدی باشد. بعلاوه، این شعار بنقد از طرفداری لایه‌های وسیعی از همه‌ی طبقات و اقشار ستمدیده و زحمتکش برخوردار است. چنانچه رژیم نتواند در مقابل این موج سازمان‌یافته اعتراضات توده‌ای به اعدام‌های وحشیانه‌اش ادامه دهد، بدون تردید کلیه مبارزات تعرضی توده‌ها تقویت خواهند شد. آیا این سازمانهای مدعی انقلاب حاضرند برای سازمان دادن این مبارزه‌ی ابتدائی با سایر جریانات دست به فعالیت مشترک بزنند؟ ما حاضریم نسخه‌ی

"مانیفست کمونیست" خود را به شرط بگذاریم که از هیچ‌کدام جواب صریحی نخواهیم گرفت! (۲۷)

برنامه حداقل یا برنامه انتقالی

مفهوم مارکسیستی برنامه، گیج‌ترین حوزه‌ی اندیشه چپ ایران را تشکیل می‌دهد (۲۸). فدائیان خلق، برنامه را نیز فدای سیاست تاکتیکی مرحله‌ای کرده‌اند. "برنامه‌ی حداقل" اول را دوروز پس از قیام منتشر کردند. دومی را همراه با کلی تغییرات، وسط انقلاب نوشتند. سومی را در مرحله دنباله‌روی از "فاز نظامی" مجاهدین و این‌بار تحت عنوان "برنامه‌ی عمل انقلابی" (و ظاهراً فدائیان درک نکرده‌اند که برنامه‌ی عمل انقلابی یعنی برنامه‌ی انتقالی: برنامه مبارزه‌ای عملاً انقلابی و در نتیجه مبارزه‌ای برای انتقال به سوسیالیسم) بیرون دادند. چهارمی را همین اواخر و دوباره تحت عنوان برنامه حداقل طرح کردند. و این آخری مجموعه تناقضات سه برنامه‌ی قبلی را یکجا جمع کرده است: ارکان حکومتی مطلوب را شوراهای کارگران و زحمتکشان تشکیل خواهند داد. اما، حق رأی مخفی، مساوی و همگانی نیز برسمیت شناخته می‌شود! خواست تشکیل مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی که تا یک سال پیش مطرح بود، بدون توضیح از برنامه حذف شده (اما، حق رأی "همگانی" وجود دارد). برنامه کماکان برنامه حداقل است، اما، درهم‌کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی و کنترل کارگری بر تولید نیز در آن وجود دارد. بدین ترتیب، برنامه‌ی حداقل با برخی خواست‌های انتقالی درهم‌آمیخته شده، اما، در سطح خواست‌های دموکراتیک از حداقل هم عقب‌تر است.

با این‌وجود، باید پذیرفت که فدائیان، بخاطر برسمیت‌شناختن برخی خواست‌های انتقالی، از سایر جریان‌ها به پیشگام انقلابی نزدیک‌ترند - چه خود دلیلش را قبول کنند و چه نکنند: "وظیفه پیشرو اینست که این مطالبات [یعنی، انتقالی] را تبلیغ کرده و هرچه بیشتر توده‌ای گرداند، و در ضمن تجربه‌های روزمره علل ناپایداری به‌عمل درآوردن این مطالبات را در چارچوب نظم موجود توضیح دهد و ضرورت رهبری پرولتاریا را در انقلاب به توده‌ها بشناساند" (کار، شماره ۱۵۹، آذر ۶۱). اینها همه بسیار عالی است، اما، درست همین "ضرورت شکستن این چارچوب" است که برنامه‌ی انتقالی را طلب می‌کند. پس چرا فدائیان اصرار دارند که این همان برنامه‌ی حداقل است؟

فدائیان که خود را لنینیست می‌دانند (بگذاریم که ادعا می‌کنند استالین هم لنینیست بود)، در مورد آخرین کلام لنین درباره‌ی برنامه حداقل چه می‌گویند: "انتقال به یک نظام اجتماعی اساساً متفاوت، هرگز، بواسطه‌ی خواست‌های معین برنامه حداقل و یا بواسطه‌ی جمع کل این خواست‌ها قابل تحقق نیست. چنین تصویری به معنای رفتن به موضع رفرمیستی در اصول و رهاکردن دیدگاه انقلاب سوسیالیستی است. برنامه‌ی حداقل برنامه‌ای است که در اصل قابل تطبیق با سرمایه‌داری است و از چارچوب آن فراتر نمی‌رود" (مجموعه آثار، جلد ۴۱، صفحه ۲۸۴۰ دسامبر ۱۹۱۶ - در نقد به زینوویف که تحت پوشش انتقاد از ماکسیمالیسم از مفهوم برنامه‌ی حداقل دفاع می‌کرد). درباره‌ی این جمع‌بندی کمینترن لنینیستی چه می‌گویند: "اکنون بوضوح افشاء شده که برنامه حداقل یک نیرنگ ضدانقلابی است" (تاکتیک‌ها، کنگره‌ی سوم)؟

به عقیده فدائیان، چرا کنگره‌ی چهارم کمینترن در قطعنامه‌ای درباره نحوه‌ی تدوین برنامه‌ی بین‌الملل کمونیستی از همه‌ی احزاب کمونیست جهان خواست که "برنامه‌های بخش‌های ملی باید بصراحت و به نحوی قطعی ضرورت مبارزه برای خواست‌های انتقالی را نشان دهند"؟ و چرا "کنگره‌ی چهارم، تلاش در جهت اپورتونیستی نامیدن افزایش خواست‌های انتقالی به برنامه و نیز تلاش برای پوشاندن و یا جایگزین کردن تکالیف اساسی انقلابی با خواست‌های جزئی را قاطعانه محکوم می‌کند"؟ آیا غیر از این است که کمینترن به صراحت هم حداقل طلب‌ها و هم حداکثر طلب‌ها را محکوم کرده است؟ اگر ۷۰ سال پیش مبارزه در سطح بین‌المللی (منجمله هندوستان و ایران) از چارچوب برنامه‌ی حداقل فراتر رفته بود، چگونه می‌توان گفت در ایران امروز، برنامه‌ی عمل انقلابی برنامه‌ی حداقل است؟

حزب کومه‌له - سهند هم علیرغم تمام ادعاهای ضدپوپولیستی‌اش هنوز مفهوم برنامه‌ی حداقل را رها نکرده است (در این مورد نیز اختلافی میان این سه جریان نیست). برنامه عمل فعلی حزب نه تنها از برنامه‌ی فدائیان فراتر نمی‌رود که در بسیاری موارد از آن عقب‌تر است. حزب در سطح برنامه‌ی مبارزه برای "اساسی‌ترین مسائل و خواست‌های عمومی طبقه کارگر" از حد مطالبات جزئی (حتی ناچیزتر از برنامه‌ی "مطالبات پایه‌ای" راه‌کارگر) فراتر نمی‌رود. بقول نشریه کمونیست: "۵ شعار اصلی: ۴۰ ساعت کار و دوروز تعطیل در هفته، تعیین حداقل دستمزد بر مبنای وسائل معیشت و رفاه یک خانواده‌ی ۵ نفری و افزایش دستمزد به نسبت تورم، بیمه بیکاری، اخراج در صلاحیت مجمع عمومی است و آزادی زندانیان سیاسی" (شماره ۱۵، آذر ۶۲).

مشاهده می‌کنید که حتی شعار "خاتمه جنگ" در میان ۵ شعار اصلی نیست. قرار است "شوراهای واقعی" فوراً ساخته شوند، اما، از خواست "دفاتر حساب و کتاب شرکت‌ها و موسسات خصوصی و دولتی را باز کنید"، خبری نیست. و از همه بدتر، بجای دفاع از حق کار و یا مبارزه برای کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، "۵ شعار اصلی" حزب صحبت از قانونی کردن اخراج‌ها می‌کند. بشرط آنکه مجمع عمومی رأی دهد، اخراج اشکالی ندارد! در کنار خواست آزادی زندانیان سیاسی، شعار مهم‌تر و مقدم‌تری و عمومی‌تر، یعنی "اعدام‌ها را متوقف کنید" وجود ندارد. (علیرغم اینکه رژیم ضدانقلاب همواره برای مقابله با فشار برای آزادی زندانیان سیاسی اعدام‌ها را افزایش داده است).

هنگامی که برنامه را نه براساس یک تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، نه براساس مرحله‌ای مشخص از مبارزه طبقاتی، و نه براساس مرحله‌ای مشخص از پیوند سوسیالیسم انقلابی و پیشگام کارگری، بلکه از کتب کپیه کنیم، بدون تردید به تناقضات حزب دچار خواهیم شد. حزب مخالف جبهه واحد کارگری است، اما، مفهوم "چند شعار اصلی" (مفهوم متعلق به جبهه خلقی) را رها نمی‌کند. مخالف سازش طبقاتی است، اما، از برنامه‌ی حداقل (بورژوازی) هم پائین‌تر می‌رود. مخالف انقلاب مرحله‌ای است، اما، در مرحله اول از انقلاب سوسیالیستی صحبت نمی‌کند. از این حزب باید پرسید: پس این همه جنگ و جدال با راه‌کارگر بر سر چیست؟ مگر خود شما از ضرورت وحدت بر سر "۵ شعار اصلی" صحبت نمی‌کنید؟ آیا اگر بخشی از بورژوازی نیز با این "۵ شعار اصلی" موافق باشد حاضر به وحدت با آن هستید یا خیر؟ و اساساً چرا این ۵ شعار اصلی هستند و نه شعارهای دیگر؟ (۲۹).

مواضع راه‌کارگر را در بالا بررسی کردیم. روش برنامه حداقل همه‌ی سیاست‌ها را تعیین می‌کند. کار در میان پیشگام،

تاکتیک جبهه واحد و مفهوم اتحادیه‌ها همگی از این روش سرمشق می‌گیرند. راه‌کارگر در میان سه جریان فوق پیگیرترین حافظ "بلوک دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و خرده‌بورژوازی" است. بهمین دلیل، نمی‌توان پذیرفت که به یک سازمان "انقلابی" کارگری تبدیل شده است. فعلاً، چشم اندازی جز رفرم وضع موجود ارائه نداده و از برنامه‌ی حداقل فراتر نرفته است. و حتی برای تحقق این برنامه نیز از شکل تدافعی مبارزه بیشتر را قبول ندارد.

منطق برنامه عمل راه‌کارگر از چون‌وچراهای زیر پیروی می‌کند:

"جنبش کارگری در وهله‌ی اول یک جنبش توده‌ای است" (راه‌کارگر، شماره ۱۶، تیر ۶۴) – که البته درست نیست. آیا هنگامی که جنبش "توده‌ای" نیست، جنبشی در کار نیست؟ بعلاوه خود واژه‌ی "توده" نیز معنی منجمدی ندارد و نسبی است (۴۰).

"یک جنبش توده‌ای بدون طرح توده‌گیرترین خواست‌ها موجودیت نخواهد یافت" (همانجا) – که این هم البته نادرست است. اولاً، توده‌گیرترین خواست‌ها در شرایط نامساعد (مثلاً، تناسب قوای فعلی در جامعه ما) خودبخود منجر به جنبش توده‌ای نخواهد شد. ثالثاً، جنبش‌های مختلف، حول خواست‌های پراکنده و متفاوت، در میان بخش‌های مختلف توده‌ها، می‌توانند، در حدی از بلوغ، در مجموع، بنشابه یک جنبش واحد توده‌ای تلقی شوند (۴۱).

"از این‌رو، امروز، یعنی در شرایط مبارزه تدافعی کارگران، درخواست مبنی بر اعمال کنترل کارگری را مستقیماً عنوان نمی‌کنیم، بلکه برای چنین مبارزه‌ای تدارک می‌بینیم" (همانجا) – با این چون‌وچراها، راه‌کارگر ضرورت طرح خواست‌های انتقالی را نفی می‌کند. خواست کنترل کارگری بر تولید، اما، به همان اندازه یک خواست توده‌گیر است که خواست‌های "تدافعی". همین خواست، همین امروزه، نه به این صورت کلی، اما، به اشکال مشخص ابتدایی‌تر مطرح است. مثلاً، دفاتر حساب و کتاب شرکت‌ها را باز کنید! و یا مگر در همین شرایط خفقان، کمیسیون‌های کارگری برای بررسی قانون کار در بسیاری از کارخانه‌ها تشکیل نشدند؟ مگر این خود نوعی از اعمال کنترل کارگری نیست؟ مگر بسیاری از اعتصابات و اعتراضات کارگری حول مسأله طبقه‌بندی مشاغل و افزایش تولید صورت نگرفته‌اند؟ آیا این‌ها هیچ‌کدام مسأله کنترل کارگری را مطرح نمی‌کنند؟

راه‌کارگر، در امر دفاع فقط موضع تدافعی را صحیح می‌داند! حتی طرفداران تز جنگ موضعی نیز قبول دارند که برخی اوقات تعرض می‌تواند نوعی از موضع‌گیری دفاعی باشد. راه‌کارگر، اما، هر وقت که اکثریت توده‌ها به موضع تدافعی رانده شوند، موضع تدافعی خواهد گرفت و هر وقت توده‌ها خود تعرض را آغاز کنند، از تعرض دفاع خواهد کرد. نام این روش، البته، برای همه آشناست: دنباله‌روی! (و نه تدارک برای تعرض بعدی). کنترل کارگری بر تولید فقط هنگامی سراسری خواهد شد که مبارزات تعرضی کارگران به آن حد از رشد رسیده باشد که مسأله قدرت را در دستور روز قرار دهد. از این مطلب درست، اما، نمی‌توان یک توجیه رفرمیستی دست‌وپا کرد و گفت که مبارزه برای اعمال کنترل کارگری در حتی ابتدایی‌ترین اشکال خود، نه در سطح سراسری بلکه در این یا آن واحد تولیدی و این یا آن شاخه صنعتی نیز باید تا قبل از فرارسیدن دوران اعتلای انقلابی نفی شود. اعتلای انقلابی از آسمان نازل نمی‌شود.

گسترش همین اشکال اولیه مبارزات پراکنده حول مجموعه‌ای از خواست‌های فوری و انتقالی است که در وضعیت فعلی می‌تواند در مرحله‌ای از بلوغ خود به اعتلای جنبش توده‌ای بینجامد. اتحادیه‌های صنفی اقتصادی مطلوب راه‌کارگر، اما، به این بهانه که امروزه "شرایط مبارزه تدافعی" برقرار است، نباید از حد مطالبات جاری حداقل فراتر بروند. پرسیدنی است، اگر قرار باشد پیشگام انقلابی عقب‌تر از توده‌های وسیع باشد، چه نیازی به وجود آن هست؟

در سطح تئوریک و تجربی، ورشکستگی روش برنامه حداقل سالهاست که به اثبات رسیده. اگر هم شکی بود، در انقلاب اخیر برطرف شد. سماجت و پافشاری سه جریان فوق در حفظ این روش، آیا می‌تواند چیزی جز بقای فرقه‌گرایی ایدئولوژیک (از نوع استالینیستی) تلقی شود؟ و آیا این بار هم باید جنبش توده‌ای انقلابی "چپ انقلابی" را غافلگیر کند؟

سرنگونی رژیم آخوندی-بورژوائی

قبل از هر چیز باید گفت که شعار سرنگونی - صرفاً بخاطر لجابت ضدمجاهدینی برخی جریانات قبلاً دنباله‌روی مجاهدین - شکل نادرستی به‌خود گرفته است. کم‌وبیش، همه می‌گویند مرگ بر "رژیم جمهوری اسلامی"! کجای این رژیم به "جمهوری" شباهت دارد؟ چرا چپ باید آب به آسیاب سلطنت‌طلبان بریزد و مفهوم جمهوری را در میان توده‌ها بدنام کند؟ شاه هم ادعا می‌کرد، رژیم "مشروطه" است. بختیار و امینی هم ادعا می‌کنند که خواهان سلطنت مشروطه‌اند. اما، مسخره خواهد بود اگر بگوئیم "مرگ بر سلطنت مشروطه!" - شعار ما هست: "مرگ بر سلطنت!" هر نوع سلطنت! (و مضحک‌تر از این بهانه که نام رسمی رژیم فعلی در ایران رژیم "جمهوری اسلامی" است، پس ما هم باید بگوئیم "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" پیدا نمی‌شود. نام رسمی رژیم بوروکراتیک مسکو نیز هست: "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی". رژیم مارکوس در فیلیپین نیز ادعا می‌کند "جمهوری دموکراتیک" است).

شعار صحیح و "توده‌گیر"، مرگ بر رژیم آخوندی است - هرگونه رژیم آخوندی. چه از نوع آخوندهای دولتی عمامه بسر مثل خینی، چه از نوع آخوندهای لیبرال کراواتی و غیرکراواتی مثل بازرگان و بنی‌صدر و چه از نوع آخوندهای به‌اصطلاح ضدآخوند از قبیل رجوی. شعار سرنگونی را نباید به‌هیچ‌وجه با شعار جمهوری قاطی کرد. ما علیه هرگونه حاکمیت مذهبی (ادغام مذهب با دولت - و نه سیاست) مبارزه می‌کنیم و از حاکمیت مردم، یعنی منتخب‌بودن همه‌ی مشاغل عالی حکومتی، یعنی جمهوری، دفاع می‌کنیم. تنها شکل رژیم کارگری نیز جمهوری است. و در مقابل جمهوری بورژوائی، شعار ما هست: جمهوری شورایی کارگران و زحمتکشان. و نه مرگ بر جمهوری! فدائیان، حزب و راه‌کارگر هر سه تصور می‌کنند بسیار چپ هستند، هنگامی که شعار می‌دهند "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"! در صورتی که با اشرف پهلوی شعار مشترکی دارند.

دوم اینکه، باید در هر مبارزه‌ای روشن کرد که بدون مبارزه برای سرنگونی رژیم فعلی هیچ‌یک از ابتدائی‌ترین خواست‌های حتی حداقل نیز قابل تحقق نیستند. در شرایطی که رژیم بورژوائی آخوندی دست به‌گریبان بحران

فزاینده‌ی سیاسی و اقتصادی است، شعار مرکزی سیاسی باید شعار حکومتی باشد. بنابراین، برخلاف توجهات راه‌کارگر (در پلیمیک با فدائیان در مورد شعار صلح) و حزب (در سکوتش بر سر مسأله شعار مرکزی سیاسی)، شعار سرنگونی، امروزه، شعار مرکزی سیاسی است. راه‌کارگر ادعا می‌کند برای توده‌ای شدن مبارزه باید شعارهای "توده‌گیر" پیدا کرد. و از این گفته، مرکزی‌بودن شعارهای اقتصادی و جزئی را نتیجه می‌گیرد. از شعار سرنگونی، اما، "توده‌گیر"تر نداریم! مبارزه برای همه خواست‌های توده‌ها فقط در رابطه با این شعار معنی دارد و جهت مشخص انقلابی بخود می‌گیرد. از این بابت، فدائیان رادیکال‌تر از حزب و راه‌کارگر عمل کرده‌اند.

سوم اینکه، نمی‌توان به شعار سرنگونی اکتفاء کرد. باید شعار حکومتی مثبت نیز به همان اندازه مرکزی باشد. چپ انقلابی نمی‌تواند در مبارزه حول خواست عمومی سرنگونی از ارائه شعار ویژه‌ی حکومتی خود طفره برود. شعار سرنگونی رژیم فعلی بدون شعار "حکومت زحمتکشان" (حکومت کارگران و دهقانان) معنی ندارد. باید در مقابل حکومت سرمایه‌داران، ضرورت حکومت کارگران و زحمتکشان را پیگیرانه تبلیغ کرد. در غیراین صورت، تنها برداشتی که از روش فعلی چپ می‌توان داشت اینست که خواهان وحدت در امر سرنگونی حتی با بورژوازی است. اشتباه "همه با هم علیه شاه"، امروزه، به اشتباه "همه با هم علیه خمینی" تبدیل می‌شود. فقط با آن نیرویی می‌توان در قیام جبهه واحد بست که بتوان در قدرت پس از قیام با آن سهیم شد. خودداری چپ از طرح شعار حکومتی و یا مخدوش کردن ماهیت طبقاتی حکومت بعدی (با شعارهایی نظیر (جمهوری دموکراتیک" و یا "رژیم دموکراتیک") معرف عدم برش از اپورتونیزم است.

هر سه جریان بالا هر چند از لحاظ اهمیت متفاوتی که برای شعار سرنگونی قائل می‌شوند متمایزند، بطور یکپارچه از طرح شعار انقلابی حکومتی (شعار انتقالی برای رسیدن به دولت کارگری) خودداری می‌کنند. دلیل این فراموشکاری واضح است: هر سه، علیرغم هر چه که ادعا می‌کنند، حفظ ائتلاف با خرده‌بورژوازی را بر تقویت جبهه اصلی انقلاب (کارگران و دهقانان فقیر) ترجیح می‌دهند. بهمین خاطر، با توسل به هزارویک بهانه طرح شعار حکومتی کارگران و دهقانان را به تعویق می‌اندازند. کمینترن، تاکتیک کمونیست‌ها را حتی در دوران تعرض بورژوازی، جبهه واحد کارگری برای حکومت کارگران و دهقانان می‌دانست (۴۲). در صورتی که راه‌کارگر، جبهه واحد تدافعی برای مطالبات حداقل، فدائیان، اعتصاب عمومی و قیام برای جمهوری دموکراتیک، و حزب، شوراهای واقعی برای "شعار اصلی" را ترجیح می‌دهند.

روش اول، در واقع، راه عقب نشینی را هموار می‌سازد. روش سوم، صرفاً تخیلات مغشوش "حزب" را منعکس می‌کند. اما، روش دوم، بدون در نظر گرفتن شرایط کنونی و بدون داشتن درک درست از شرایط بعد از سرنگونی، وسیله‌ای درست را برای هدفی نادرست بکار می‌گیرد.

قبلاً مشاهده کردیم که فدائیان در اوائل این دوره شعار اعتصاب عمومی را بمشابه‌ی "امری فوری" مطرح می‌کردند. این، البته، نادرست از آب درآمد. از "کار" شماره ۱۵۶ به بعد برداشت معقول‌تری ارائه شد: تدارک سیاسی و سازمانی برای اعتصاب عمومی، تقویت روند اعتصابات و کمک به آماده‌شدن شرایط برای تحقق عملی این شعار. اگر از اصرار و

لجاجت فرقه گرایانه‌ی فدائیان برای کتمان کردن تغییر موضع شان بگذریم، برداشت اخیر نادرست نیست! (هرچندکه در نشریه "کار" هنوز شعار کذائی برپائی اعتصاب عمومی تکرار می‌شود).

ایرادات راه‌کارگر به این شعار، اما، خصلت‌نماست. راه‌کارگر می‌گوید نباید اعتصاب عمومی را تبلیغ کرد "زیرا اگر شرایط اعتصاب توده‌ای مهیا بود، تاکنون رخ داده بود" (راه‌کارگر، شماره ۲، خرداد ۶۲). و یا: "واقعیت اینست که جنبش کارگری ما در موضع تعرضی نیست. مبارزات او در سنگر اقتصادی و در چارچوب واحدهای تولیدی است" (همانجا). اما، حتی در موضع تدافعی، چنانچه مبارزه توده‌ای شود، یعنی همان چیزی که هدف راه‌کارگر است، زمینه برای تحقق عملی اعتصاب عمومی فراهم خواهد شد.

در وضعیت فعلی، توده‌ای شدن هر مبارزه‌ای به معنای در دستور کار قرارگرفتن روش اعتصاب عمومی است. و اعتصاب عمومی نمی‌تواند سیاسی نشود. قبلاً اشاره کردیم، اعتصاب عمومی سیاسی چیزی جز روش حرکت توده‌ای پرولتاریا نیست. اگر راه‌کارگر امکان توده‌ای شدن مبارزه برای مثلاً ۴۰ ساعت کار در هفته را بپذیرد، پس باید امکان فراروئیدن این مبارزه‌ی توده‌ای به یک اعتصاب عمومی سیاسی را نیز در مدنظر داشته باشد. در شرایط کنونی، باورداشتن به اولی بدون دومی، جز توهم به کار آرام در چارچوب تناسب قوای بی‌ثبات فعلی چیز دیگری نیست.

راه‌کارگر، بمنظور نفی اهمیت شعار اعتصاب عمومی سیاسی، تا حد تقدیس "سیاست‌زدائی" پیش رفته است: برای به‌اصطلاح "توده‌ای کردن مبارزات" در سنگر اقتصادی". بقول خودشان: "بورژوازی، با تحمیل سیاست، توده‌ای نشدن اعتصاب را تعقیب می‌کند و کارگران با سیاست‌زدائی توده‌ای شدن را دنبال می‌کنند" (همانجا). راه‌کارگر، در واقع، ماهیت واقعی ضدانقلاب را درک نکرده است و تصور می‌کند، اگر مبارزه توده‌ای شود، اما، صرفاً "در سنگر اقتصادی" باقی بماند، ضدانقلاب عقب خواهد نشست، در صورتی که اگر سیاسی شود، سرکوب خواهد شد! ضدانقلاب را جز از طریق اعتصاب عمومی سیاسی نمی‌توان وادار به عقب‌نشینی عمده‌ای کرد - مگر در آرزوهای رفرمیست‌ها.

از نظریات حزب خودساخته اطلاعاتی در دست نیست. قاعدتاً، هنگامی که حوزه‌های حزبی به حد کافی زادوولد کنند، امر اعتصاب عمومی و سرنگونی نیز توسط "شبکه حزبی" سازمان داده خواهد شد. ظاهراً این "حزب" عصر جدید از اعتصابات عمومی صدسال گذشته اطلاع ندارد. حزب فقط "قیام توده‌ای" را "شیوه پرولتری سرنگونی جمهوری اسلامی" می‌داند (از قطعنامه‌های مصوب دفتر سیاسی: "کمونیست"، شماره ۲، آبان ۶۲). روشن نیست حزب از کدام انقلاب (از قرن ۱۷ تا به حال، چه بورژوائی و چه پرولتری) خبر دارد که بدون قیام توده‌ای صورت گرفته باشد؟! در صورتی که در تمام انقلاباتی که پرولتاریا در آن نقش عمده‌ای داشته، اعتصاب عمومی یکی از مهمترین عوامل اعتلای انقلابی بوده است. در خود انقلاب ایران، اگر اعتصاب عمومی بعد از مهر ۵۷ بوقوع نمی‌پیوست چه بسا که در همان شهریور سازش‌های ازبالاتر صورت گرفته بود. قیام توده‌ای در جوامع سرمایه‌داری بدون شرکت توده‌ای پرولتاریا در انقلاب بی‌معنی خواهد بود، و این، دوره‌ای از اعتصاب عمومی قبل از قیام را پیش‌فرض دارد. حزب مدعی پرولتاریا، اما، درباره این روش اساسی پرولتاریا در انقلاب سکوت را ترجیح داده است.

در این مورد نیز باید اذعان داشت که "پوپولیزم چریکی" فدائیان که حزب خودساخته برش از آن را وجه مشخصه خود قرار داده است، در عمل، از سانتیزم بوروکراتیک حزب کومه‌له-سهند به اهداف جنبش پرولتری نزدیکتر است.

خصائل اصلی دوره کنونی

بررسی درس‌های انقلاب و شکست بوضوح نشان می‌دهد که در میان این سه جریان نه می‌توان درک درستی از اهمیت شکست بعد از تابستان ۱۳۶۰ را مشاهده کرد و نه به برداشت واقع‌بینانه‌ای از بقای شرایط عینی انقلابی برخورد کرد. و این مطلب در دوره کنونی مسأله‌ای کلیدی است.

فدائیان در اوج یورش ضدانقلاب شعار دادند "انقلاب شعله می‌کشد" و پس از چهارسال هنوز هم از برقراری "دوران انقلابی" صحبت می‌کنند. بنابراین، هم از درک درس‌های عمده شکست و هم از درک وظائف عمده برای تبدیل شرایط عینی انقلابی حاضر به وضعیت پیش‌انقلابی آینده عاجزند. بی‌دلیل نیست که به مسائلی نظیر سازماندهی هسته‌های مستقل سوسیالیستی در کارخانه‌ها و تشکیل کمیته‌های کارخانه در عمل اهمیتی نداده‌اند. تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری را اساساً قبول ندارند و بجای تلاش جدی برای تدارک عامل ذهنی، با این تصور خوش کرده‌اند که جنبش توده‌ای عاقبت دوباره سربلند خواهد کرد و چون گذشته، گرد سازمان فدائیان جمع خواهد شد. و هر روز به تعداد گروه‌های مدعی این نام افزوده می‌شود.

حزب، برای دلداری دادن توده‌ها، شکست را "عقب‌نشینی" می‌نامد: "یک عقب‌نشینی اجتناب‌ناپذیر" (مثلاً، به قطعنامه‌های ۱۰م.ک. در کنگره‌ی مهر ۶۰ رجوع شود). ده‌هزار کشته، صدها هزار زندانی سیاسی، متلاشی شدن همه‌ی سازمان‌های توده‌ای، سرکوب شدید همه‌ی احزاب و شکل‌گیری تشکیلات ضدانقلاب... "عقب‌نشینی" نیست، شکست است - و شکستی غیرمترقبه و بدون نبرد، و در نتیجه، دلسردکننده. هنوز، پس از چهارسال، توده‌ها سر از این شکست بلند نکرده‌اند.

حزب این "عقب‌نشینی" را در "کم‌تحرکی جنبش کارگری و توده‌ای" می‌بیند و در نتیجه راه جبران آن را پیشروی در راه "تشکل مستقل حزب پرولتاریای انقلابی" اعلام می‌کند. به عبارت دیگر، کشف حزب اینست که تنها راه کمک به‌تحرك بیشتر جنبش توده‌ای همانا پیوستن تعداد بیشتری از توده‌ها به حزب خودساخته است: "بسیج و متشکل شدن دموکراسی انقلابی به رهبری پرولتاریای متشکل بمثابه آلترناتیو انقلابی". به عقیده حزب، "رکن اصلی" این آلترناتیو، البته، "حزب کمونیست" من‌درآوردی کومه‌له-سهند است.

این نکات را برای شوخی نگفته‌ایم. موضع حزب جداً همین است: "مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست، صرف‌نظر از اهمیت پایه‌ای و همیشگی آن از یک فوریت تاکتیکی نیز برخوردار است" - یعنی، تاکتیک "ایجاد آلترناتیو انقلابی" برای ایجاد جنبش توده‌ای! (قطعنامه "وضعیت سیاسی کنونی و خط‌مشی تاکتیکی کمونیست‌ها" - کنگره مهر ۶۱).

چنین حزبی و مسلح به چنین تاکتیک‌هایی، چه نیازی به درک خصائل اصلی دوران دارد!؟

در راه‌کارگر فعلاً دونظر هست: "رفقای راه‌فدائی بر این باور بودند که جنبش در وضعیت انتقالی به‌سر می‌برد... شاخص دوران انقلابی همانا رشد دم‌افزون مبارزات گسترده‌ی توده‌ای و متناسب با آن، ارتقاء اشکال این مبارزات از سطوح پائین‌تر به اشکال رادیکال و مستقیم‌تر است. بنابراین، در وضعیت فعلی ایران نمی‌توان از وجود دوران انقلابی سخن راند" (راه‌کارگر، شماره ۴، تیر ۶۲ - از مذاکرات وحدت راه‌فدائی و راه‌کارگر).

بدین ترتیب، مطابق تعریف راه‌فدائی، دوران انقلابی دورانی است که انقلاب می‌شود! (رشد "دم‌افزون" مبارزات توده‌ای رادیکال) و از آنجا که فعلاً در ایران انقلاب در حال شدن نیست، پس دوران انقلابی وجود ندارد! اولاً، این "تعریف" در واقع نوعی این همان‌گویی است. مارکسیزم باید بتواند قبل از اعتلای انقلابی وجود شرایط عینی انقلابی را تشخیص دهد. ثانیاً، چرا باید از این تعریف به این نتیجه رسید که پس "وضعیت انتقالی" برقرار است؟ اگر تعریف راه‌فدائی از وضعیت انتقالی این باشد که هم می‌تواند به دوران انقلابی و هم به تثبیت ضدانقلاب منجر شود، این در مورد هر وضعیتی می‌تواند صدق کند. و اگر قصد اینست که نشان داده شود، علیرغم رکود فعلی هنوز احتمال اعتلای مجدد جنبش انقلابی از میان نرفته است، پس شرایط عینی ویژه‌ای (شرایط عینی انقلابی) وجود دارد.

تحت شرایط عینی انقلابی همواره احتمال رشد انفجارآمیز جنبش توده‌ای وجود دارد و بشرط چنین اعتلایی تبدیل وضعیت موجود به یک وضعیت پیشانقلابی حتمی است. آیا چنین شرایطی در ایران موجود هست یا خیر؟ راه‌فدائی نمی‌تواند با نشان دادن ایرادات مقوله "دوران انقلابی" فدائیان، نفی وجود شرایط فوق را نتیجه بگیرد. اما، با لجاجت همین نتیجه را می‌گیرد!

"رفقای راه‌کارگر در این مورد معتقد بودند: جامعه علیرغم افت مبارزات آشکار توده‌ای، در حال خودویژه‌ی عقب‌نشینی بر بستر دوران انقلابی بسر می‌برد" (همانجا).

بنابراین، راه‌کارگر به التقاطی از نظریات نادرست فدائیان و حزب دست‌یافته است. دوران عقب‌نشینی، اما، بر بستر دوران انقلابی! اما، این تعریف اساساً بی‌معنی است. "بستر" دوران انقلابی یعنی چه؟ آیا عاقبت دوران انقلابی هست یا نیست؟ آیا منظور از بستر دوران انقلابی همان شرایط عینی انقلابی است یا خیر؟ آیا این "عقب‌نشینی" تا به آنجا پیش رفته است که شرایط انقلابی بالکل از میان رفته باشد یا خیر؟ آیا این "عقب‌نشینی" آنقدر ناچیز هست که هنوز هم بتوان از وجود دوران انقلابی صحبت کرد یا خیر؟ اگر هنوز "بستر" دوران انقلابی وجود دارد، پس عقب‌نشینی باید موقتی باشد. اگر همین‌طور است، پس این همه تأکید راه‌کارگر بر جنبه تدافعی به چه کار می‌آید؟ پس چرا راه‌کارگر از مبارزات صرفاً اقتصادی (و حتی بقول خودشان: "سیاست‌زدائی") فضیلت ساخته است؟

راه‌کارگر در مورد این راهنمایی تاکتیکی کمینترین چه نظری دارد: "واضح است که احزاب کمونیست باید در طول مبارزات تدافعی، تقویت آگاهی انقلابی و روحیه مبارزه‌جویی توده‌های پرولتری را نیز به‌نحوی هدف قرار دهند که تحت

شرایط مطلوب، مبارزه بتواند از دفاع به تهاجم تبدیل شود؟" (تاکتیکها - کنگره‌ی چهارم). واقعیت این است که تاکتیکهای راه‌کارگر نشان می‌دهد که علی‌رغم هر تعریفی از دوره حاضر، در عمل، به وضعیت موجود، یعنی وضعیت شکست، رکود، عقب‌نشینی... تسلیم شده‌اند.

موضع التقاطی راه‌کارگر و موضع دوپهلوی راه‌فدائی راه را برای تفسیرهای غریبی بازگذاشته است. درست یکسال پس از تعاریف فوق، راه‌کارگر وضعیت را این‌طور ارزیابی می‌کند: "دوران عقب‌نشینی وسیع جنبش کارگری پس از ۲۰ خرداد، اکنون مدتی است که سپری گشته" ۰ راه‌کارگر، شماره ۱۶، تیر ۶۴. پس، دیگر نه مطابق تعریف راه‌فدائی می‌توان از "دوران انتقالی" صحبت کرد و نه مطابق تعریف راه‌کارگر از "عقب‌نشینی بر بستر دوران انقلابی". پس، دوران حاضر دوران "پیشروی بر بستر دوران انقلابی" است! راه‌کارگر حتی از این‌هم جلوتر رفته است: نه تنها دوران عقب‌نشینی جنبش توده‌ای سپری شده که حتی کارگران "رژیم را وادار به عقب‌نشینی‌های مهم در موارد معین نموده‌اند و بدین ترتیب توده‌ی زحمتکش‌شان و عموم اهالی را به مبارزه‌ای قاطع برانگیخته‌اند" (همانجا). پس، در آستانه‌ی انقلاب بعدی قرار داریم! اما، خیر! بدنبال این‌همه عبارت‌پردازی یادآوری می‌کنند: "با این‌همه نباید این حقیقت را از نظر دور داریم که جنبش کارگری هنوز در حالت تدافعی است" (همانجا).

برای راه‌کارگر همه‌ی راه‌ها باید به "حالت تدافعی" ختم شوند. دوران مبارزه تدافعی، اما، بدون عقب‌نشینی کارگران! دوران مبارزه تدافعی، اما، همراه با عقب‌نشینی رژیم! فقط آن کسی از این ضدونقیض‌گویی‌ها سر در می‌آورد که قصد جدی گرفتن‌شان را در سر نداشته باشد. و فقط کسی این حرف‌ها را بزبان می‌آورد که از امر ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا فقط حرفی فرقه‌ای را درک کرده باشد.

شهریور ۱۳۶۴

توضیحات:

(۱) خلاصه‌ای از این نوشته در سمیناری در پاریس (با شرکت نمایندگان حزب کومه‌له-سهند، راه‌کارگر، سازمان وحدت، جناح چپ سابق و نشریه سوسیالیزم و انقلاب) نیز به بحث گذاشته شد.

(۲) بعلاوه، در بررسی وضعیت کنونی فقط تا آنجائی به دوره‌ی قبلی اشاره خواهد شد که به مسائل کنونی مرتبط باشد. برای بررسی دوره‌ی قبلی (و برای بررسی کارنامه گروهی که نوشته فعلی حاصل تداوم تلاش‌های آن است) می‌توان به دو جلد از اسناد آن دوره، تحت عنوان "مسائل و وظائف جنبش کارگری در ایران: ۶۰-۱۲۵۷" (از انتشارات سوسیالیزم و انقلاب - پاریس ۱۹۸۳) مراجعه کرد.

(۳) نشریه "انقلاب اسلامی" (که چند سال پیش دستور می‌داد "شورا بی شورا") به وزارت کار اعتراض می‌کند که چرا قانون شوراهای اسلامی مصوب مجلس، کارگران را از امور مدیریت حذف کرده است! پیشوای مجاهدین که حتی قبل از تسخیر قدرت به مقام ولی فقیه امر ("ایران، رجوی - رجوی، ایران") نائل آمده و بقول نشریه مجاهد چهره‌اش چون آفتاب می‌درخشد (مثل خدای اینکا)، ناچار است که بمناسبت اول ماه مه پیام بفرستد و از "نقش ارزنده و شرکت گسترده کارگران ایران در مقاومت" قدردانی کند!

(۴) این دو گروه نام "حزب کمونیست ایران" را با سوءاستفاده از تشبث و بحران فعلی چپ از همه‌ی کمونیست‌های ایرانی غصب کرده‌اند و بهمین خاطر نباید تحت این نام برسمیت شناخته شوند - حتی با قراردادن آن در گیومه!

(۵) شاید یکی از پرگوتترین و بی‌محتوی‌ترین، "سازمان وحدت کمونیستی" باشد. این "سازمان" که در واقع نه سازمان دارد، نه وحدت کرده و نه کمونیستی است، استراتژی انقلاب سوسیالیستی را تبلیغ می‌کند، اما، در عمل، معرف راست‌ترین (بورژوائی‌ترین) نماینده‌ی طرفداران تز انقلاب دموکراتیک بوده است. در دست تئوریسین‌های این جریان، خود واژه‌ی استراتژی بی‌معنی شده: به استراتژی انقلاب سوسیالیستی اعتقاد دارد، اما فعلیت آن را نمی‌پذیرد! اگر دیگران "کثرت خرده‌بورژوازی" را بهانه‌ای برای نفی این استراتژی قلمداد می‌کنند، این جریان پشت "عدم آمادگی" خود پرولتاریا مخفی می‌شود. این "سازمان"، بناچار، در هر پروسه‌ی انقلابی به جناح چپ یکی از جناح‌های بورژوائی تبدیل خواهد شد تا بقول خودشان لااقل "انقلاب سیاسی" بورژوائی را هرچه بیشتر رادیکالیزه کنند. عملکردشان در انقلاب، نتایج زمخت این روش بدیع را به‌نقد نمایش داده است. در شش ماه نخست بعد از قیام، یعنی در تعیین‌کننده‌ترین دوره مبارزات انقلابی پرولتاریا، این سازمان با پیوستن به "جبهه‌دموکراتیک‌ملی" درک واقعی خود را از امر "تدارک انقلاب سوسیالیستی" نشان داد! در تمام ادبیات این سازمان در دروه کنونی نیز یک مقاله جدی درباره‌ی مسائل و وظائف مشخص جنبش کارگری پیدا نمی‌شود. طرفداران "جناح چپ" سابق (آن بخش از جناح چپ اکثریت که سپس به اقلیت پیوست و سپس از آن جدا شد) نیز از همین دسته‌اند - هرچند به دلایل متفاوت. این جریان نیز انقلاب سوسیالیستی را تنها استراتژی ممکن می‌داند، اما، فعلا از حدود پشتیبانی مشروط از "محتمل‌ترین

آلترناتیو" یعنی "رجوی، ایران-ایران، رجوی"، خارج نمی‌شود. طبعاً، چنین گروهی نمی‌تواند مطلب مهمی درباره آلترناتیو کارگری ارائه کند، و نکرده است.

(۶) مثلاً، جریان‌ها کماکان مائوئیستی یا شبه‌مائوئیستی منشعب از خط ۲ و یا جریان‌ها چریکی و یا توده‌ای منشعب از خط ۲.

(۷) به مقاله "استراتژی و تاکتیک انقلابی" در سوسیالیسم و انقلاب، شماره ۴، دوره اول، شهریور ۱۳۶۲، رجوع شود.

(۸) برای توضیح مفصل‌تر جمع‌بندی ما از این مسأله می‌توان به مقاله "مسأله مرحله انقلاب" در سوسیالیسم و انقلاب، شماره اول، دوره دوم، تابستان ۱۳۶۲ مراجعه کرد.

(۹) این نکته در مورد آن بخش از طرفداران تئوری انقلاب مداوم که برداشتی ابژکتیویستی (عینی‌گرا) از آن دارند، نیز صدق می‌کند. این عده، از واقعیت سپری شدن انقلاب بورژوادموکراتیک، ضرورت دنباله‌روی از جنبش توده‌ای را استخراج می‌کنند! از آنجا که انقلاب نمی‌تواند دموکراتیک باشد، پس، بطور خودبخودی و در پروسه‌ی گسترش خود به انقلاب سوسیالیستی تبدیل خواهد شد. توگویی دینامیزم انقلاب مداوم پدیده‌ای عینی است که علی‌رغم رهبری پرولتاریا و سطح آگاهی آن، عاقبت جنبش انقلابی را تحت‌تأثیر خود قرار خواهد داد. در عمل، تفاوت محسوسی میان این‌گونه تمایلات با جریان‌ها صریحاً استالینیستی (انقلاب مرحله‌ای) وجود ندارد. مثلاً، تصادفی نیست که انشعابات راست‌روانه از حزب کارگران سوسیالیست ("گروه بابک زهرابی") عاقبت به مواضع منحط توده‌ای انجامید: کسانی که بعدها خود را حزب کارگران انقلابی و حزب وحدت کارگران نامیدند.

(۱۰) البته، ناگفته نماند، استراتژی انقلاب دموکراتیک در اساس به معنای بی‌توجهی به نقش مرکزی پرولتاریا در انقلاب است. از این دیدگاه، پرولتاریا صرفاً بخشی از "خلق" انقلابی است که باید در میان آن نیز بدنبال جلب آراء رفت - همانند احزاب بورژوازی که حتی برای پیروزی در انتخابات پارلمانی ناچارند برای جلب طرفداری پرولتاریا تلاش کنند. مضافاً به اینکه، اگر قراراً باشد دیکتاتوری پرولتاریا با ائتلاف طبقات جایگزین شود، حزب بمثابه "نماینده" پرولتاریا نیز جایگزین خود طبقه می‌شود. بدین ترتیب، غرض این بخش از چپ از "رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک"، در واقع، همان رهبری خودشان در انقلاب، یعنی قدرت خودشان در دستگاه دولتی است - حتی اگر شده علیه خود طبقه کارگر.

(۱۱) "اتحاد مبارزان کمونیست" ادعا داشت که تنها سازمانی است که می‌تواند تمام کارنامه‌ی خود را منتشر کند. اما، با تردستی خاص خود کارنامه‌ی سال اول انقلاب را بفراموشی سپرده است. در آن دوره، درون گروه "اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" فعالیت می‌کردند. این گروه شبه‌مائوئیستی هرچند که جزو جناح چپ خط ۲ محسوب می‌شد، در هر حال، طرفدار تز انقلاب دموکراتیک بود.

(۱۲) در اینجا فقط به تشریح مختصر درس‌های عمده (و نه همه‌ی درس‌های ممکن) اکتفاء شده است. بعلاوه، در هر بحثی همواره باید به تاریخچه بحث نیز توجه کرد. نزد ما، تمام نکاتی که در این نوشته مطرح شده‌اند از همان تابستان ۱۳۶۰ روشن بودند. برای بررسی کارنامه این بحث و توضیح مفصل‌تر این دروس می‌توان به نوشته‌های زیر رجوع کرد: "وضعیت سیاسی کنونی و وظائف سوسیالیست‌های انقلابی" - بیانیه‌ی حزب کارگران سوسیالیست (تیر ۱۳۶۰)؛ "سومین سالروز: اکنون چه؟" - ت.ث. (بهمن ۱۳۶۰)؛ "جنبش کارگری، مسائل و وظائف آن" (خرداد ۱۳۶۱) - سوسیالیزم و انقلاب، شماره اول دوره اول؛ "پاسخی به نقد راه‌فدائی" (فروردین آذر ۱۳۶۱) - سوسیالیزم و انقلاب، شماره ۲، دوره اول؛ "استراتژی و تاکتیک انقلابی" (فروردین ۱۳۶۲) - سوسیالیزم و انقلاب شماره ۴، دوره اول؛ "چرا سوسیالیزم و انقلاب؟" (خرداد ۱۳۶۲)، "مسأله مرحله انقلاب" (آذر ۱۳۶۲) - سوسیالیزم و انقلاب شماره ۱، دوره دوم؛ "روشنفکران چپ و بحران چپ" (آذر ۱۳۶۲)، "گزارش از یک هسته کارگری" (آبان ۱۳۶۲)، "اوضاع سیاسی ایران: از قیام تاکنون" (مهر ۱۳۶۲) - سوسیالیزم و انقلاب، شماره ۲، دوره دوم.

(۱۳) لازم به یادآوری است که ما این جمع‌بندی را کم‌وبیش در مورد گروه خود نیز صحیح می‌دانیم! شکل‌گیری سریع یک گرایش راست شبه‌توده‌ای (حول نشریه کارگر و سردبیر آن بابک‌زهرائی - که بعدها به "حزب کارگران انقلابی" تغییر نام داد) فقط چهارماه بعد از قیام و تحول بعدی آن در جهت موضع حمایت از ضدانقلاب آخوندی-سرمایه‌داری در میان طرفداران بین‌الملل چهارم در ایران (و حمایت بخشی از بین‌الملل چهارم از این گرایش و گنجی بخش دیگر) ضرورت بررسی مجدد پایگاه‌های نظری و برنامه‌ای گرایش خود ما را اثبات کرد. بعلاوه، ناتوانی خود ما در ایجاد یک سازمان انقلابی واقعاً پرولتری نیز نشان‌داد که تدارک سیاسی و تشکیلاتی دوره قبلی کافی نبوده است.

(۱۴) برای بررسی نمونه‌ای از طرزکار این هسته‌ها در شرایط فعلی به گزارش یکی از آنان در سوسیالیزم و انقلاب (شماره دوم، دوره دوم) رجوع شود.

(۱۵) در دوران بعد از قیام، ما ایده‌ی سازماندهی مستقل پیشگام کارگری را تحت‌عنوان ضرورت سازماندهی "جناح کارگران مبارز" مطرح می‌کردیم.

(۱۶) در برخی از شاخه‌های صنعت (مثلاً، متشکل از واحدهای کوچک تولیدی)، البته، ایجاد اتحادیه می‌تواند حتی در شرایط اعتلای جنبش توده‌ای موثرتر باشد. اما، اگر شوراهای منفرد کارخانه‌ها بتوانند در سطح منطقه‌ای (مثلاً یک شهر) متحد شوند، کارگران واحدهای تولیدی کوچک نیز می‌توانند بواسطه آن سازمان یابند.

(۱۷) درک اولیه برخی از کارگران پیشرو در محافل سوسیالیستی در کیر در تشکیل این‌گونه کمیته‌ها (منجمله ما) در "بیانیه کمیته‌های عمل کارگری" (سوسیالیزم و انقلاب، شماره اول، دوره اول) منعکس شده است.

(۱۸) برای بررسی ریشه‌های تاریخی این تاکتیک در جنبش بین‌المللی کمونیستی به قطعنامه‌های کنگره‌ی چهارم کمینترن

(سوسیالیسم و انقلاب، شماره دو، دوره دوم) رجوع شود.

(۱۹) برای بحث مفصل‌تر مفهوم برنامه‌ی انتقالی می‌توان به مقاله‌ی "لنین و برنامه انتقالی" (دانشجو و سوسیالیسم، شماره اول) رجوع کرد. نمونه‌ای از کاربرد این روش در ایران را می‌توان در "برنامه عمل انقلابی زحمتکشان" (از انتشارات حزب کارگران سوسیالیست - اردیبهشت ۱۳۵۸) پیدا کرد.

(۲۰) لازم به یادآوری است که شعار اعتصاب عمومی در چندماه بلافاصله قبل و بلافاصله بعد از آغاز سرکوب گسترده‌ی جنبش توده‌ای از جنبه‌های تهییجی برخوردار بود.

(۲۱) بحث درباره ماهیت دوره کنونی قبلاً به تفصیل انجام گرفته است. مثلاً، به "پاسخی به راه‌فدائی" (سوسیالیسم و انقلاب، شماره سوم، دوره اول) رجوع شود.

(۲۲) به مقاله "روشنفکران چپ و بحران چپ" رجوع شود (سوسیالیسم و انقلاب، شماره دوم، دوره دوم).

(۲۳) البته، به اعتقاد ما هنوز برای قضاوت نهایی زود است. تلاش‌های بسیاری جریان دارند که می‌توانند به نتایج مثبت و ارزنده‌ای منجر شوند. ناگفته نیز نماند که سرنوشت این تلاش‌ها همگی به سرانجام مبارزه برای ایجاد گروه‌بندی جدیدی از انقلابیون سوسیالیست بستگی خواهد داشت. یعنی، در کمال فروتنی، به سرنوشت پروژه‌ی سوسیالیسم و انقلاب!

(۲۴) گویاترین نمودار این تناقضات همانا ناروشنی ریشه‌های تاریخی و ایدئولوژیک این جریان است. مگر می‌توان مدعی طرفداری از طرح ایجاد بین‌الملل جدید انقلابی شد ولی روشن نکرد که از لحاظ تاریخی به کدام یک از گرایش‌های عمده بین‌المللی نزدیکی هست؟ حزبی که یک شبه، بدون بحث و نوشته، آنهم بخاطر فرمان از بالا آنتی‌استالین بشود و عکس‌های استالین را از درو دیوار مقرهای کردستان پائین بکشد، چرا فردا همین کار را با دیگران نکند؟

(۲۵) این حزب قبل از گذشتن از مرحله "استقرار رژیم دموکراتیک" انقلاب سوسیالیستی را غیرممکن می‌داند، اما اعضاء خود را از بهره‌برداری از چنین رژیمی در درون حزب محروم کرده است. و این در شرایطی است حتی دوسال پس از تأسیس حزب هنوز بسیاری از مسائل کلیدی و مورد مشاجره در سطح جنبش بین‌المللی را به سکوت برگذار کرده است. اگر بر سر این مسائل اختلافات اساسی وجود داشته باشد، بر سر این حزب چه خواهد آمد؟ پاسخ اولیه این سوال را در واکنش رهبران این حزب به نظرات مخالف، بنقد دریافت کرده‌ایم: حذف بوروکراتیک (به سند رفیق کشمیری در سوسیالیسم و انقلاب شماره دوم و به نحوه‌ی برخوردشان به رفقای ایتالیا رجوع کنید).

(۲۶) به اعتقاد ما لغزیدن تدریجی راه‌کارگر به موضع پذیرش حزب توده و اکثریت در "اپوزیسیون" تصادفی نیست.

(۲۷) ناگفته نماند در این مورد نیز هیچیک از این سه جریان کارنامه‌ای متناسب با ادعاهای خود ارائه نداده‌اند. روشن نیست، فدائیان تاکنون در ساختن چند کمیته اعتصاب تجربه عملی داشته‌اند، حزب کدام مجمع عمومی منظم را سازمان داده است (و یا حتی مشاهده کرده است) و راه‌کارگر از کدام هسته پایه‌ای صنفی طبقاتی اطلاع دارد.

(۲۸) کمونیست‌هایی که مارکسیزم را "علم شرایط رهائی پرولتاریا" می‌دانند، برنامه عمل انقلابی برای تحقق این رهایی را به‌درون طبقه می‌برند و نه "ایدئولوژی". آن نظریه‌ای که مارکسیزم را به ایدئولوژی تبدیل می‌کند، اگر بخواهد به منطق خود وفادار باشد، باید عاقبت بگوید که قبل از مارکسیست‌شدن اکثریت عظیم کارگران، انقلاب سوسیالیستی ممکن نیست! و بنابراین جز تلاش برای "شقه‌شقه‌کردن ایدئولوژیک" طبقه کارگر کاری نخواهد کرد.

(۲۹) راه‌کارگر علاقه خاصی به یادآوری "دوران طلایی" جنبش اتحادیه‌ای در ایران (قبل از کودتای ۲۸ مرداد) دارد. اولاً، ارقام اغراق‌آمیز حزب توده را نباید باور کرد (جالب اینجاست که با گذشت زمان به تعداد افزوده می‌شود: از ۱۵۰ هزار رسیده است به ۲۰۰ هزار). و ثانیاً، در این "اتحادیه"ها بخش عمده عضویت به اصناف (تولیدکنندگان مستقل) تعلق داشت. ثالثاً، در هر حال، چه ارتباطی به وضعیت فعلی طبقه کارگر فعلی ایران دارد؟

(۳۰) به اعتقاد ما برای خود راه‌کارگر بی‌فایده نخواهد بود اگر این قطعنامه‌ها را با موضع خود در دوره قبلی نیز مقایسه کند. با آن دوره‌ای که از "پوشش بی‌طرفی" اتحادیه‌ها دفاع می‌کرد (راه‌کارگر، شماره ۲۸، خرداد ۵۹).

(۳۱) مدتی پیش، حزب ادعا کرد که این‌طور نیست، نه تنها در تجربه صحت این شعار اثبات شده که اگر طبقه کارگر حرف‌شنوی بیشتری نشان دهد وضعیت بهتر هم خواهد شد. مثلاً در مقاله‌ای درباره مبارزه‌ای در کارخانه فیات (کمونیست، شماره ۴، دی ۶۲) از برگذاری یک مجمع عمومی نتیجه می‌گیرند که بنابراین "تشکیل مجمع عمومی حتی در این شرایط اختناق سیاه کاملاً عملی است". اما، با تردستی خاص خود فراموش می‌کنند که بحث بر سر مجمع عمومی منظم است و نه مجامع عمومی منفرد و پراکنده که در هر مبارزه‌ای می‌توانند بطور مقطعی مطرح شوند. این رهبران خودساخته اما به کارگران مبارز فیات ایراد می‌گیرند که چرا از این مجمع بهره نبردند و "هیأت رئیسه" شورای خود را انتخاب نکردند. آیا جز این است که اگر چنین می‌کردند عده‌ای را تقدیم آدم‌خواران رژیم کرده بودند؟

(۳۲) مطابق این نحوه برداشت لغوی از مفهوم شورا هرگونه تجمعی از افراد که به‌هر دلیلی جمع شده باشند، می‌توانند شورا نامیده شوند. مثلاً، "شورای فرماندهان سپاه پاسداران"! یا "شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی"! در چندماه اول پس از قیام لغت شورا بقدری مد شده بود که همه کس، همه چیز را شورا می‌نامید. این جو هنوز از میان نرفته است. آخرین و شاید مضحک‌ترین نمونه‌ی آن "شورای ویرایش و پیرایش" است. (نام سلمانی نیست. منظور مجموعه نام‌های نویسندگان و نقاشان و ماشین‌نویسان نشریه "زمان‌نو" است). حزب "رهبر پرولتاریا" نیز از مقوله شورا برداشت مشابهی دارد.

(۳۳) از موضع فدائیان در این مورد اطلاعی نداریم. ظاهراً، فدائیان معقول‌تر از راه‌کارگر و حزب به مسأله سازماندهی

توده‌ای برخورد می‌کنند و همان‌طور که در بخش قبلی اشاره شده، تشکیلات توده‌ای را به دوره بعد موکول کرده‌اند.

(۲۴) از همه‌ی دستورات حزبی این یکی را باید حتماً آویزه‌ی گوش کرد. نحوه‌ی تشکیل کمیته اعتصاب: "پس از آنکه کارگران کمونیست و پیشرو در ارتباط و تبادل نظرهای پنهانی و مخفی خود مطالبات و شعارها را تعیین کردند، از میان خود چند نفر از باتجربه‌ترین و تواناترین کارگران را برای رهبری مبارزه و تشکیل کمیته اعتصاب تعیین می‌کنند". و این می‌شود کمیته اعتصاب! اما کارگران کمونیست و پیشرو "ارتباط و تبادل نظرهای پنهانی و مخفی دارند"، چرا کمیته دائمی مخفی نمی‌سازند که هربار مجبور نشوند "از نو و ابتداء به ساکن" عده‌ای را برای رهبری تعیین بفرمایند؟ بعلاوه، البته، کارگران بی‌خود می‌کنند اگر رهبران تعیین شده از جانب حزب خودساخته را نپذیرند، اما، آمدم و نپذیرفتند؟ حزب، پاسخ سوال اول را ندارد. زیرا مستلزم اعتراف به اشتباه است. سوال دوم، اما، پاسخی "واضح" دارد: "ایده‌آل‌ترین و موثرترین حالت اینست که توده کارگران در یک مجمع عمومی باتفاق نظر این مطالبات را تأیید و تأکید کنند" و "شکل مبارزه" (یعنی اعتصاب) را بپذیرند! ظاهراً حزب تصور می‌کند که در تورینو کار می‌کند (دستورالعمل‌هایش که کپی‌برداری از یک جزوه ایتالیایی است): حزب خودساخته، رهبران خودساخته‌ی اعتصاب را تعیین می‌کند، سپس ایشان مجمع عمومی فرامی‌خوانند و به توده‌ی کارگران می‌فرمایند که "ایده‌آل‌ترین و موثرترین حالت" اینست که شما نیز ما را "تأیید و تأکید" کنید! فرض کنیم که این کمیته اعتصاب تشکیل شد. سپس چه می‌شود: این کمیته باید "با استفاده از کلیه امکانات، جلسات متعدد سخنرانی و بحث بر سر مسائل گوناگون سیاسی و (۱) کارگری [سیاسی و کارگری - مثل اینکه کارگری نباید سیاسی باشد] را سازماندهی کند". در کنار این "جلسات متعدد"، بعلاوه، باید یک "شبکه خبررسانی" بسازند و امور "همبستگی"، "صندوق اعتصاب" و "مذاکره" را نیز سازمان دهند. بسیار خوب! منتظریم فقط یکی از اعضاء این حزب پیشقدم شود و همین دستورالعمل را اجراء کند. نه در فیات تورینو بلکه در فیات تهران.

(۲۵) ناکفته نماند که خود ایده اعتصاب عمومی سیاسی را در همان ابتداء نیز از بحث‌های میان گرایش ما و گرایش مخالف رهبری سازمان در آن دوران گرفته بودند - اما با برداشتی نادرست. اصلاح آن نیز تحت تأثیر همین بحث‌ها صورت گرفت - اما با حفظ برداشت نادرست اولیه.

(۲۶) همین اشتباه را قبلاً ر.همداد از راه‌فدائی نیز در نقد نظر ما درباره کمیته‌های کارخانه مرتکب شده بود (به "پاسخ به نقد راه‌فدائی" - سوسیالیسم و انقلاب، شماره ۲، دوره اول، رجوع شود).

(۲۷) سوء تفاهم نشود. این شعار را فقط بعنوان یک مثال ذکر کرده‌ایم. کل برنامه عمل پیشنهادی برای جبهه واحد کارگری را البته نمی‌توان به همین خواست خلاصه کرد.

(۲۸) در این مورد، بزودی (احتمالاً در شماره آینده) مقاله‌ای مفصل‌تر منتشر خواهد شد. در اینجا فقط به برخی نکات مربوط به بحث فعلی می‌پردازیم.

(۳۹) روش تعیین تصنعی چند خواست حداقلی بمثابه "خواست‌های اصلی" خود از سنن درازی در رفرمیسم و استالیانیسم برخوردار است. خواست‌های توده‌ها را نمی‌توان از بالا به چند خواست اصلی کاهش داد. مگر آنکه واقعاً در خود جنبش زنده‌ی توده‌ای عمومی بودن (و نه "اصلی بودن") یک یا چند خواست واضح شده باشد. در این گونه موارد نیز تکرار آنچه خود توده‌ها بنقد بیان کرده‌اند، وظیفه پیشگام نیست، بلکه سازماندهی مبارزه و جهت‌دادن به آن و روشن کردن سایر مسائل و اهداف آن است که باید توجه عمده پیشگام را بخود جلب کند. و اگر غرض ترویج چند شعار است که خوب است عمومی شوند، نباید به خواست‌های حداقلی اکتفاء کرد. باید این "چند شعار اصلی" نیز به شکلی نطفه‌ای (خلاصه‌شده و منطبق با شرایط مقطعی مشخص) کل برنامه عمل انقلابی را منعکس کنند. حزب، اما، روش بوروکرات‌های اتحادیه‌های رفرمیستی را ترجیح می‌دهد.

(۴۰) لنین، در کنگره‌ی سوم کمینترن در سخنرانی خود در دفاع از قطعنامه‌ی تاکتیکی‌های کمینترن، تأکید دارد که مفهوم "توده‌ها" مطابق "تغییرات در ماهیت مبارزه" تغییر می‌کند: "در ابتدای مبارزه، برای آنکه بتوانیم از توده‌ها صحبت کنیم، وجود چند هزار کارگر واقعاً انقلابی کافی است. اگر حزب بتواند نه فقط اعضا، خود بلکه افراد غیرحزبی را نیز به مبارزه برانگیزاند، در راه جلب توده‌ها بسیار جلو رفته است. در انقلاب ما موارد زیادی پیش آمد که چند هزار کارگر معرف توده‌ها بودند... هنگامی که انقلاب به اندازه‌ی کافی آماده شده باشد، چند هزار کارگر دیگر توده‌ها نیستند... مفهوم توده‌ها تغییر می‌کند و اینک مستلزم جلب نه فقط اکثریت کارگران که اکثریت استشارشوندگان است." (مجموعه آثار، جلد ۲۲، صفحات ۶-۴۷۵). مثلاً، آیا این درست نیست که در وضعیت فعلی در ایران می‌توان یک مبارزه چند هزار نفره را مبارزه‌ای توده‌ای نامید، در صورتی که چند سال قبل، در دوره بلافاصله پس از قیام، کمتر از ده‌هزار نفر را نمی‌توانستیم "توده" بنامیم؟

(۴۱) تجربه انقلاب اخیر ایران بوضوح صحت این نظر را نشان داده است. آیا انقلاب ایران از همان ابتدای انکشاف خود حول "جند شعار اصلی" و یا "توده‌گیرترین خواست‌ها" براه افتاد؟ آیا این‌طور نبود که مجموعه‌ای از مبارزات پراکنده و حول خواست‌های متعدد و متفاوت، عاقبت، پس از مرحله‌ای از رشد و بلوغ، مسأله سرنگونی را در دستور روز قرار داد؟ چرا باید این‌بار متفاوت باشد؟

(۴۲) برای توضیحات بیشتر درباره شعار "حکومت کارگران و دهقانان" به قطعنامه کمینترن درباره تاکتیکی‌ها (کنگره چهارم) رجوع شود - سوسیالیسم و انقلاب، شماره ۲، دوره دوم.

[تأکیدها همه‌جا از ماست، مگر آنکه غیر از آن ذکر شده باشد].